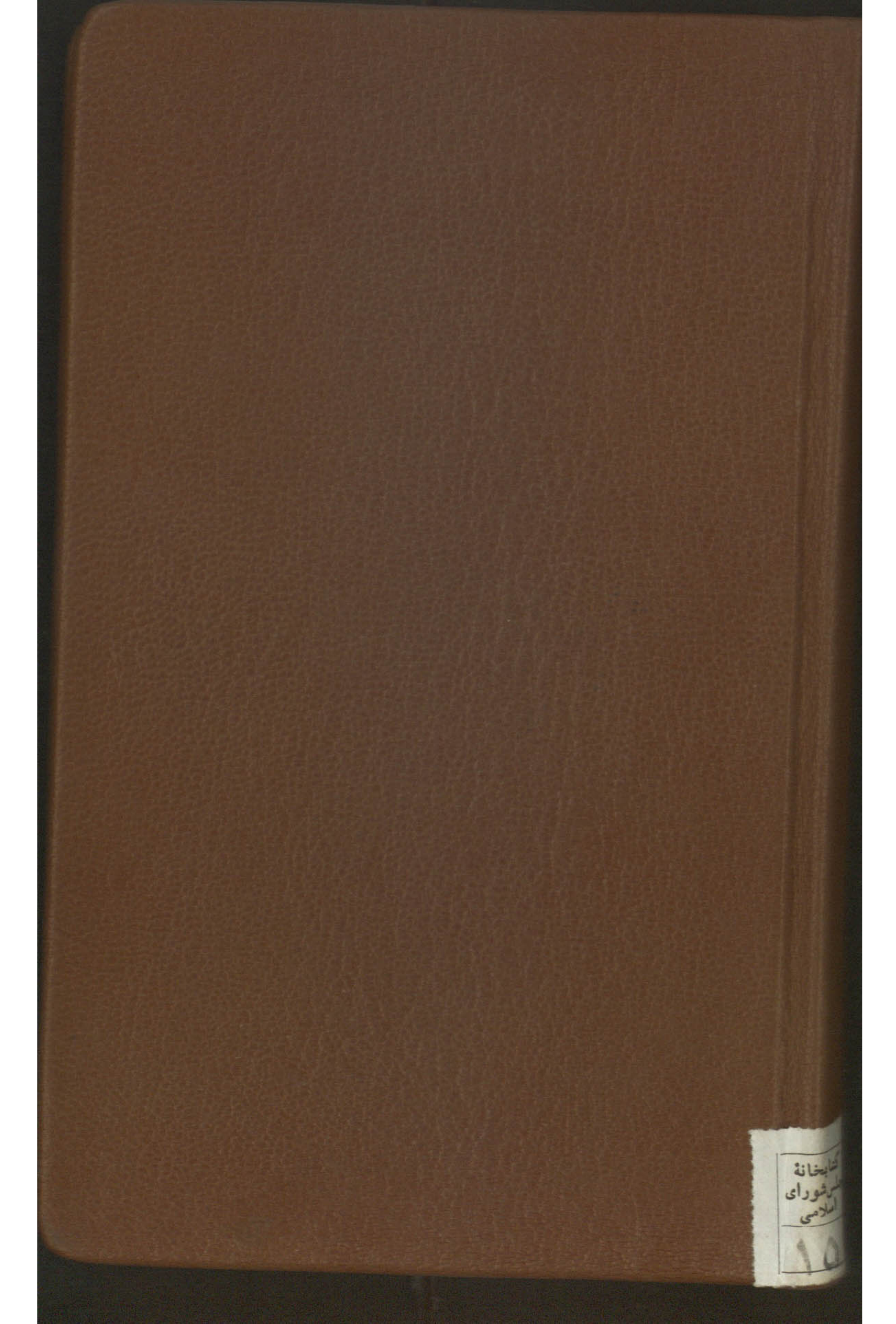
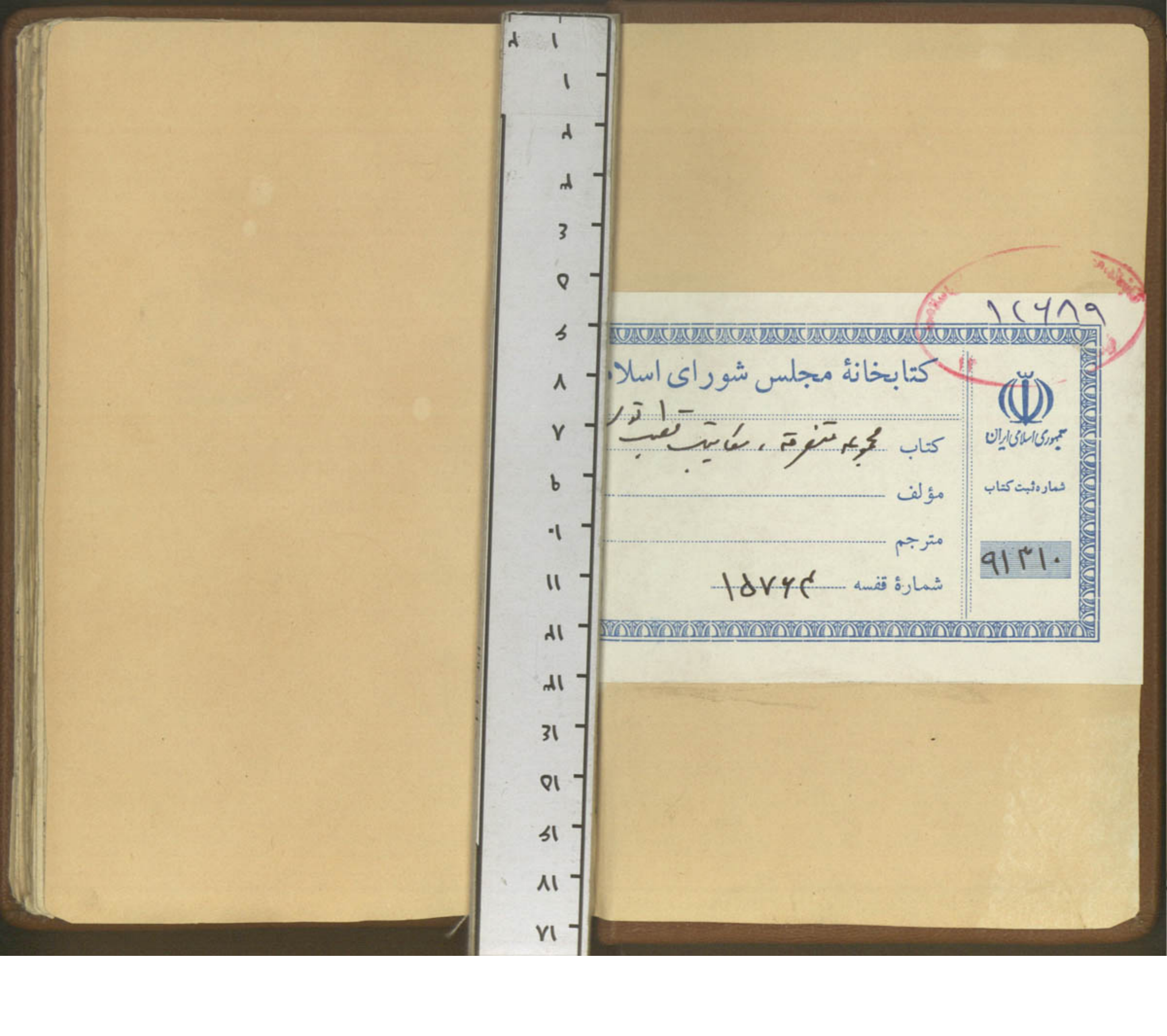
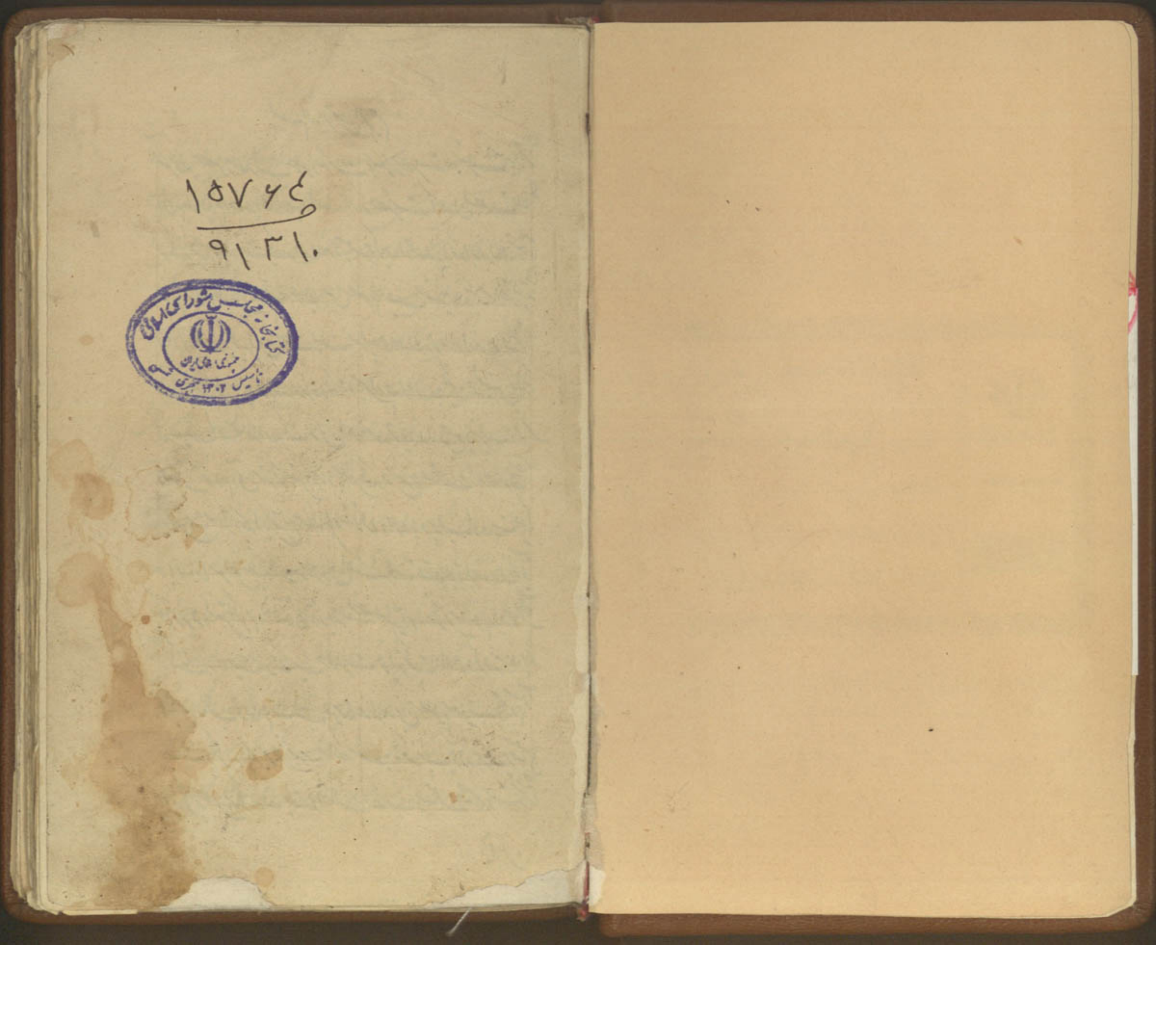

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۵



۱۲۶۸۹
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۶۴
شمارهٔ ثبت کتاب
۹۱۳۱۰



۱۲۶۲۹
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۱۳۱۰
کتاب مجموعه متفرقه ، مکاتیب تعلیقات
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۶۴


۱۵۷۶۴
۹۱۳۱۰
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

بسم الله الرحمن الرحيم

معروض حضور معدلت ظهور مرحمت دستور حضرت اشرف اسعد اکرم والا
ادام الله ایام اقباله العالی میدارد که حضرت اکرم السلطنت والا
که کنند بسیده ام بهدایت یگانه خداوند و پیغمبر برگزیده ارجمند و ائمه ابرار اطهار سلام الله
علیهم ما دام اللیل والنهار که عریضه این مظلوم ضعیف ستمدیده و سرگردان تحمیده را
که از ذریت پیغمبر این امت است سراپا ملاحظه و ملحوظ دارند و در حضور ظاهر
مظاهر معدلت بر دو رسانند دادگاه امیری از چاکران پیشگاه خویش را که
از صوب [illegible] گذاره کنند بدین امر مأمور فرمایند که از وضیع و شریف و قوی
و ضعیف مردم آن شهر پرسش و پژوهش کند و شرح حال را با صدق مقال
بعرض رساند اگر آنچه از شرح مظالم و ناتوانی و خرابی و پریشانی و غارت نوعی که
و [illegible] موضوع [illegible] را از دون [illegible] محضاً لله و طلباً لمرضاة الله و تقرباً
الی رسوله النبی الکریم و تقاضا و ذریته بالفضل العمیم دعاگوی مظلوم را از جانب عنایت
و لطف و رعایت و کفایت حضرت [illegible] والا فرو گرفته مظالم را
از خصم غالب و ظالم [illegible] بازرستانند و بدین مظلوم مغضوب محروم مسلوب
رسانند و اگر آنچه بعرض میرسد [illegible] بدانند [illegible] از هزار یکی است
دعاگو برای [illegible] و تکالیف و عقاب و عقاب حاضر است و شرح حال

بادا الی

این است که دعاگو در عنفوان شباب در آغاز جوانی که هنگام هنگامه عیش و کامرانی است
کام دل در آرزوی خاطر و عیش و وقت و دانش طلبان در تحصیل علوم و تکمیل رسوم دیدم
و ریاضت مدارس ایشان معالم علم و ادب همی آموخت در رسوم دانش و بینش را
که مقصود از آفرینش است باندازه وسع و طاقت خود اندوخت و در زراعت
و فلاحت را برای مایه گذران بهتر کسب و کار دیده چند پاره ملک آباد و خراب
که از پدر بمیراث داشت آباد گشت و زرع کرده و خراب را الحکمت عملیات
آبادی آبادی آقلو و بهار و اوقات مرحوم مغفور میرزا آقا حال صدر اعظم نوری را
شاهنشاه مغفور مبرور السلطان الله ... الصدر النور و اسکنه دار السرور مغضوب
و منکوب فرموده ایشان فرستاد و آنمرحوم از روی فطرت و طبع سلیم و متین خاطر
و خیال مستقیم بعلم و ادب و فراگرفتن زبان عرب که مقدمه علم دین و ملت
و زینت کار ملک و دولت است راغب و صحبت مردم دانشور را طالب بود
و در این دعاگو از این گونه مساعی کمال میبرد و بدین تقریب بخود نزدیک داشت
و چنین اطهار الطاف مدح و وصف مولد و عزیز و محترم همی داشت و تا او در کار صدارت
پایدار و برقرار بود ملک و املاک و اهل و عیال و کسان و منسوبان دعاگو از آزار
و ضرر و اضرار ایشان و خشم و کین مردم کینه جوی آشوب طلب محفوظ و از آزادی داد

دادگاه آباد نمود که خط ... تمام مردم کاشان از ظلّ عاطفت شاهنشاه آگاه
در سایهٔ عاطفت اعلیحضرت ظلّ الله روح العالمین فداه آسوده‌اند عفو فرموده زیرا که
مرحوم صدر اعظم هر کس را به کار خود شناخته داشت و اصرار از اندازه و مقام خود
پای بیرون نمی‌گذاشت و چون او به عزل و عزلت سر و کار حکومت کاشان
با مرحوم امین الدوله فرخ خان افتاد و او در مدت صدارت میرزا آقاخان با دعاگو
در ظاهر مواصلت و یگانگی داشت و در باطن در زمین خاطر بذر نفرت
و بیگانگی می‌کاشت و کاشان و مردمان کاشان را و از این معنی آگاه بود و در بیرون
فطرت و سرشت و جبلت سرشت ظلم و ستم و بر دل و مال مردم ضعیف
و آزار در وضع و شریف حریص بود و چنین دست به فتنه‌ها در میان کارها
دست از آستین ظلم و ستم بیرون کشیده بود و با هر کس هر چه را خواه و مکان یافتند
به آتش قهر ... رو به شتافتند و با دعاگو که همگان ... ستم روا داشتند
و چون مرحوم صدر اعظم بدان آسودگی و راحت که به صحبت دعاگو داشت نیز در
آغاز عزل و عزلت تمامت ... سال یاران خود را که موجود ... بهار
فوق العاده ... [illegible] ... خود دعاگو ... [illegible]
عریضه از حضور ... طهران و اول ... خود ... بکلّم و دستخط مبارک مرا ...

در اوایل

و در آوردن عراق و یزد و اصفهان و قسم ... همراه ... و هم روز ... اند
آگهی می‌دادند که خدایگان ملک ... امین الدوله بر ... و بهمان را
به خدایگان داده رشوت و تعارف گرفتند و ستمدیدگان را که از جانب ... بجوار
ها ... درباره توجهات رفته ... نشانه خود کردند ... بدیگران دادند در حرم
صدر اعظم اینهمه را شنیده و حکمت و شرمساری می‌کشید و می‌گفت اینهمه ... بال
از همراهان به عاید ... در کار شاهی ... در مقام حق‌شناسی ... امید ... تعالی
بخواهد داشت ... که ظلّ ... حضرت الله است بار دیگر بر سر عنایت
آید و مرا بدربار ... رعایت فرماید بر ذمّت همت
لازم باشد که عوض ... داستان ... آن ... اعلی
عوض مظلومی و محرومی و ستمدیدگی ... خواهان ... ستمدیدگان ...
که برده ... حکم بازگشت شود ... آن ... عنایت فرمایند و هم ارباب ملک و مال
مغصوب ... و اجرای احکام شرع انور ... دست تصرف ...
ظالم را آگاه دارند و حق ... که ... و این ... تا آن مرحوم از ...
و در جوار رحمت حق تعالی بخفت دعاگو ... دیوانه ... بیکبار
مأیوس و ناامید ... حاصل نمود زیرا که با خصم قوی پنجه دست و بازوی خود ...

داشتن در حدود توانائی خود ندیدم دارد یوان اعلام عرض کردن سنگ بدندان شکستن

دکره با خون جستن می نمود و در قوت کمال بود لاکن اموال منهوبه و املاک

مغصوبه را حکم السلطان العادل ظل الله فی ارضه یاوی الیه کل ضعیف و ما

یزع السلطان اکثر مما یزع القرآن بفضل خدا و حکم قصر شاهنشاه کار آگاه

امیدوار بودیم که پس از ثبوت ظلم و عدوان استرداد شود لاکن جناب امین الدوله

فرح خان مردم ایشان را در حال شاهنشاه مرحوم و در این حالت ابراز

جان توعید و تهدید کرده و ترسیدیم آنچه که اگر کسان و مردم باشد تمام مال

و منال ملک اهل و عیال مردم را می برند مالک مال و صاحب عیال زبان

گفتگو و جرات جستجو نداشت و علمای اعلام در مقام ترافع دکرا اهالی جرات گواهی

دادن نداشته و از جمله املاک مغصوبه دعاگو نصف از مزرعه حسین آباد که در

پهلوی سن واقع است و میرزا حسین غفاری تمام از بالغصب و عدوان بهم است

و هر آینه حضرت فلک رفعت دلالدار در ذهاب و ایاب اصفهان برای کاشته

و باغ و خیابان از آنکه از روضه رضوان و باغ جنان خبر میدهد ازلی ط

ابو رگذرانیده ولکن آن اوقات که مرحوم میرزا محمد خان اتابک سپهسالار

اعظم لقب یافت و بر دست صدارت تکیه نمود و امین الدوله را الکاشان

فرستادند

فرستادند دعاگو در طهران بودم و مردم کاشان حال بر ندرت حقوق مغصوبه خود را

استرداد میکنند و علمای اعلام و نواب حضرت خیر الانام و لقویمه گوش شنیع

مظلوم میرسد اینزد گواهان از ادای شهادت بیم و باک نداشته این دعاگو نیز از برای مقام

اثبات حقوق خود بکاشان فرستاده وکیل معین نمودم که مرافعه شرعی کرده و گواهان

گذرانیده تمامت آنچه بدین والد و ماولد بر حقیقت دعوی داعی گواهی دادند

و از محضر علمای اعلام حکم شرعی صادر شد که سه دانگ حسین آباد ملک داعی را میرزا حسین

بغصب و عدوان متصرف است و بحکم خدا و رسول پا بر با اجرت المثل تا آن تصرف

استرداد شود و در آن هنگام امین الدوله دیگر باره مورد ملاطفت شهریار گردیدن

اقتدار گشت و لطهران آمد و این احکام صورت اجرا نپذیرفت و چنین از جهت مردی

محجوب و جهان دیده و مهذب و سرد و گرم چشیده بود با کمال اقتدار و شوکت و توا

و قدرت آگاه بیرون و عاقبت اندیش را از دست نمیداد و بدین تقریب تسبیب کم از

بدعاگوی پیغام فرستاد و بنزد و بارو وی در میان نهاد که اسناد صحیح بدو قدیم و ان احکام

شرع قویم که برای ملکیت ملک حسین آباد داری بیاور و مبلغی معین بگیر که از طرف اکه

نوید و مبلغی که از مرحوم میفرستاد لب از حق دعاگو فرو ترگو بسته برقم و چنین شوکت

در اقتدار آنکه را مانع اجرای احکام در احقاق حقوق خود میدانستم باین دو نبودن

تمام الفؤاد احمد بر خوانده بکاشان معاودت نمودم و چون خانه و فرش کاشانه خود شدم
و این روز و شب شمع شب افروزم قرآن و کتاب و تضرع و دعا و درخواست
از درگاه خداوند تا به روزها را به بند ارباب علم دینها بود و شب ها را
بضراعت و زاری احقاق حقوق خویش از درگاه حضرت باری طلب مینمودم و میرزا
حسینعلی سنام دوله و شخریت و استهزا فرستاد که الحمد حالا که دیگر میرزا آقا خان
صدر اعظم بالای تو زنده نمی شود با قدرت و شوکت امین الدوله دیگر آرزوی
و توان نخواهی یافت که ملک و آب ارضی بمیرد و تو بگذار از اینکه غذاهای کهنه و نو که
مدت که بدو گردیده ... ها اردکن یا در ظرف سفالین با آب خمیر کرده بدیدی با نان تازه
بکشی و خوردن که تا به یک روز خود را بدان بگذرانی و دعا کرد به بر طعن و تقریع ...
قطع صبر بهم بود در روی کار ادا داشت دائماً مفتاح الفرج ها می خواند و از انهم الله
تا هرگاه ان شاء کار با هال نرسد اذا ضاقت بک الاحوال یوماً فثق بالواحد الفرد
انتظار گشایش و فرج همی بود خود را بدین امید نوید همیشه تا آنکه قضا را اسباب بر در
آمدن خانه خود بالا را از و منال طرایف و تالد و موروث و مکتوب پرداخته
و تمرین ... دیدم و آن وقت نواب امیر اسعد میرزا حاکم معزول و در کاشان بود
و مرحوم احتشام الملک منصوب شد و بنیاد بود و چون بدم در مقام جستجو نقش بلا

معلوم شد که کاظم لقب میرزا حسین و کاظم نام دیگر منسوب آنها این دزدی کرده و اموال ما
کجا است و از هزار و دویست تومان به تقریب گفتند قدر صد و ده تومان توسط
پسر عبدالله خان عموی امین الدوله از رهط اسباب بدعا گو را که قبض کردند
و برای لقب مرحوم احتشام الملک حالا لقب میرزا اسدالله مجتهد داشت و به خط خود قرینه را
که او سالارها می گفت تا اسباب مسروقه گرفته شود و برخی از مردم کاشان بر دزدی که
خط خود شنید مقصود است از این دزدی ... حسین آنها که بهم القدر خود
امور کرده بود که اسنادرا او نقد بدو و دیگر و هر چه دیگر بدست آورد از آن خود
بازم و اگر گرفتار شود میرزا او را خلاص کند و از عهده اینجه بر آید مرحوم امین الدوله
نوشت کاظم را از مرحوم احتشام الملک خواسته بطهران آورده در جزو زنگار
خود نگاه داشت و الکنون در نزد اولاد او است و هزار تومان مال دعا گو ...
عاید پسر عبدالله خان شد و آن در زخود و عیال لباس بر تکدی کینم نداشتیم و این بود
امین الدوله از شما است و دختر میرزا ابرهیم لقوه گرفتار شد و داعی حق را اجابت
کرد و مضمون انا کفیناک المستهزئین بال استهزاد تخریه میرزا آقاخان و شاهزاده ...
و این بیاره از عتبات عالیات مراجعت فرموده و مرحوم مشیر الدوله وزیر عدلیه
و پس از آن صدر اعظم شد چون با آن مرحوم دوستان و منسوبان سابقه معرفت

وشناسائی داشتم شرح حالات را از کاشان بایشان نوشتم برای نواب امیر اسعد میرزا
که نیز آنوقت حاکم کاشان بود نوشته شده بود اسناد طرفین را بنظر رسانید و حضور نیز رسیدگی
نموده هر چه در اینجا عنوان معلوم نمودید بنویسید هم حکم قطعی بشود حاجی میرزا نائل خان
بدون تقریب که این شش دختر میرزا حسین را که زن امین الدوله بود بزنی گرفته و اگر
بمیرد وارث خواهد بود بکلی بر حوالت دعوض نکرده می‌شنید در سؤال تقلب
نموده تو بار اصل اسناد بلا ملاحظه نمایید در ثانی تلگراف نموده دعاگو را با اسناد حضور طهران
خواستند و چون به طهران رجوع به دیوانخانه عدلیه نمودند و امنای دیوانخانه با ملاحظه
و احکام شرعی دعاگو اداء حق را از باطل بدانستند و حکم تخلیه ملک و اداء
اجرت المثل ایام تصرف نمودند حاجی میرزا نائل خان بحکم الغریق یتشبث
بکل حشیش بدست و پا افتاده با آنکه در اول اقرار میکرد که این ملک را از
فلانی خریده ام این وقت بانکار برخواست و گفت میرزا هم در مقابل سجل خود سند
دارد باید اظهار کند امنای دیوانخانه گفتند مهلت میدهیم خود یا وکیل او تا سند
سجل دارند بگویید سندی دارند بنمایند یکماه دیگر هم معطل کرده وکالت نامه
پیدا شد در میانه این گفتگوها حضرت از سفر فرنگستان مراجعت فرمودند
و بسبب لاراز نصد ارث با اتحاد حاجی میرزا نائل خان گفت بگیرید تا این میشنیم

و اگر در طهران ثابت شد حکم صادر کند اجرا شود یک سال هم در این گفتگو بودیم
و محضری قبول نمی‌کرد و با آنکه مدعی وکالت بود اظهار سندی نمی‌کرد سرانجام مرحوم
آصف الدوله وزیر عدلیه اظهار عجز دست نموده فرمودند تا این احکام که از کاشان
آورده اید با مضای یکی از علمای طهران برسانید تا راه عذر بر او بسته شده آقا
حق شما را اجرا میداریم احکام و اسناد خود را خدمت جناب حجة الاسلام آقای
حاجی ملا علی سلمه الله تعالی نمودم فرمودند یکی دیگر از علمای اعلام به بینند و امضا بدهند
من نیز امضا می‌کنم خدمت جناب مجتهد الزمان آقای میرزا محمد حسن آشتیانی سلمه الله تعالی رسیدم
فرمودند صاحب این احکام را ملاقات نکرده‌ام اگر میتوانید در طهران شهود حاضر کنید
خود رسیده‌اید حکم می‌کنم مختصر یک سال هم گرفتار این کار بودیم و حاجی میرزا نائل
خان هم گاهی نوشته بدست آورده حاضر میشد و میشنود و گفتگو میکرد و چون کار
سخت میشد طفره میزد تا در اینجا هم مطلب ثابت شد و حکم قطعی بر حق دعاگو
داد غصب میرزا حسین صادر شد جناب حجة الاسلام آقای حاجی و جناب آقا
میرزا صالح و مرحوم آقا سید اسمعیل هم امضا نمودند حکم کردند که بعد از این تراضی
حرام است و یک ملک و اجرت المثل چند ساله را بدهد حدود ده سال تمام است
که از ملک و مال و خانه و عیال دور مانده‌ام خانه ام در کاشان خراب شده

و در طهران در خانه عاریه نشسته دعاوی عدیده بحضور مهر ظهور عرض کرده ام خود بخط
فرمودند احکام سخت فرمودند اولیای دولت و امنای حضرت اجرا نمیدارند و [illegible]
نقد موجود میخواهند و چنین مدعی ملک در دست اوست داده و میدهد و هیچ عایدی
ندارم [illegible] جناب عضد الملک ملک را گرفته بتصرف داعی دادند [illegible]
معزول شده و دادند و نگرفت دیگران گرفتند و ملک را برگردانیدند این حضور
نیز از وقت که حاکم کاشان بود این کار که [illegible] تصرف کرده اند
و نگرفت و حضور مبارک استدعا کرد که حق مرا باز نمود و معلوم داشت و چون
معزول شد اجرای حق نشد و این همه بدنهادی را حاجی میرزا خان کاشی میکند
که بر خویش را وارث و خود را شریک الورثه میداند اگرنه مرحوم امین الدوله
میرزا هاشم خان حق مرا تصدیق داشت و همراهی مینمود در جناب جلال الدوله
و امین حضرت در این ده سال در احقاق حق داعی نهایت همراهی نمودند
کوتاهی نکرده از لوازم انصاف و دینداری بقصور راضی نشدند بر خلاف
حاجی میرزا خان کاشی که از خدا و [illegible] شرکت [illegible] از این کلمه
گذاری که [illegible] است و گفته اند با دین خود برادر خود داریم و بدنیای دیگر نمیدهیم
و حق ذریت پیغمبر ص را باطل نمیکنیم و بدین سبب کار شان [illegible]

بنده زود خود رو عرض بحضور مبارک کشیده دار حمایت حق و رعایت [illegible]
دست کشیده اند و داعی که در این مدت ده سال که از خانه و بلد و ملک دور
و آواره بیش از قیمت این ملک که ده هزار تومان است ضرر و زیان دیده
و خرابی کشیده از تمام مال افتاده ام متوسل بحضرت والا حاجی میرزا ابراهیم خان
مستوفی حضرت اسعد اشرف بادعاگو ارادت دیرینه است و میداند [illegible]
دیگر ملک داعی که ده هزار تومان خرج آن شده از غیبت داعی و تحریک
حضرات در این ده سال خراب و هم بزرع افتاده دیناری عایدی نمیشود و هزار
تومان ملک دیگر فروخته و نزدیک این مبلغ مقروض شده ام و بیش از این [illegible]
[illegible] بنای روز محتاج و [illegible] مانده ام و [illegible] عیال و اتباع
[illegible] بیشتر از ذریت رسول خدا ص هستند گرسنه و برهنه و پریشان مانده اند
و پیغمبر ص فرموده است که [illegible] عزیز گرامی [illegible] رعایت [illegible]
[illegible] اول عزیزی [illegible] و بمقدار [illegible] غنی [illegible]
[illegible] و قوم خود [illegible] بدست مردم جاهل و نادان [illegible]
[illegible] و این دعاگو [illegible] سال است [illegible] حضرت والا [illegible]
عاطفت [illegible] دعاگو [illegible] پناه خویش [illegible] حضرت [illegible]

نگار داشته و کرده‌ای از ذریت دیگر بنام دنبال رسانیده نخست عرض میکنم
دستهٔ عین مقسوم که این سه دانگ ملک را که در کاشان بدین خوبی کم‌یاب است
به شکستن پذیرفتار شوند و به هیچ نوع کسر ادا روا ندانند قرض و الودگی دعاگو را ارثهم
دیر ابنای رسانند سه دانگ دیگرم در دست او معیوب و مغصوب است
آنکه ملک شرعی است شکستن خواهم نمود چه زیان دارد که در میان طهران
و اصفهان املاک ما باشند و اگر این را نپذیرند بهر تقریب است درست دارند
حمایت و رعایت فرمایند حقی دارم از ظالم غاصب انتزاع فرموده برسانند
الی الابد و منتهی الامد دعاگو و ثنا طراز خواهم بود بارها تا زبان و یارب
منظوم و منثور کتابها در مدح و ثنای حضرت والا انجام گفته و بیکار گذرانیده‌ام
هم سالهای دراز و روزگاران دیرباز چند دهر نخواند بدانند که این فقیر
از ذریت رسول بشیر و نذیر و هم سالهاست که در دربار جهان مدار اعظم و درباره والد
در دولتخواهی نمود و از چاکران و مقربان درگاه روی و رای دلاور
ندید و جز حضرت والا احدی بفریاد او نرسید همگان بنده سیم و زر بودند
و حکم خداوند اقدس الشرف خفته دین پناه راقم در خط نیز از خود در خانه
شرح اشعار نظم و منظومی خود را در دو هزار بیت مثنوی در جزو کتاب منظوم نمودم

نگاشته و از هر کس احوال یاد رسانیدی دیده بنام او مذکور داشته‌ام که آن تیر
ابد الدهر بجا ماند و در این مقام حکایتی مناسب بخاطر آمد خوب است که
معروض دارم — انوشیروان که معروف بعدالت گشت
از آن بود که پدرش قباد در پادشاهی خود مزدک را که مردی بد دین بود بیدین و
دهر چه گفت بپذیرفت و او سخنان هر از راه داد کفر و رسوم بد نهالی کرد
اسلاف و اوباش و عوام و مردم بکار آشوب و در دولت تهی مایه
و سر بالا آینده بود و از زر و سیم مسلمانی را و یا این بود که گفتی همه تن
درویش و گدا هر یک صاحب منال و مال و با رفاه حال روا نباید
دارند کال دوره دولت آن با یکدیگر تسویت کنند همه دارای ثروت
و مال شوند و هر کس یار از آن نیکوروی صاحب جمال است هر یکی
زشت دیدار نکوهیده هیچ رسیده سزاوار نیست باید آن یک زن جمیله خود را
چند مدت بدان دیگر گذارد و زن وی را هم بستر خود بداند تا از روش
نیکوی معدلت گستری دولت وی بهره‌ور شده باشند و این روش زشت بالا
چندان رواج یافته و قباد هم رای نمود روزی که در حرم پادشاه با مادر انوشیروان
ساید و طمع در او بست انوشیروان حاضر بود و بمادر انگشت چندان از

دست افتاده بود مزدک ملعون بوسیله و لابه و زاری او را از این اندیشه باز داشت
و چنین سران و سروران و بزرگان و مهتران این کار و کردارهای دیگر قباد
به دیده بد از او نگریستند که مزدک را از چه رو رها کند و هر روز دشمنی زشت و ناپسند
گردد تنها موقوف بود و او از ضعف حالت نتوانست و ناگزیر از پادشاهی
کناره جست و تاج و تخت و دیهیم و رخت با پسر گذاشت و او هم بدین میانه به تخت
سلطنت نشست دارای رسوم بدنها بود که مزدک و اتباع او را تمام برانداخت
و چنین وزرا و اعیان درگاه و امرا و سران سپاه تاج و تخت خسرو را برای
انوشیروان نخواسته بودند ناموس سلطنت را چندان نگاه نمیداشته
و خود سلاطین آن ایام نمیداشتند و انوشیروان که با جوانی خرد و دانش
پیران کاردان را بکار داشت و در آینه حال امروز صورت کار فردا را
بعین عیان همی دید از دیدار ایشان تفرس آن مطلب نموده منتظر فرصت
و وقت بود که بتقریب و تسبیبی صولت و سطوت پادشاهانه بار نماید داراول
اندیشه عدل و داد را در خاطر داشت و بداد مجبول و مفطور بود ایشان را
آگهی داد و هر کسی را بجای خود نشانید تا چنان اتفاق افتاد که یکی از
امرای بزرگ والی آذربایجان و اران و آن نواحی بود و امین پادشاه را

بدکردار که دشمن این بیت و مخرب این بنیان است لعنهم الله ابدالآبدین و دهر الداهرین
گوید بنده اثیم کریم ابن ابراهیم که باعث تحریر این رساله آنست
که پس از آنکه در سنه ۱۲۶۱ هجری از دارالامان کرمان بهوای زیارت امام انس و جان
علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بر سرم افتاد و قصد سفر از طریق معروف مأنوس
مالوف نمودم پس از تهیه اسباب اخبار غلبه موج طغیان آب رسید بنابر نهی خداوندی
از القاء نفس بتهلکه از راه یزد قصد زیارت نمودم و استخاره مساعدت نمود
و قضا و قدر هم عنانم شد تا آنکه بدارالعباده یزد رسیدم و از آنجا از راه رباطات سفر عازم
بیابان پویان بسوی این سامان آمدم نظر ببعضی مصالح و علم باحوال اهل زمان و اختلال
اهل اینمکان در خارج شهر منزل گزیدم بعد بخواهش جمعی از اعزه و اعیان و صدور
فوجی از آشنایان قصد اقامت در اندرون ولایت کرده چون ماه مبارک
رمضان حاضر شد علی حسب العاده در منبر شدم و ایامی چند تمام شیعیان را فضایل
بعطرهای گوناگون فضایل اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم معطر ساختم
و جمع کثیر از شیعیان محبتهای کامله ایشان بهیجان آمده اجماعی در استماع آنها
می نمودند الحق در همان زمان قلیل قلوب جمعی غفیر منجذب بسوی آل محمد شده
اقبال تمام ایشان را دست داد از آنجا که فضایل آل محمد گنجی است خدا کننده ظاهر
و صاحب غش و کدورت نماینده هر قبیح و دلکش بعضی حسدهای کامنه در صدور

از آن بیچارگان و شهر ارو ولایت نهانی جمعی دیگر ظاهر شد جمعی از روی اذعان و ایمان سر
تسلیم پیش آورده و برخی از روی عناد و لجاج در صدد اطفاء نور خدا بر آمده جمعی
در هر محفل از نشر فضایل طیب شام جان حاضرین را معطر ساختند و گروهی در هر مجلس از اذکار
مقامات محامد و سینه ساده خود را از آثار مجتنبه (?) داغدار (?) تا آنکه جمعی از شهر ارکت (?) بعضی
از علمای عالیمقدار اشخاص و کلمات لاطائل چند بهم بافته آنها را اینجا آورده و از ایشان هم
تحقیق ننموده و در قصبه (?) از دست داده بحضور مدعی علیه الحجه خود اثبات (?) شد
کردند بالاخره بر حسب مصالح خود که لایق ذکر نیست این حقیر فقیر نوشتند که با ایشان بنا را
بر توقف دار یا با مجلس مخاصمه بگذار تا این فتنه نخوابد و مقصود اصلی آنکه از روی جمعی
از جمعی تا بد و بعضی دیگر بواسطه بعضی از اعیان جلیل ایشان از همین قبیل بناها
دادند و در بحث و جدال گشادند من در جواب عرض کردم که اگر مقصود
انصاف دادن باشد امر بجدال و نزاع نخواهد انجامید طریق علما اینست که بر درج (?)
ایشان نهایت اینکه مرا اگر از من بایشان امری خلاف قاعده رسیده باشد باید از
شفقت و مرحمت تشریف فرمای منزل من شوند یا مرا بگوشه طلبند و بفرمایند
که یا فلان از تو با چنین و چنان رسیده راست است یا دروغ اگر بگفتم دروغ است
و تبری میکردم باز همان باب ملاطفت مفتوح داشته باشند و نهی از غیبت و
افترای بر من نمایند و جمعی از مفسدین را که طالب افساد و فتنه بر انگیزند اگر
غیبت مسلمین را گوش دهند و بواسطه استنباط رضای ایشان عوام نیز شورش کنند
این مسئله را همه کس میداند که غیبت مسلم گوش دادن حرام است و اقل غیبت آنست

اینکه بگوئی مسلمی کج راه میرود پس کفر چگونه خواهد بود و انگهی
نسبت بعالم بفضایل اهل بیت سلام الله علیهم و ایشان مرا اهر گزیده و
و کلام مرا نشنیده چگونه نگفته بعضی از عوام کالانعام در مسائل علمی
که عوام نمیفهمند غیبت و بهتان و افترا بر من جایز داشته اند پس از این
قرائن معلوم میشود بنای انصاف نیست و بنای جدال و مخاصمه است
امروز نهایت جواب بحثهای آنها را دادم باز میگویند بحثی دیگر داریم
و انزور شد که اگر ایشم (?) باز شر و شوری دیگر کنند و فتنه دیگر کنند بحث بی انصافانه
بی اندازه و فتنه هر روزه تازه خواهد شد و انگهی هرگاه بجهت اطفاء این نایره مجلسی آرایند
از خواص و عوام شورش عام خواهد شد و کلام بانجام نخواهد رسید هر کسی حرفی
گوید و سخنی سراید که انسان نداند که جواب که بگوید و این لاابالیها در مصلحت شماها اگر حفظ
بر پا سازید از جانب او باش بر دارید و در خلوت باهم سخن گوییم چون بنا بر انصاف است
در بیرون آمدن هر کسی گوید که حق با من شد و این عمل نکنید فتنه را از خواطرها نخواهیم
زدود بلکه اشتعال این نایره فزون تر شود و طوفانش با آسمان رود و حکمی هم کرم نهانی حاکی
دهید و او را قدرت ابطال باطل و احقاق حق باشد در این ولایت نیست پس همان بهتر
که جمیع بحثهای خود را بر صفحه بنگارید و بخواهیم خویش متین و مرقوم فرمایید که بحثهای
ما همین و مطلب ما همین است تا من جواب شافی و شرحی مشفی برای آن مسئلها بنگارم و خواطر

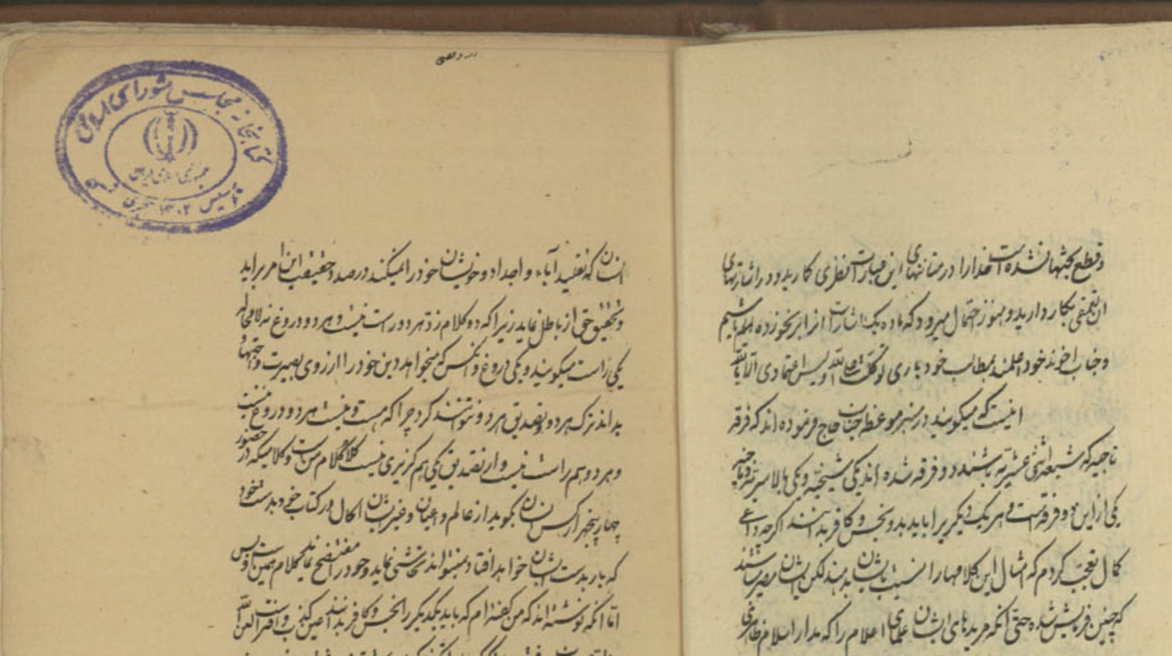
جمعی را از این غم و هم بیرون اورم شرحی که بزبان فارسی باشد و مطالب اصل ایمان
بانجام رسد و حجت بر اهل عدوان تمام کرده و نوشته را خاصیتی دیگر هست که هر چند
ناظر از اهل عداوت باشد در هنگام نظر از عداوت غافل هست و از بحث و لجاج ذاهل
احتمال آن دارد که حق در قلبش جا گزیند و قبح باطل و علانیه ببیند و حب اهل حق در دلش
نشیند و دیگر نوشته از نظر علما و حکمای هر دیار خواهد گذشت و حق و باطل بر همه کس
معلوم خواهد گشت بعضی از منصفین صداقت کیش و مومنین عاقبت اندیش از ایشان
از اشتعال این نایره نادم گشته زبان ملاطفت و مصادقت گشودند و ابواب
تصدیق را مفتوح فرمودند و رجوع بشیوه سایر علمای ربانی نموده احسن الله
له الجزاء و لکن برخی از ایشان این مطلب را بر خود نیکو ندیده مطالب و نحیها را بکلی
خویش نگاشتند غرض انکه از این رساله شرح مطالب ایشانست و بیان مراتب کفر
و ایمان و مطالب ایشان را عنوان نموده و جواب آنها را در ذیل آنها سروده ام پس
بر بحث و جواب بعبرت نظری نگارید و بمقتضای ایمان و انصاف نگارید هر یک که موافق
ضرورت اسلام است بگیرید و هر یک که خلاف کتاب و سنت و عقل و ضرورت است بگذارید خدا را
در میان خود و ناظرین حاکم کردم و بر نوشتن این رساله عازم گشتم و از ائمه
الطیبین استمدادم و سؤال آنجا با ایشانست و جواب ازین خادم اهل ایمان ما شاء الله
کان و ما لم یشأ لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله و به نستعین   نوشته
که بخط شریف جناب مستغنی الالقاب علام فهام صاحب فضل و دانش و مالک مقام معرفت

معرفت و بینش اعنی جناب فضائل اکتساب اخوند ملا محمد کریم کرمانی شهیر زمان ادام الله
که در نزد خبیر است این مطالب حضرات طلاب و علما وفقهم الله بالفعل که این مطلع شدند
و سخن دارند و حسب الخواهش جناب حاجی محمد از قبل سرکار حاج ایده الله
تعالی قرار شد که بداعی بگویند و ایشان در مقام تصحیح ان برآمده جواب ایشان
برسد حال این سه مطلب شرح خداوند جناب اخوند را توفیق خیر دهد که
بجا عبارت نوشته اند که هر کس کنه ان تواند رسید باصل مراد را تواند
فهمید چون اشارات کلام ایشان ان قدر دقیق تر از فهم عوام است لابدم که شرح بعضی از آن
از اکه عقول ها بعمق ان نمیرسد عرض کنم تا بر همه کس واضح گردد چون حضرت
صادق ع فرموده اند ما شیعه خود را دانشمند نمیشماریم تا لحن سخن را نفهمند
و باید لحن کلام را بیان کرد تا بر شیعیان پوشیده و پنهان نماند   الکلمه
نسبت مطالب را بحضرات طلاب و علما داده اند و خود را بری فرموده اند
چنانچه هستند   الکلمه این مطلب را طلاب و علما سؤال کرده اند حرفی است
عامیانه و بیمغز و چون عالم سخنی گوید معلوم است محل استثناء و اعتماد است و الا عامیکه
با ما بحثی داشته باشد نیست دو سه نفر که حقیقة ایشان را متعصب است کلامی نیست
همچون جناب علام فهام و ذوی العز و الاحترام صاحب اصول و فروع
حاوی معقول و منقول جناب عالم صفی جناب میرزا و جناب سلالة الاطیاب
و مفخر الانجاب وحید الدهر فرید العصر افضل الفضلاء جناب عالم و جناب
میرزا محمد رضا شهیر بمدرس و جناب صاحب علم و عمل و مالک مقامات اوج

واول الاعز الاکرم الافخر جناب ملا علی اکبر ارجی او سیحین جمع کثیر و جم
غفیر از طلاب معارف انتساب که هر یک صاحب تألیف و تصنیف و فی الاجتهاد نعم
بلکه صاحب مقام اجتهاد اند و بجهه حوادث زمان گوشه گیری اختیار فرموده
و ایشان همگی ابواب صداقت را مفتوح دارند و مقر و معترف بحقیقت اقوال
این فقیر حقیر هستند و در مجالس و محافل جابتها عنایت جانب این حقیر را
بکرامت نفس خود میفرمایند و اگر معدودی دیگر از طلاب باشند که
ایشان را خیالی چند پیش آمده باشد و حرفی زده باشند ایشان را از جرگه علما
خود جناب آخوند و سایر علمای پیش از این در مقامات دیگر شمرده اند پس اینکه
فرموده اند طلاب و علما بحثی دارند از کمال آن اشارات و دقایق عبارات است
٣ که در همین دم ایشان را بصفت علما مسمی و بحلیه تمجید محلی فرموده اند
لفظ و مفهوم تمام است که مراد ایشان آنست که بلکه بر کت دعای ایشان خداوند تعالی را
٤ توفیق بر رد فضایل اهل بیت بجهه آنکه این حقیر بکنیم دهد لفظ بالفعل آیات
که خواسته اند که با وجود اصرارهای من که جمیع مجتهدهای خود را بکار اندر نوی
از برای مجتهدهای بعد از این باشد و باب شبهه و فساد بسته بگردد و اگر جواب شیخ
٥ از این مسائل رسید باز ادعای بحثی دیگر که موجب شر و شوری باشد بتوان کرد
لفظ بر آن مطلع شده اند و این اشاره بآنست که این الفاظ کفرآمیز صادر شده است در
و واقعیت دارد و ایشان مطلع شده اند و اگر مقصود نه این بود میفرمود نه مجتهدها که

مجتهدهائی که بالفعل دارند یا طالبی که دارند لفظ حسب الخواهش جناب حاجی ٥
محمد علی است یعنی ایشان خود اقدام باین گونه سؤالات نمیفرمایند و از جاده انصاف
پا بیرون نمی نهند و انشاء الله چنین هم هست لفظ از قبل سرکار حاجی یعنی ٧
اگر بگفته حاجی محمد علی بود من اقدام میکردم ولی چون از قبل خود ذلک بوده و خود کسی
رخصت داده من گفته ام و نوشته ام و الا اخلاق متعارف نمینمودم لفظ ٨
بر آن قرار شده است که در این خصوص سخنها در میان آمده و بحثها بوده است و قراری
چنین شده است. بیهوده سخن بدین درازی نبود لفظ که بداعی کوبند ٩
یعنی حضرات طلاب با ایشان غرض کنند چرا ایشان لطفی بمن دارند و ارسال و مرسول
و سفارشها در باب من بشود من عرضی نکرده بودم و قراری نداده بودم که طلاب
با ایشان غرض کنند بلکه عرض کرده بودم که چه خود ایشان و چه سایر طلاب و عوام هر کس
بحثی دارد بنویسد و بمهر خود مزین نماید لفظ در مقام تصحیح بر آیند ١٠
یعنی سخنها را عیوبی چند هست و محتاج تصحیح است و البته تصحیح امر مغشوش و معیوب را
باید کرد و اگر مقصود این بود که جواب گوید لفظ حال شبهه تأکید آیات ١١
بالفعل اول است که بعد از این باز مجتهدهاست و ابواب فتنه باید بسته شود و شق
عصای مسلمین باید بر جا باشد و احتمال هم میرود که تأکید باشد بلکه مراد آن باشد
که از مطلبهائی که بالفعل دارند حال این سه مطلب را ذکر کرده اند و خواهش تصحیح دارند
و آنچه بالفعل مطلعند هنوز باقی و بعد هم هرچه مطلع شوند خواهد آمد و زمام کلام در دست
ایشان

و قطع مجتهدان شده است اعداد را در میانشان این عبارت آنطوری که ربط بود در اشارتهای
ان تعمقی بکار دارید و هنوز احتمال میرود که ماده یک اشارات آن از ابر نخورده اهل علم باشیم
و جناب آخوند خود هم مطلب خود باری لوکلک علیه الله اویس اعتقادی الا باالتقیه
اینست که میگویند در منبر موعظه جناب حاج فرموده اند که فرقه
ناجیه که شیعه اثنی عشریه باشند دو فرقه شده اند یکی شیخیه و یکی بالاسری و باز چنین
یکی از این دو فرقه هست هر یک دیگری را باید بد و نجس و کافر بدانند اگرچه داعی
کمال تعجب کردم که امثال این کلام بهار انسب با ایشان بدهند لکن ایشان مدیر شدند
که چنین فرمایش شده حتی اکثر مریدهای ایشان علمای اعلام را که مدار اسلام ظاهری
در اعصار و امصار بوده از قدما تا متاخرین سیما از زمان مرحوم مغفور آقا باقر
بهبهانی و من بعد الی الآن لعن و طعن مینمایند و ایشان را نسبت بکفر و ضلال و زندقه میدهند
چنانچه چنین عبارت صادر شده جناب حاج مرقوم فرمایند والا وجه صحیح از آن بیان فرمایند
از این مطلب اولا بطور اجمال عرض میکنم که چه کلام حرف مفت و چه کلام غیر آن بعد
در صدد بیان حق و باطل بر میآیم و دلیل و برهان حرف خود را ذکر میکنم بر اصحاب دانش
و بینش و انصاف پوشیده نماند اما اینکه من گفته ام اینست که یوما بعد یوم فرقه شیعه بطور معاش
دو فرقه شده اند یکی شیخیه و یکی بالاسری و بعضی بعضی را بد دانسته اند و درباره
یکدیگر سخنان میگویند و الحمدلله که در اینولا کار اختلاف باین سرحد که یکدیگر را تکفیر کنند
و نجس بدانند نرسیده و اما در آذربایجان و غیره بسرحد رسیده بسبب اینکه



است که تقلید آباء و اجداد و خویشان خود را میکند در صدد تحقیق این امر براید
و تحقیق حق از باطل نماید زیرا که دو کلام ضد هم هر دو راست نیست و هر دو دروغ نیز لا محاله
یکی راست میگویند و یکی دروغ و آنکس که میخواهد دین خود را از روی بصیرت داشته باشد و جهنمی
نباشد ترک هر دو و تصدیق هر دو نتواند کرد چرا که هر دو راست نیست و هر دو دروغ نیست
و هر دو هم راست نیست و از تصدیق یکی هم گریزی نیست کلام من است و کلامیکه در حضور
چهار پنجهزار کس ایشان بگویند از عالم و جاهل و غیر ایشان الحال در کتاب خود دیده نشود
که بار بدست ایشان خواهد افتاد و میشنوند تحاشی نماید و خود را افصح نماید کلام همین است و بس
اما اینکه نوشته اند که من گفته ام که باید یکدیگر را نجس و کافر بدانند آمین کنیت و افترا عظیم
من اذوهی وحاش من فمی بلی اگر کسی ما را تکفیر کند ما بجهت تعصب داشتن بر مذهب خود
ما او را کافر میدانیم و ما بجز کسیکه ما را کافر داند او را کافر نمیدانیم و تبری از او
نمیکنیم و هر یک از بالاسریان که ما را کافر دانند ما او را از مذهب امامیه خارج میدانیم
و تکفیر میکنیم ما دامیکه ما را تکفیر میکنند و اگر بازایستند ما هم باز میایستیم چرا که راه
عداوت و تکفیر ایشان در میان نیست ما مذهبی داریم موافق مذهب امامیه و مخالف خود را مخالف
طریقه امامیه میدانیم فلیبلغ الشاهد الغائب و خصوصیت لفظ شیخی مناط نیست غرض عمل
بطریقه امامیه است او شیخ هم چون بطریقه امامیه بود اطاعت و محبت او را واجب
دانسته ایم و هر کس هم که بطریقه امامیه حرکت کند او را ما جو و تولای او را
واجب و موافق با طریقه شیخ میدانیم خواه لفظ شیخی باو گفته شود و خواه گفته نشود

هرکس بر طریقه امامیه هست از فرقه ما و متأخرین ما او را خوب میدانیم و تولای او را
واجب و هرکس ایمن که از طریقه امامیه بیرون بوده او را بد میدانیم و من بعد بیان خواهد
شد بحول الله و قوته و اما آنکه نوشته اند که مریدهای ایشان پس محققی نمانده که
مریدی ندارم و مرید ساز و مرید نواز هم نیستم نه دعوای ارشادی دارم که مرید
گیرم و نه تحصیل قضاوت و اجتهاد میکوشم که مرید جویم مرا مریدی نیست بلی جماعتی کل امر شخص
و اعیان با خلق شناسند و هرکس دوستی دارد من هم خادم دوستان امیرالمؤمنین
علیه صلوات الله المصلین هستم و دیگر آنکه اگر جمعی هستند که اشتباهی کرده اند چنین حرفی زده اند
پس من بسوی خدا و رسول و ائمه علیهم السلام از ایشان بیزاری میجویم و آشنائی
من با ایشان منقطع است و ثانیا آنکه آنها چنانکه اشتباهی کرده اند پیغمبر هم هستند
بلکه پیغمبر از معصیت امیر و دیگر مولای متقیان هم هستند از خلاف قاعده شیعه
خود شده در امیرالمؤمنین که میشود اشتباه من کفری بگوید چه بحث بر من و اگر این بحث است
اشتباه ایشان هم قدح در علمای دیگر میکنند چه بحث بر ایشان و چه نقص و مثال آنکه
در حکم کدام مذهب است که بحث بر اشتباه سبب عمل اشتباه شود و اگر مذهب شده و اگر
در عبادت مدعی علیه اشتباه من اگر چنین حرفی زده است از زمره اسلام خارج است و مذهب او
ملعون است و من از او بیزارم چنانچه از نواصب بعنوان بیزارم و همچنین اگر غیر اشتباهی
میکسی دیگر هم چنین حرفی بزند العیاذ بالله شیعه بزند من از او بیزارم و او را مذهب
میدانم پس معلوم شد که هرزه گو باید از عهده دیگر بیرون بیایم همان کلام اول

اول آنکه شیعه دو فرقه شده اند و باید شخص کمر اختیار شرح این کلام بر دو
نیست و از اسباب متعلقات آن از اثبات حقیقت طریقه شیخیه و ابطال طریقه بالاسری ایشان
در چند فصل بیان میکنیم و دیگر هم شرح آن بعد شود مثنوی هفتاد من
کاغذ شود و لکن بقیه رفع و سعت عرض خواهد شد بدانکه شبهه در این
مطلب از برای بسیاری از آگاهان بلکه عامه مردم ایران نیست که فرقه شیعه بوضع هذا
که سنه ۱۲۶۱ هجری است دو فرقه شده اند یکی مسمی به شیخی و یکی به بالاسری که جمعی از غافلان و سفها
و اطفال و نسوان که این مطلب بگوش ایشان نخورده یا آنکه محل بودن دو فرقه بگوش ایشان
خورده و نشنیده اند بر سر چه مطلب نزاع دارند و هر یک چه میگویند یا آنکه بگوش ایشان خورده
و ایشان را فهم خلاف و درک آن نبوده چنانچه سایر مذاهب بگوش جمعی نخورده و به تقلید آبا
و اجداد اکتفاء نموده اند و یا آنکه شعور معنی خلاف و شعور تکلیف و واجب و غیر واجب
نکرده اند و بهمان و تیره آبا و اجداد عمل نموده اند پس کلام ما در اینجا نسبت به کلام
ما در جماعتی است که خلاف بگوش ایشان خورده است به تفصیل و از راه ایمان و تقوی احد
شقین را اختیار کرده و دیگری از راه عداوت و لجاج و عناد وجود دو شق و دیگر را
با آنکه اشتباه را این نموده و از باب تقلید از پی ایشان رفته است پس این جماعت
بر دو قسم میباشند شیخی و بالاسری و بودن این دو فرقه قطع نظر از
حقیقت و بطلان احدهما در غالب بلاد ایران بر ذی شعوری مشتبه نیست که این

دو فرقه هستند که گمان میکنیم که در غایب علماء این دو فرقه ذکر این فرقه باشد چنانچه
در بلاد آذربایجان جناب فضایل انتساب جامع معقول و منقول حاوی اصول و فروع
اعنی جناب اکرم امجد آخوند ملا محمد ممقانی و جناب سیادت انتساب علام فهام
عارف ربانی جناب علامی آقا سید [illegible] و جناب فضایل انتساب معارف ایاب جناب علامی ملا
مرتضی قلی و جناب رفیع الشأن صاحب اخلاق کثیره و فضایل جلیه صاحب قدر
رفیع میرزا محمد شفیع سلمهم الله تعالی و غیرهم از تلامذه مرحومین سیدین جناب
جناب شیخ و سید اعلی الله مقامهما و رفع فی الخلد اعلامهما تا این علوم و روایح
این سموم بودند و تعریف این خلاف در ان مرز و بوم اوضح من الشمس است
فی رابعة النهار بطوریکه کم قریه از قراهای آن نمانده است که ذکر این
در انجا نشده باشد بلکه گفتگوی در انجا بگفتگو رسیده است و بر وضیع و شریف
این بلدان این امر پوشیده و پنهان نمانده است و در صفحه حضرت جناب اخلاق حمیده
و صفات پسندیده اعنی جناب علام فهام ذوی العز والاحترام جناب راتق
فاتق ملا عبد الخالق یزدی و جناب سیادت و سعادت انتساب لب الالباب سلیل الاطیاب
جناب اکرم امجد حاجی سید محمد ابن المرحوم المبرور الحاج سید حسن رفع الله
مقامهما و رفع فی الخلد اعلامهما در اخفای این امر سعی و اظهار این حکایت را
داعی بودند بطوریکه هیچ کوششی نماند که این داعیه را نشنیده و هیچ [illegible] نماند
که این دو فرقه را نفهمیده و هیچ ضعیف و قوی نماند که حقیقت این داستان را نفهمیده بلکه

بلکه چون انسان ما مزار جمیع مؤمنان و مرجع جمیع مؤمنات و مرجع جمیع خلایق از اطراف و جمیع
عباد را بوسه گاه و مطاف بود پس از مراجعت بلاد خویش صورت این وقایع را در اطراف
منتشر ساخته اند و جار زدند و لوای قصص آنرا در شهرها و دیار افراشته اند و می افرازند
و بدین واسطه در غایب طلبان این داستان بگوش اهل جهان رسیده و در دار العباد یزد
نبود که حقیقت فتنه الاسلام که اصل و منشاء این حکایات در اینجا شده زیرا که شیخ اعلی
اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه بنفس نفیس خود در اینجا بوده و بیان این مطلب را
فرموده و پس از رفتن آن بزرگوار از آن دیار علماء آن مرز و بوم در نشر این علوم
و رسوم نهایت جد و جهد مبذول میداشتند چنانکه بر همه جهان گوش و دیده این امر
پوشیده نیست و تا این زمان متعلمان و شیعیان انسان ما بر همان [illegible] اخلاص کیش
و ارادت اندیش آن بزرگوار بودند تا در این ایام بعضی از غرباء سایر بلاد
قدم رنجه فرموده اند و بنای اختلاف و شق عصای مسلمین را نموده اند و این شیوه
هرگز در مابین علما نبوده و هیچکس از متقدمان ما در ابتدا این نوع سلوک نفرموده اند
چنانچه فصلی بخصوص باین میکنیم سلوک علما را با مرحومین مبرورین شیخ و سید
اعلی الله مقامهما تا بدانی اصل خلاف را حضرات معاندین این سلسله گذاشته اند
و تخم شقاق و نفاق در بلاد مسلمین ایشان کاشته اند والا ما بر وتیره علمای سابق اعلی الله
مقامهم و رفع فی الخلد اعلامهم عمل نموده ایم و مینمائیم و اما کرمان که امر اوضح از آن است

که حاجت به بیان داشته باشد بلکه اطفال دبستان این داستان را شنیده‌اند و با وجود آنکه
اول کفر و حجر آن اعاظم و سرحد بلاد ایمان او ایران است بحمد الله سبحانه چون روضه رضوان
پر از گلهای ایمان گردیده و فضایل سادات آنجا و حسب ایشان در آن شهر اظهر من الشمس
در آن سامان گردیده و منشأ خلاف در آنجا هم معدودی از غزنه که بجهاتی چند لوای خلاف
بر پا نموده اند و به ستیز شده والا از اصل بلد مگر قلیلی از جهال تصدیق ایشان را ننموده و بودن
این دو فرقه و اصل منشأ و مبدء آن در آن بلد و جمیع موکات اوضح من الشمس فی
رابعة النهار است و اما عراق عرب که اصل و منشأ این خلاف از آنجا باطراف رفته و بودن خلاف
در آنجا اوضح از آفتاب چرا که نسبتش با سایر بلدان چون مدینه رسول ختمی مآب است صلعم
مهاجر شیخ جلیل آن و منقلب سید نبیل و مجمع هر عزیز و ذلیل و منشأ اسرار و اصل منشر
با سایر بلدان چون قلب و اعضا است و رفع این صحبت از آنجا در همه جا جاری و برپاست
و جمیع خلایق از آنجا پو باشند و روی مذلت بآن عتبات عرش درجات سایان همه کس از آنجا
از پی تحصیل دین برآمده و از وقوع این واقعه و صدور این فرقه آگاهی یابند در بازگشتن
اخبار را در دیار منتشر سازند و لوای ذکر این دو گروه را برافرازند و اما اهل
بلاد الخدود و قطیف بر وضیع و شریف صحبت این داستان نزد ایشان نقل هر محفل است
و صحبت هر منزل و انجمن که مسقط الرأس گوهر والا و لؤلؤ لالای انوار ائمه
هدی اعنی شیخ اوحد اعلی الله مقامه بوده و الصفحه را با سایر ربع مسکون در خصوص

در خصوص این حادثه امر اتفاقی است اصل این داستان از آنجا برخواست
و این مقدمه را عالمی آگاه است و همچنین در بلاد گیلان که حاجت به بیان نیست
چرا که منشأ و مولد سید جلیل است و در آنجا این واقعه گوشزد هر عزیز و ذلیل
گردیده مدد و این حادثه بر کسی مخفی نیست و همه دانند که منشأ خلاف کیست و اما بلاد هند
وقوع این واقعه گوشزد عامه شیعیان آنجا گشته است و هر سالی از عتبات
عالیات کتب این فرقه سعادت آیات را می‌برند لاسیما که جناب مستغنی الالقاب صاحب
صفات زکیه و اخلاق علیه جناب اکرم احشم الحاج المؤمن میرزا حسن عظیم آبادی در آن
سامان وقوع این فرقت گوشزد جمیع اهل آن سامان نموده اند و در بلاد حجاز و
شیعیان این واقعه هر ساله رسانند و بجهة کثرت تردد حاج و زوار از اطراف
دیار ظهور این انوار اوضح من الشمس فی رابعة النهار است و شیعیان آنجا اعلم می‌باشند
بوجود این دو فرقه که غالب ایشان مصدق این سلسله جلیله و فرقه نبیله هستند
و مدتی در شام اختلاف ایشان را ملاحظه نمودم و هر کس که در آن تربت دیده است
و الآن مدتی است که جناب علام فهام جناب حاجی ملا شریف و غیره از تلامذه
شیخ و سید اعلی الله مقامهما هر ساله زیارت کرده اند و ذکر این داستان را در آنجا نشر
می نمایند و بعضی از شرفا که نیز شیعه شده اند مؤید باین سلسله و منسوبین
این فرقه اند و اما در همدان که جناب علام فهام ذو العز و الاحترام فاضل
اکرم امجد آقا عبد الصمد و جناب سعادت انتساب سلالة الاطیاب علام فهام میرزا ابراهیم

سلمهما الله اثر این را ثابت کنند و بیان اصل و منشأ این خلاف میفرمایند و هم چنین در قزوین
جمعی از تلامذه سید جلیل اعلی الله مقامه هستند و نشر لوای این داستان را
در انجا مینمایند حتی انکه ایلچیان فرنگ که در بغداد و سایر بلاد بودند صورت این اختلاف را
ببلاد خود فرستاده اند و بعضی از ایشان نهایت تکریم و تمجید از شیخ جلیل و سید
نبیل نموده اند و همچنین در هر یک از بلدان ذکر این داستان هست و در مقابل
با این این جماعت جمعی دیگر هستند که در صدد اطفاء این انوار و ابطال این اثار
بر امده اند و در جمیع لیل و نهار اوقات و اعمار خود را صرف مینمایند و در هر یک
از بلدان فصیحه این داستان گوشزد صغیر و کبیر ایشان شده است مجملا گمان نکنم
که بلدی از بلاد شیعه نشین بوده باشد که شهرت جنگ این دو گروه در انجا نرسیده
باشد و گوشزد عوام و خواص انجا نگردیده باشد بر صرف این قول که شیعه امروز
دو فرقه اند چگونه بحثی اید و تکذیب این دعوی چه گونه شاید پس بگو امروز شیعه
دو فرقه اند از صدور بنیت و نگرش مکرر در نهایت جز اظهار بدیهی کرده ام و حرفی جز حکایت
واقع نگفته ام پس اگر بحثی شود در حقیقت و بطلان احد هر دو کلام در انمطلب
بتفصیل خواهد امد بطوریکه بر عامی و خواص ظاهر گردد پس اصل ادعا بودن این
دو فرقه چه بحث است و منکر اصل این سخن کیست و سبب وحشت جز شق عصای مسلمین
چیست و چرا انکار ایشان بر ما عین مقاسات ایا از خود غافلند یا با حوال اهل دیگر
دو فرقه نیستند پس بحث ایشان چیست و اگر هست پس تکذیب ما کیست بدانکه

بدانکه بعد از انکه شخص عاقل نظر کند که در اعصار متقدمه این فرقه محقه همه بر یک مسلک مجتمع
و یک طریقه را متشرع بودند همه با یکدیگر مؤالف و محمود همه متفق بودند و مشرب همه یکی
مطمح نظر علمای شیعه بر مخالفین این بود که شما ها بر مذاهب مختلفه و اراء متشتته
و در دین خدا اختلاف دارید و در دین رسول صلی الله علیه و آله تفرقه نباید اگر مذهب شما بر حق بود
اختلاف در میان علمای شما نبود اینک ما که شیعه مولای متقیانیم همه یک خواهیم و همه
هوای یکراستیم و خوهای ایشان تابع اصل حقیقت رسالتیم و پیرو شاه
ولایت خداوند جهان یکیست و سید مرسلان یکی و دین ایشان همه یکی پس
اختلاف از جانب خدا و رسول نیست و این مطلب از بدیهیات اولیه است و الحال چون
عاقل نظر کند می بیند که این تنگ همیشه بر مذهب سنیان وارد بود و شعار
که همیشه از جهت ایشان می بود الحال در مذهب شیعه پیدا شده و این عیوب
بر ایشان وارد بلکه بدتر و عظیم تر زیرا که سنیان با اختلاف امر ایشان بعداوت
و شقاق در ما بین خود نکشیده و بالجا دنی انجامیده نهایت صاحب اراء
مختلفه و اهواء متشتته گشته و الحال این فرقه خلاف ایشان عالم گیر و باعث جدائی
شدن هر جا دیر شده بطوریکه مادر از فرزند تبری میکند و برادر از برادر
بیزاری میجوید زن از شوهر دوری میکند و خواهر از خواهر کناره میگیرد علما
امر به تبری از یکدیگر مینمایند و غیبت و بهتان بر دیگر را حلال کرده اند مجلسی نیست
از علما که بجز ذکر سخن نبود الحال بجز غیبت و بهتان و شبهات پس از این
بلعن و تجری میگذرانند الحال بتدبیر و کوشش در ازاله وامانت و اخراج دیگر بست

ازایشان

اخبر نه واجب است که مردم بفهمند که آشوب چیست و فتنه شیخیها کیست این اعترا
کرا انداخته و علم این مسئله را که انداخته چرا آنکه ما میگوییم که بر مردم شعور واجب است
که فحص از دین خود نمایند چه گفته ایم و در ضمیر خود غیر از لزوم معرفت چه نهفته ایم
گذشته ایم از لزوم معرفت اصول دین اخبر نه بر این مردم معرفت فروع دین
لازم است و نه آنکه معرفت فروع باید بر وجه اجتهاد باشد یا تقلید و نه اینکه مجتهدان
احوال علم این اختلاف را انداخته اند و این تفریق را انداخته اند پس باز مردم که
می شنوند که این عالم غیبت امام را اضلال میداند و ایشان را از آنجا نرسیده ایم
هر یک دیگری را نسبت میدهند که خلاف ضرورت اسلام گفته است و کفر
و فسق در دل خود نهفته است نه مرد عامی که خود فقیه نیست و در دین خدا آشنه
نه آیا باید بفهمد که تقلید که را باید بکند تقلید مسلم کند یا کافر تقلید عادل کند
یا فاسق تقلید مومن کند یا منافق آیا خواهش دارند که ما مردم را آگاه نکنیم
از هر طرف که بخواهند ایشان را بکشند چرا که ما مردم را از وقوع این واقعه
اطلاع داده ایم کاری دیگر نکرده ایم و حرفی دیگر نزده ایم شنیدید که همه حجت
ایشان بر ما همین بود که چرا این قصه جانگداز را بر مردم خوانده و ایشان را از خواب
غفلت بیدار کرده بگذارند ما از هر راه که بخواهیم برویم و ایشان را هم ببریم
و آنچه بخواهیم حاصل کنیم اگر غرضی در بین نیست آنهم مردم را امر بطلب
دین کنند و از وقوع اختلاف آگاه سازند تا هر کسی خود بقدر تکلیف و شعور خود
راهی پیش گیرد و کسی را اختیار کند چنانچه ما مردم را خبر کردیم و رسیدنها هم کردیم و این را بیان کردیم

نکردیم که براه ما آیند و در حضور جهار بجهار از کسی که حضرات العلما که با ما حال متفق
بودند و شما حسن ظن بهمه داشتید و همه مصدق هم بودند الحال کار
باینجا رسیده و بحسن ظن سابق از پی عمرو یا زید نروید بر شما است بقدر عقل
خود که حق با کیست و سخن آنچیست شما بقدر عقل خود مکلفید و در شناختن حق
تقلید جایز نیست چه اول باید شخص را شناخت که از جانب شرع سخن میگوید
یا از جانب خدا کلام میسراید بعد از آنکه فهمیدید حق است تمکین کنید
نمیدانم مخالفت این قول با ضرورت اسلام بلکه مذاهب عقول چیست و اینکس
که گفته است که این حرف خلاف اسلام و ایمان است کیست و اگر کسی گوید که اختلاف
ما بین علما همیشه بوده است جواب گوییم که اختلافی که سابقا ما بین علما بوده اختلاف
در فروع دین بوده و اختلاف در فروع دین موجب کفر و نفاق و عداوت
و شقاق نمیشود بلکه آن عین ایمان است و اتفاقست چرا که مردم مریضند و هر مریضی را
یک نوع معالجه است و امام علیه السلام عالم بامراض خلق و مالک قلب علمای ربانیست
هر طور که معالجه او مقتضی بود در ایشان انداخته زمام قلب ایشان را بآنجانب میکشند
و آنطور تقلیبش الغا فرماید و خود ایشان فرمودند که ما اختلاف در میان شیعه
انداخته ایم و ما در این مسئله بخصوص رساله نوشته ایم که این اختلاف شیعه
از جانب ائمه است و ضرری ندارد بلکه عین مصلحت ایشان است و اگر این اختلاف
نبود امر شیعه بکلی مختل میشد و از این جهت جمیع علمای متقدمین با همه این

در فروع مختلف بوده‌اند و همه یکدیگر را عادل و ثقه و امین و متقی دانسته‌اند و تجدید
و تکریم یکدیگر فرموده‌اند و تقلید یکدیگر را جایز دانسته‌اند و هرگز نزاع بر سر فروع
ننموده‌اند مگر این جماعت که بناهای تازه نهاده‌اند و یکی از آنها بواسطه فروع
و اختلاف در آن غیبت و تهمت بر مسلمین را جایز کرده‌اند و فتنه و فساد در دین بواسطه
ربا میسازند و شق عصای مسلمین مینمایند بالجمله اختلاف در فروع همیشه بوده است
و الحال خود منکرین ما هم در فروع با هم مختلفند و چرا با هم ندارند بواسطه
اختلاف فروع حرف دارند همانا غرض ایشان چیزی دیگر است و این دستاویزی است
که در نزد عوام عذری داشته باشند که حاصل اختلاف در فروع امر سهلی
چون امر بتکفیر رسل و کار بتبری انجامد کار بالا خواهد گرفت و تحقیق مذهب باید
رسید چرا که یکی دیگری را کافر خواند از مذهب او تبری و بیزاری خواهد کرد پس
اگر مذهب مدعی علیه حق باشد آنکه او را کافر خوانده از حق بیزاری جسته است و هر که
از حق بیزاری جوید کافر شود و اگر مدعی راست گفته است پس مدعی علیه کافر است
بهر حال تحقیق مذهب مختلف میشود و امروز امر بدین جا انجامیده و این حضرات
فروع دین ما را نسبت بخلاف ضرورت میدهند و اصول دین ما را نسبت بتخالف حق
میدهند و ما را تکفیر میکنند و نجس میدانند و غیبت و تهمت بر ما را حلال میدانند
و از تبرا دارند و نفی ما را از بلدان جایز میدانند پس مقتضی دین داری
آن است که هر کس ما را کافر داند او را باطل و کافر و کج اعتقاد دانیم که اگر او را
درست اعتقاد دانیم او را باید بر کافر بودن خود تصدیق کنیم پس اگر ما خود را
حق دانیم لابد هر کس مخالف ماست او را باید باطل بدانیم و ما ابتدا باطل بودن

بودن و دانستن ایشان نکرده‌ایم ایشان ما را باطل خوانده‌اند یعنی که اهالی
از علمای سابق را ما بد نمیدانیم چرا که ما را بد ندانسته‌اند و احدی از علمای متقدمین
شیخ مرحوم و سید مرحوم میرزا را بد ندانسته‌ایم چنانچه انشاء الله شرح آن
خواهد آمد و همه کلام ما با کسی است که ما را بد میداند پس ما او را مخالف دین
امامیه و فرقه ناجیه اثنی عشریه میدانیم حقیقة چرا که بر دو تیره سایر امامیه
و فرقه اثنی عشریه هستیم و خود را در اقوال و افعال و احوال تابع ایشان
میدانیم و بیزاری جوینده از خود ما را بیزاری جوینده از مذهب امامیه میدانیم
چنانچه انشاء الله در تفصیل بخصوص بیان مذهب خود را خواهیم کرد بلکه
در منبر در حضور چهار پنج هزار کس بیان کردم و لیکن انصاف ندیدم
و غرض ایشان فتنه در ما بین عباد و فساد در بلاد است و از بی انصافی خود دست بر نمیدارد
پس دیگر بکار نفسی و تحقیق و تکفیر و لعن و تبری انجامیده و در جمیع بلاد شیعه این
امر منتشر و جمیع علما این بنا را گذارده‌اند بر عوام و سایرین لازم است
که تفتیش از دین خود نمایند و حق و باطل را تمیز دهند تا بفهمند که فروع دین
خود را از که اخذ کنند و تولای که جویند و راه که را پویند و الا بی اعتنائی
بمذهب خود کرده‌اند و نصرت باطل و خذلان حق نموده‌اند پس این
حرفها در ملأ عام بیان کردیم که ای معاشر شیعه امروز امر باینجا انجامیده
اگر هر دو طایفه را ترک کنید بکلی از مذهب بیرون میروید چرا که علما
امروز با این نهج اختلاف کرده‌اند و شما شنیدید و با این سبب فرقه شیعه

ومستقیم نیست هردو راست نیست و هردو دروغ نیست و اگر شما هر دو
بگروید و هردو را خوب و راست گوئید باید هردو را کافر دانید چرا که هردو تکفیر
هم میکنند و هردو را راست گو گرفته اید و هردو را دروغ گو دانید دیگر کسی را
ندارید که تقلید و اخذ دین از او نمائید و اگر یکی را عمیا بگیرید بدین خواهید
بود که از روی جهالت بطریق رفته اید پس سعی کنید که بفهمید که کدام
یک بر حق و کدام یک بر باطل تا در امر خود ثابت قدم باشید و شکی نیست که طریقه
امامیه برحق است و دین خدا امروز منحصر در مذهب امامیه اثنی عشریه متمسکین
باهل بیت عصمت و طهارت است و آن دلیلی است معلوم و معین پس دو نفر که یکدیگر را
کافر دانند در خصوص امر دین لامحاله یکی از این دو موافق مذهب امامیه خواهد بود
دیگری مخالف و چون شما دین امامیه را حق میدانید وقتیکه فرقه اثنی عشریه دو فرقه
شدند در دین خود یکی را از روی بصیرت اختیار کنید و این عرضی که من کرده ام
جمیع امامیه بلکه عقلا اتفاق بر آن دارند و داخل ضروریات است پس منکر این حرف
از زمره امامیه بیرون باشد بلکه از جمله عقلا هم محسوب نخواهد شد
بدانکه اختلافات در مابین علما دو گونه است یکی اختلافات در فروع دین و یکی در اصول دین
اما اختلافات در فروع دین آن نیز دو گونه است یکی در غیر ضروریات و بدیهیات و یکی در ضروریات
اما اختلافات در غیر ضروریات آن نیز دو قسم است یکی آنکه انسان قطع دارد که حکم خدا و رسول
و ائمه علیهم السلام در این مسئله مشکوک یا مظنون باشد و یقینی نباشد پس اختلافات در آن موجب
کفر نمیشود یقینا و این اتفاقی علماست و کسی از شیعه و سنی گمان ندارم که
در این مسئله خلاف کرده باشند بلکه نشوا گفت که از ضروریات مذهب اسلام است آنچه را که

که انسان مادامیکه چیزی را یقین ندارد که گفته خدا است تکلیفی بر او نیست و هر طور
که میفهمد میگوید پس اگر کسی در این مسئله مخالف کسی باشد باعث کفر نمیشود
بالاتفاق و اما آنکه انسان قطع کرده است که دین خدا است و لکن مسئله
بحد بداهت و ضرورت نرسیده باشد مخالف آن کافر نمیشود نهایت آنکه
خودش یقین کرده تکلیف خود او است که بآن اعتقاد کند ولی اگر خودش
با وجود اعتقاد بصدورش از معصوم انکار کند عند الله کافر میشود
و اما بحکم ظاهر شرع کافر نیست مگر آنکه اقرار کند که یقین بصدورش از معصوم
دارم و مع ذلک منکرم انکار کافر میشود و اما ضروری مذهب پس هر کس
منکر او میشود یقینا کافر میشود چرا که منکر پیغمبر صلی الله علیه و آله شده
یقینا پس در شرع ظاهر هم او کافر است و مکذب خدا و رسول است و معنی
ضروری است که هر کس از مسلمین که در دایره اسلام است اجزا از مذهب و دین
دانند و بر همه معلوم باشد که این قول قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله یا قول
امام است پس هرگاه کسی در مذهب شیعه نشو و نما کرده باشد و یکی
از ضروریات را انکار کند بلاشک مکذب خدا و رسول است و انکار
خدا و رسول بلا اشتباه کفر است مثل آنکه کسی از شیعه منکر نماز یومیه شود
یا منکر حرمت خمر شود مثلا یا چیزی دیگر از بدیهیات دین پیغمبر صلعم پس او یقینا
کافر است و اما اختلافات در اصول دین آن سه قسم است اول آنکه اختلاف کنند
در مسائل اصول دین مثل آنکه اختلافات در اصل توحید یا اصل عدل یا اصل نبوت
یا اصل امامت یا اصل معاد کنند پس خلاف بعضی از سه در این اصول

خمسه بلاشک کافر است و آن کسی است که مخالف طریقه امامیه باشد
و بر حق از آنها کسی است که در این اصول خمسه مطابق مذهب امامیه است
دویم آنکه در فروع اصول دین اختلاف کنند و بنای آن فروعی که از بدیهیات
مذهب امامیه است و مسلمات است نباشد پس در فروع توحید اختلاف کنند
مثل آنکه یکی گوید خدا جاهل است و یکی گوید خدا حی است یکی گوید نیست
یکی گوید قادر است و یکی گوید عاجز و در فروع عدل اختلاف کنند یکی گوید که خدا
عدوان میکند یکی گوید نمیکند یکی گوید وضع شیء در غیر موضع میکند یکی
گوید نمیکند یکی گوید که خدا را بغیر استحقاق عذاب میکند یکی گوید نمیکند پس بلاشک
هر کس که منکر مذهب امامیه شد کافر است و از مذهب ایشان خارج است
و در فروع نبوت اختلاف کنند آنکه یکی گوید پیغمبر معصوم است و یکی گوید معصوم نیست
یکی گوید طیب الذات است و یکی نعوذ بالله گوید خبیث است و یکی اثبات فضائل طاهره
کند و یکی انکار کند و همچنین در فروع امامت پس هرگاه اختلاف باین حد
رسد نسبت آنکه مخالف مذهب امامیه است و مسلمات و بدیهیات امامیه را انکار کند
کافر است و همچنین رعیت را بمقام امامت برد و صفات خاصه امامت را
برای رعیت اثبات کند یا آنکه امام را بمقام پیغمبر رساند و صفات خاصه او را
برای امام اثبات کند یا امام و پیغمبر را برتبه خدا رساند و صفات الوهیت را برای
ایشان اثبات کند بلاشک چنین کسی غالی و کافر و نجس است و مخلد در آتش جهنم است
و همچنین هرگاه خدا را بصفت پیغمبر وصف کند و صفات نبوت را برای خدا
اثبات کند لا غیر یا پیغمبر را برتبه امام رساند و صفات نبوت را برای خدا اثبات
کند لا غیر یا امام را برتبه رعیت آورد و صفات امامت را برای او اثبات کند

کند لا غیر اینهم کافر و از مذهب امامیه خارج است چرا که بدیهی مذهب امامیه است که از برای
هر یک مقامی است خاص و همچنین اگر در فروع معاد اختلاف کنند که یکی گوید جسمانی است یکی منکر
شود یکی جنت و نار را اثبات کند و یکی انکار کند و یکی صراط و میزان اثبات کند و یکی انکار
کند و یکی انطاق جوارح اثبات کند و یکی انکار کند و همچنین سایر فروع اصول دین پس اگر
دو نفر شیعه اختلاف کنند در فروع اصول پس که در مذهب شیعه آن مسئله بدیهی باشد
لامحاله مخالف ایشان کافر است و از رتبه اسلام خارج است و [illegible] اختلاف
در مسئله است که خود آن مسئله از جمله بدیهیات نیست ولی علمای مدققین بفهمند از آن
که لازم می آید بلازمه دقیقی که این مسئله منافات با توحید دارد یا منافات با عدل یا نبوت
یا امامت یا معاد یا فروع آنها بلازمه که اهل لازمه محل خلاف و فهمیدن آن کار علمای
حکماست قاطبه مسلمین پس اختلاف در چنین مسئله باعث کفر کسی نمیشود چرا که منکر ضرور
بدیهی نیست و تکذیب امام و رسول علیهم السلام و خداوند عالم بعمل نیامده
و اگر این باعث کفر میشود بایستی که نصف علمای ماضی رضوان الله علیهم کافر باشند
چرا که بسیار اختلاف در مسائل حکمت و کلام با هم کرده اند و لامحاله یکی موافق حق است
و دیگری باطل است چرا که در مسائل عقلیه یکی از قولین ضدین حق است و یکی باطل پس
وقتیکه اختلاف آمد لامحاله یکی باطل گفته است و اگر این طور بود بایستی که نصف علمای
ما کافر باشند نعوذ بالله و حال آنکه اجماعی است که این گونه مسائل باعث کفر
نمیشود و چون این مسائل را در باقی چرا که آنچه ذکر شد از جمله اجماعیات شیعه است
و خلافی در آنها نیست و سایر علما هم این مسئله را ذکر فرموده اند پس اگر در دین خود
کسی صاحب [illegible] بدون سبب و جهت نباید کسی را تکفیر کند و بیزاری از او جوید

دعوی نکند که این شخص مدعی را چه مطلب است و این مطلب از چه مقوله است مستحق تکفیر
هست یا نه انگاه اگر مستحق تکفیر است تکفیر کند و اگر مستحق تبری است تبری کند
پس اگر کسی کسی را تکفیر کند و آن مدعی علیه مستحق نباشد و در واقع از اهل ایمان
باشد مدعی کافر شد و از مذهب امامیه خارج خواهد گردید چرا که مدعی علیه
اگر بر حق است مدعی حق را کفر دانسته است و محق را کافر خوانده است و اگر او را کافر
و دین او را کفر میداند معلوم است که از آن دین تبری میکند و تارک است و اگر
مدعی علیه در واقع بر حق است مدعی از حق تبری کرده و حق را باطل دانسته و تکافر
میشود البته پس احتیاط آنکه مبادا خود کافر شود احتیاط در تکفیر مردم کند
و بدون سبب و جهت شق عصای مسلمین ننماید و فتنه بر پا نکند و فساد در ملک خدا
منتشر ننماید و در این فصل هم آنچه ذکر شد از حد کفر کفایت میکند برای ارباب
انصاف و بینش

در اثبات جلالت شیخ بزرگوار و مولای عالی مقدار

اعنی شیخ جلیل و سید نبیل آفتاب فلک رفعت و جلالت و عرش عالم علو و عظمت
موضح اسرار کتاب و سنت و مبین رموز احادیث ائمه اهل عصمت و طهارت مقتدای اهل ایمان
و فخر زمین و زمان و عماد مشایخ اهل ایمان و شرف اهل زمین و زمان آنکه بحار بر احسان درش
عمان عمیق قطره و آفتاب عالم تاب در نزد انوار ضمیرش ذره و سعادت بزرگ و بحر در
وجودش بهره آنکه عنقای اوهام اگر مدی الدهر پرواز کند بعتبه قصر
قدرش نرسد و همای عقول اگر تا آخر ایام پرواز بعشری از اعشار مسافت
ارتفاع مقامش نرسد و نپرد آنکه علمای عالیمقدار در دبستان تعلیمش ابجد خوان

خوان و فضلای روزگار در تصنیف افادتش ریزه خور خوان او وحید العصر و فرید
الدهر ناموس العالمین افضل المتقدمین و المتاخرین الشیخ الاکرم الاتم
الافخم الاعظم الاوحد الامجد الاحمد الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین بن
ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر بن راشد بن ابراهیم بن شمروخ بن
صقر بن المطیرفی الاحسائی اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه اگر جمیع امر را عنوان
کردم و اگر جمیع فصحا جمع شوند عشری از اعشار از آن نتوانند احصا نمود
و اگر کل بلغا متفق گردند حرفی از دیوان فضلش نتوانند شمرد ولی من باب
ما لا یدرک کله لا یترک کله و از جهت آنکه وضع این رساله از برای اثبات حقیت
این سلسله جلیله که بر طریقه امامیه اثنی عشریه ثابت مانده اند لابدم که مشتی
از خروار و قطره از بحار فضایل آن بزرگوار را ایراد کرده باورم تا بر طالبان
حق امر مشتبه نگردد و متمسکان بحبل دین بواسطه حق و یقین از راه حیرت
بر آیند پس اول تصدیق علمای جلیل آنست که در عصر خود مناط ایجاد و ایقان
بودند بر تشنه تحریر بر می اورم تا هر کسی که بر طریقه امامیه است از اینجا
عالیمقدار را از کبار امامیه میداند بمقتضای اولئک الذین هدا هم الله
فبهداهم اقتده پیروی ایشان نمایند و بدانند که ما تصدیق شیخ جلیل را
کرده ایم و از پیروان علمای ایشان نقیم و اما آنکسان که مخالف علمای با تقوا
هستند انها مخالف طریقه اهل دین و دانش و یقین نموده اند پس عرض

میشود که بعد از آنکه آن بزرگوار یعنی شیخ عالیمقدار از مسقط الرأس
شریف که لحسا ست بجهة نشر علوم آل محمد ع بیرون آمدند اول بدار العباده
یزد تشریف فرما شدند و آن بلده طیبه را از رشک روضه رضوان از انوار
فضایل آل سید مرسلان صلوات الله علیهم فرمودند در آن زمان سادات
بنیان علمای موجود دین در آن بلد جلد اینجناب فاضل کامل و مجتهد
واصل مرجع کافه انام آن مرز و بوم و محیی علوم و رسوم و منتقد احکام
و حکوم و مجری تعزیرات و حدود و جناب جلیل نبیل ملا اسمعیل عقدا قدس الله
روحه و عالم فاضل و کامل واصل جامع معقول و منقول عالم بفروع و اصول
مالک زمام تحقیق و تدقیق مولانا ولی حاجی جعفرعلی قدس الله و فاضل مدقق و کامل
محقق صاحب حسب و نسب الادیب الادیب المولی میرزا علی رضا قدس الله
و سید جلیل و سند نبیل آقا سید حیدر نور الله مضجعه و عالم جلیل و سید
نبیل صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده میرزا سلیمان قدس الله نفسه
و جناب عالم عامل کامل فاضل فخر المحققین و قدوة المدققین جامع المعقول
و المنقول الحبر النحریر الادیب الاریب آخوند ملا محمد حسین و جناب فاضل کامل
علام فهام آخوند ملا شاه اکبر زارچی و جناب عالم فاضل واصل کامل علام
فهام آخوند ملا علیرضا خرمشاهی و جناب عالم فاضل کامل المولی الولی میرزا
محمد شاه سلمه الله و سایر طلاب علوم دینیه که هر یک قریب الاجتهاد بوده اند
و جمعی از آنها امروز چند و حاضر و بعضی از آنها متوفی شده اند و بجهت

بزرگوار را رنجانیده در حضرت گذاریهای ایشان کوتاهی کردند روانه عراق
عرب بجوار عتبات عرش درجات گشتند و هرچند بعضی از اهل یزد اصرار در نگاه
داشتن آن بزرگوار نمودند ایشان راضی نشدند بجهة حکمی که از حضرت
امیر ع در عالم رؤیا با آن بزرگوار شده بود و اگر اهل یزد بعبرت نظر
کنند از وقتیکه آن بزرگوار از یزد تشریف فرما شدند جمیع برکات
ایشان روز بروز تمام شد و عزت ایشان روز بروز مبدل بذلت
شد و ظلم و تعدی بر ایشان فراوان شد و خاندان کهنه ایشان ویران
گشت و علمای ایشان رو بانقراض گذاردند و نفاق در میان ایشان
پدید آمد و امراض متواتره و بلاهای متکاثره بر ایشان نازل شد تا آنکه
امروز امر ایشان بانجا که مشهور است کشیده و چنین شدند مگر آنکه جماعت
از بعضی از اکابر ایشان دیگران تشریف بردند و ایشان اتفاق عام در استدعای
ماندن از ایشان نکردند و قدر ایشان را ندانسته پس از حضرت امیر در عالم
رؤیا مامور شدند بمهاجرت از آن بلده بمقتضای انّ الله لا یغیّر
ما بقوم حتی یغیّروا ما بانفسهم اوضاع اهل یزد بدین واسطه
تغییر کلی کرده اگرچه مردم از روی غفلت متنبه نشدند و اگر کوتاهی
اول ایشان و آنچه ذکر شد ایشان را کم است باز کنند آنچه میتوانستند کم ترک الأوّل
للآخر و تدارک کنند آنچه پیشینیان ایشان کردند و ثمرش را دارند
می پسندند زیرا این امر مثبت مکرر ایشان و این حکم مثبت مکرر ایشان دستعلم

الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بهر حال پس از آن آن بزرگوار
روانهٔ اصفهان شدند و جمیع علمای اصفهان آن جلیل الشأن را استقبال
نموده با نهایت اعزاز و اجلال ایشان را وارد شهر نمودند و آن روز
بلد اصفهان از بسیاری علمای اعیان مثل سپهر پر ضوء انجم بود و از هر فنی عالمی
در آنجا بود که وحید و فرید عصر خود بود از آنجمله جناب سید اجل و سند
ابجل مرجع انام حجة الاسلام العالم العامل والفاضل الکامل والواصل
الکامل قطب الاکابر والاصاغر مولانا و سیدنا الحاج سید محمد باقر
تغمده الله بانواره و جناب العالم الکامل والواصل الفاضل علامهٔ دهر و وحید
عصر جناب عظیم فخیم الحاج محمد ابراهیم الکلباسی قدس الله روحه و نوّر قبره و جناب
عالم عامل و فاضل کامل الورع التقی الشیخ محمد تقی قدس الله نفسه و جناب عالم متقی
و فاضل مؤتمن و قدوهٔ علمای اطبا میرزا محمد باقر نواب قدس الله روحه و حکیم عظیم
و عالم فخیم صاحب علم راسخ و مالک فضل باذخ العالی الولی الملا علی النوری
قدس الله روحه و جناب عالم کامل الولی التقی الملا محمد علی النوری طیب الله رمسه و جناب
و فاضل جلیل و کامل نبیل جناب ملا اسمعیل الملقب بواحد العین و عالم اجل
اکبر علامهٔ کبیر و المولی الاولی صاحب الریاسة الکبری الآقا میر محمد
حسین طیب الله نفوسهم جمیعا و غیر ایشان از علمای عظام و فضلای فخام
و طلاب علوم ذو العز و الاحترام که هر یک قریب الاجتهاد بودند در آن
بلد بودند و همگی با آن جناب نهایت ادب را سلوک داشته در محافل و مجالس

مجالس آن بزرگوار را بمسائل و غیره مصدع میشدند و ایشان هر یک
هر یک را با جوابهای شافیه و بیانات وافیه جواب میفرمودند تا آنکه همگی اذعان
جلالت و عظمت آنجناب را فرمودند و کتب آن بزرگوار که در هر علم تصنیف
فرموده بودند از ایشان گرفته نسخه بر داشتند و با وجود دیگران بزرگوار
محققین حکمت الهی یا بیش از مشائین و اشراقیین و رواقیین بودند و علم آنجناب
صوفیه را باطل میفرمودند احدی از حکما و عرفای آن بلد جسارت رد
آن بزرگوار ننموده آنچه از ایشان در آن صفحه بروز کرده در کتب ایشان
دیدند همه متلقی بقبول کل گردیده همه روی ضراعت بعتبهٔ تصدیق گذاردند
و چهل روز آن بزرگوار در آن بلد ماندند و چنان احترامی از ایشان
منظور داشتند که از احدی از علمای آنگونه احترام کسی منظور نداشته
حتی آنکه از جناب ملا علی نوری پرسیدند که جناب شیخ با مرحوم آقا محمد
بیدآبادی چه نسبت دارند جناب آخوند فرمودند که این تمیز را کسی
میتواند بدهد که بمقام ایشان رسیده باشد من را حد تمیز ایشان نیست و
خواستند آن بزرگوار را در آنجا نگاه دارند و چون برام خواب
آن بزرگوار اطلاع شدند از اصرار خود باز ایستادند و آنگهی مرحوم شاه
زاده محمد علی میرزا کاغذ چند باستقبال ایشان فرستاده بود تا اصفهان
و ایشان اصرار بر رفتن سرکار شیخ داشتند پس از آن آن بزرگوار تشریف
فرما شدند و شاه مرحوم با جمیع عسکر خود در [illegible]

ایشان را استقبال فرموده و ایشان وارد شهر گردیدند و سرکار شاهزاده تمنای
ماندن جناب شیخ را فرمودند و چون جناب شیخ مأمور بزیارت بودند وعده
فرمودند که در مراجعت و بعتبات مشرف شدند پس از آنکه برگشتند باز استقبال
عجیبی غریبی کردند و آن بزرگوار در کرمانشاهان مقام گزیدند و سالها در آنجا
ماندند و علمای آن بلد همه آن بزرگوار را در اندک زمانی نهایت اعزاز و احترام کردند
و احدی کلامی در باره ایشان که موجب نقص نعوذ بالله باشد نگفت و آن بزرگوار
کتب و علم خود را در آنجا نشر میفرمودند و همه میدانند که آن بلد معبر جمیع فضلا
و علما و طلاب ایران بود که همه از آنجا بکربلا میرفتند و همه بخدمت آنجناب مشرف میشدند
و رسایل و کتب از آن بزرگوار در اطراف بلاد شیعه میرفت و در آن زمان در آن ولایت
از علمای عالی مقدار چهار برادر بزرگوار که چون اربعه متناسبه بودند که هر یک از علم
و فضل خود عالمی را منور میفرمودند که اسامی شریف آنها عالم جلیل انور ارشد آقا محمد جعفر و عالم
کامل ممجد موید آقا احمد و عالم جلیل و فاضل نبیل آقا اسمعیل قدس الله نفوسهم
و عالم کامل و فاضل عامل آقا محمود سلمه الله تعالی که همگی اولاد عالم مولی الاولی
صفی آقا محمد علی خلف الصدق استاد الکل و مرجع العلماء فی العلم و الفضل صاحب المراتب
و المفاخر آقا محمد باقر البهبهانی قدس الله نفوسهم الزکیه بودند و همچنین سایر علما
و طلاب که ساکن آن بلد بودند همگی نهایت اجلال و اعظام از ایشان مینمودند و در آن

باطل فرموده اینها حق نگفته‌اند پس نعوذ بالله صاحب آن منصب‌ها بوده‌اند که ذکر اینها
لایق بنسبت پس بچشم عبرت نظر کن که قدح علما اینها میکنند یا ما که تصدیق
ایشان کرده‌ایم و بطوریکه خدا فرموده اولئک الذین هدیهم الله
فبهدیهم اقتده ما عمل کرده‌ایم یا اینها که نه انکار این علما و همه تصدیق
کرده‌اند و نه منکرین را لازم میشود که همه علما را نسبت دهند یکی از چند امر
یا بگویند که میدانستند که شیخ بر باطل بوده و عمدا تعریف و مدح کردند و تصدیق
نمودند پس باید همه را نسبت به بیدینی بدهند و چون بیدین شدند بجهة
آنکه همه حاکم شرع بودند اگر نعوذ بالله بیدین باشند آن عیبها که گذشت و نیز
اسم برد لازم می‌آید و اگر آنکه عمدا نگفتند و لکن نفهمیده بودند بطلان
شیخ را و اینها حال فهمیده‌اند پس نعوذ بالله باید بگویند که آنها آنقدر علم
نداشتند که کفر و ایمان از هم تمیز بدهند پس کسیکه اینقدر نفهمیده چگونه در
مابین بلاد و عباد حکم میکند و اینهم اعظم قدحهاست که جمله علمای شیعه
که مدار حل و عقد مذهب شیعه بر ایشان بوده و جمیع اهل تشیع مقلد ایشان
بوده‌اند هیچیک آنقدر فهم نداشتند که کفر و ایمان از هم تمیز بدهند
پس ببینید که اینها قدح در علمای شیعه میکنند و نسبت کفر و فسق و حکم
بغیر ما انزل الله بعلمای خود میدهند یا ما که متابعت کردیم ایشان را و تصدیق
کردیم همه را و هر انکاری که بشیخ جلیل کنند همان انکار و عیب بر جمیع علماست
نعوذ بالله و عیب بر این علما عیب بر علمای سابق است که چنین اشخاص را تصدیق
کرده‌اند و اجازه داده‌اند و عیب اینها عیب بر جمیع علمای پیشتر از ایشان است

که چنان اشخاص را تصدیق کرده اند و اجازه داده اند و همچنین پس اینها عیب کننده
بر جمیع علمای متقدمین و متاخرین اند نه ما و ما ایم تصدیق کننده متقدمین
و متاخرین نه ایشان پس ببین که چگونه از راه عوام فریبی و طلب ریاست دنیا
امر خود را مخفی میکنند و اسم خود را بر سر مومنین میگذارند و عمل خود را
نسبت بایشان میدهند مختصر همه را انکه اگر این همه علما اهل خبره نیستند که تمیز
عالم و جاهل و حق و باطل بدهند ایا دو نفر طلبه که امر ایشان بر هیچ کس مخفی نیست
و اعمال و اخلاق ایشان بر همه کس واضح است اینها باید تمیز دهند و انکهی بعد از
بیست سال اگر بگویند از کتابهای شیخ فهمیده اند که شیخ بر باطل بوده است
بر این قول دو عیب بزرگ لازم می اید یکی انکه این کتابها را شیخ در زمان علما نوشته است
و بسیاری از انها را در جواب همان علما نوشته است و کتابهای او در زمان او مثل
افتاب مشهور شد و نسخه شد و باطراف عالم رسید و علمای امروز این را
فهمیده اند هر یک با وجودیکه دریای علم بودند و همه صاحب تالیف و تصنیف بودند
و کتابهای ایشان در همه بلاد پهن بود و این طلاب که هنوز یک صفحه عبارت عربی را درست
نتوانند بنویسند بلکه نتوانند بخوانند هیچکس از علما تصدیق ایشان نکرده اینها فهمیده اند
که کتاب شیخ بر باطل است و انکسیکه بوی علم بمشام ایشان نرسیده دو سطر
از کتاب او را نتوانند بفهمند نه والله و نه بالله یک کلمه از کتاب او را نمی فهمند
اینها چگونه فهمیدند که کتاب شیخ غلط بوده است ایا باطل علم کدام یک بقدر مرحوم
اقا سید علی بوده است و جناب اقا سید علی دست خود را باسمان بلند کرد



کرد و خدا را شاهد گرفت و بخدا و پیغمبر و ائمه قسم خورد که من فهمیدم و از علم
شیخ هیچ نفهمیدم حال این طلاب فهمیدند که شیخ بر باطل بوده است نعوذ بالله
گذشتیم از ان بر فرضی که اینها بفهمند اینها شیخ را دیدند و تصدیق کردند و
اینها بعد از بیست سال کتابی دیدند ایا در کدام مذهب است که بکتابی که احتمال
غلط و تحریف در ان میرود حکم بکفر کسی یا بطلان کسی بکنند هرگز شافعی و حنفی
و مالکی چنین حکمی نکرده اند که بکاغذ حکم کنند بقبض کسی که بخط انکس و مهر انکس
باشد و همه دو ریال باشد در اسلام کسی حکم نمیکند تا مدعی علیه اقرار کند
ایا نه این خلاف ضرورت اسلام است که بدون بینه در حضور مدعی علیه بکاغذ
و نوشته کسی حکم کنند و انکهی که از ان طرف جمعی باشند که ان نوشته را منفی کنند
بطور حقیقت اسلام پس بعبرت نظری بکارید که مخالف ضرورت این جماعت
میکنند یا ما و مخالف علمای شیعه اینها کرده اند یا ما تا حال در کتابهای خود علمای
شیعه نوشته اند در بیان انکه از اجماع طائفه قطع بقول رئیس الطائفه حاصل
میشود باین طور که هر کس داخل مدرسه شود اهل ان مدرسه علی باشند و همه مقلد
ابوحنیفه مثلا هر گاه یک مسئله از ایشان بپرسی همه متفق القول بگویند که مسئله
چنین است البته قطع خواهی کرد که مذهب ابوحنیفه در این مسئله چنین است
یا انکه از گبرهای ولایتی هر مسئله را همه بیک طور جواب بگویند البته یقین
میکنی که مذهب زردشت چنین است و همچنین باتفاق هر جماعتی تعیین میکنی که مذهب
رئیس الطائفه چه است که اتباع او میگویند پس باین دلیل هر گاه جمعی از متقیان
[illegible] ان شیعه بر چیزی اتفاق کنند معلوم میشود که ان مذهب رئیس ان

انطفه است و چون باین دلیل شریف نظر کنی خواهی یافت که شیخ حق محض بر راست
در مذهب ائمه طاهرین سلام الله علیهم چرا که جمیع علمائی که در عصر آن بزرگوار بوده اند
و بنای حل و عقد مذهب شیعه بر ایشان بوده است و تقلید جمیع شیعه کلا
بر قول ایشان بوده است و همه ایشان را عالم و عادل و ثقه و امین میدانسته اند
و ایشان همه اذعان بحقیقت شیخ جلیل ایشان نموده اند پس ایشان چون چنین اتفاق
کردند و کل شیعه از طلاب و غیره که مقلد ایشان بوده اند و تصدیق این علمای
جلیل الشان را داشته اند ایشان هم اذعان و اقرار بحقیقت و عدالت و صحت
علم و عمل حضرت ثقة الاسلام نموده اند پس جمیع شیعه در عصر آن بزرگوار متفق بر حقیت
آن بزرگوار بوده اند و کدام اجماع از این قوی تر و چگونه از اتفاق این همه شیعیان
علم حاصل نکنی که طریقه شیخ طریقه ائمه است سلام الله علیهم و الا این همه علمای شیعه
تصدیق ایشان نمیکردند و ادامر طریقه ائمه بر علمای شیعه و انگهی چنین علما و انگهی این
قدر شبهه نمیشود پس کسیکه علم بحقیقت شیخ حاصل نکند مثل انعام است
که کفش بچهار صد روایت حکایت نصب علی در خم غدیر بمن رسیده است
و هنوز شک از برای من حاصل نشده است با نیست که این از راه عناد
با خدا و رسول است تو اگر ربانی داشته باشی و ایشان چند صراف بدهی همه بگویند
خالص است علم حاصل میکنی چرا که اهل خبره علم شدند و این همه علما ایشان همه زهد
و ورع و تقوی و فضل که شهادت بر حقیت آنکسی بدهند راه قبول کردن جز
عناد چیست و انگهی که مثال این حکایت است که ربانی را بیست سال پیش از این
کل صرافان ایران و عراق عرب و خراسان حکم کرده باشند که خالص است و بعد از بیست

بیست سال که آن ربانی مفقود شده و در میان بیست چهار نفر خودشان بصرافی
یکدیگر را قبول ندارند انها باشند و بگویند که آن ربانی بیست سال قبل از این قلب
بوده است این حکایت بعقل که راست می آید و انگهی که این منکرین شیخ را
هرگاه بپرسی که شما یکدیگر را چگونه میدانید خواهند گفت آنچه خواهند گفت
که بر احدی شبهه نیست و اهل ولایت میدانند که منکرین شیخ ما یکدیگر چه
نسبتها میدهند و انگهی اهل این ولایت بگوش خود شنیده اند که بحضرات
در بالای منبر تکفیر و تفسیق یکدیگر را میکنند و یکدیگر را فقیه نمیدانند
و حکم یکدیگر را ممضی نمیدارند و یکدیگر را حاکم بغیر ما انزل الله میدانند و ابهای
قرآن را برای یکدیگر در این باب میخوانند اگر اینها راست گفته اند چگونه انکار
اینها بر شیخ راست است و سایر حرفشان دروغ و اگر راست گوینده نیستی
که یکدیگر میدهند راست است نعوذ بالله پس شهادت این جماعت درباره
شیخ چه اعتبار دارد خلاصه چنین جماعتی که می بینید که بهم چه میگویند
و نسبت که مقابل علمای بالای سابق میگذاری حق مقام نیست که باعث اشتباه
نمیشود و نمیتوان حرف اینها را گرفت و حرف علمای سابق را گذارد پس معلوم
و واضح شد که حقیت شیخ محل اجماع علما و حق دانستن ایشان از مذهب ائمه است
و قادح بران بزرگوار قادح بر علمای اخیار است و قدح در اینها موجب حیرانی
میشود که پیش ایشان عرض شد و تکرارش لایق نیست مراجعت کن و بعضهم
و قدح در علمائی که عرض شد قدح در مذهب کل شیعه است چرا که همه دین خود را
از ایشان میگرفتند و الی الان جمیع بر تقلید همان علما باقی هستند در مذهب کل شیعه

قدح در ایشانست که امام عصر ایشانست عجل الله فرجه و قدح در ایشان
خود بر همین چه میشود پس ببین که مآل امر ایشان بکجا انجامید و علمای مجاهد
و کارهای خود را و اقوال و احوال خود را نسبت بما میدهند که متابعت
کل علما کرده ایم و تصدیق همه کل را در علم خود نموده و تصدیق شیخ جلیل
کرده ایم و همه را دوست میداریم و عدو همه را ناصب میدانیم
و قدح در ایشان را قدح در ائمه هدی میدانیم و رد بر ایشان را رد بر ائمه
بجهت عوام فریبی و مرید گول زدن کارهای خود را پنهان کرده اند و نسبت
خود را بما میدهند والله نه بالله نه حق پنهان نمیشود و باطل دوام نمیکند
و اگر هزار پنهان کنند امر خود را که آشکار میشود مگر کسی کور باشد یا خود هم
غرضی داشته باشد و شریک اهل غرض باشد نمی بینی که هرچه سعی میکنند
در خاموش کردن نور خدا روز بروز ساعت بساعت روشن تر میشود
تامل کن که در این مدت سی سال چگونه علم و طریقه این مرد جلیل عالم
گیر شده و بلدی از بلاد شیعه نمانده که علم و کتب و تصنیف و تلامذه او نرفته
باشد اگر امر خدائی نبود چگونه در اینمدت قلیل کل عالم را فرو میگرد
و علمش بکل بلاد شیعه برفته مردم دیگر با آنکه چهل سالست که مجتهدند
و هنوز رفیقش تصدیقش نکرده و اسمش از شهر بلوک نرفته و یک ورق
تالیفش و تصنیفش را کسی ندیده و اگر هم چهار کلمه در فقه نوشته است آنهم
بطورهای چند و جاهای چند و آنچه که فقه نوشتن این طلبه ها بسیار است
زیرا که کتب علما بسیار است یک مسئله از آن بر میدارند و جمع

و جمع میکنند و میگویند این رای ماست و کیست که دیگر تحقیق از ایشان و تحول بخواهد
کند از ایشان باین علم و تصنیف خود را عالم نامیده و آن نسبتها بر سر منابر
و مجالس و محافل هم میگویند و انکار کسی را میکنند که علمش عالم را فرو گرفته است
و از هر علمی تحقیق کرده است که اشخاصی که سالها در آن علم کار کرده اند حیران
مانده اند و الآن در نزد من قریب به سیصد جلد کتاب در علم متفرقه
از آنجناب است و در همین یزد الان قریب سیصد کتاب از ایشان است
و پیش اشراف و اعیان بلکه در نزد مخالفان ایشان بیشتر است و از علوم
ایشان خبر بردم هنوز نرسیده و در نزد حاملان علم ایشان سپرده است
که خورده خورده اظهار میکنند و آنچه از ایشان بروز کرده هزار یک علم
ایشان نیست و کتبی که از ایشان است در علومی چند است که بر اهل این عالم نهان
بوده است و حل فرموده اند و آنچه از ایشان بروز کرده از آنجمله علم حروف
بود که در آن علم بی مثل بودند و علم موسیقی بود که حقیقه آنرا از افلاک
و موازین سته بیان فرموده اند و علم نحو بود که سیبویه ادنی شاگردی
ایشان نشد و علم صرف بود که خلیل ابجد خوان مدرسش بود و علم معانی
بیان و منطق که موسس قواعد و مبین نکات در آن بود و علم نجوم بود
که رئیس در آن علم بودند و چیزی چند از نجوم از برای منجمین تا حال مشکل
مانده بود بیان فرمودند و علم هندسه بود که اقلیدس کمتر شاگرد او نشد
و علم هیئت که کشاف رموزات بودند و حلال مشکلات آن و علم حساب
که مسائل مجهوله لاینحل از او واضح فرمودند و علم اکسیر و کیمیا بود که عجائب
ظاهر و باطن آنرا ایضاح فرمودند بطوریکه جابر و جلدکی ادنی خادم ایشان
نشدند و در علم اعداد و اوفاق رئیس اهل خلاف و وفاق بودند و در علم حروف

اوقلیدس

که نظیرش معروف بود و در علم بسط و تکسیر بی‌عدیل و نظیر بودند و در علم جفر که از اسرار دین
ماهر و کشف ظاهر و باطن بودند و در علم طب که استاد افلاطون و ارسطو
بودند و عجایبی چند در این علم ابراز فرمودند که هرگز در هیچ کتابی عنوان نشده
بود و همچون حقیقه ضم و استنتاج که ابدا بخواطر هیچ یک از اطبا نرسیده
بود بیان فرمودند و در علم تفسیر که بی‌عدیل و نظیر بودند و چنان کشف از ظاهر
و ظاهر ظاهر و باطن و باطن باطن و تنزیل و باطن تاویل فرمودند که ابدا هیچ یک
از مفسرین بمخیله ایشان نرسیده و همین که شرح مشکلات قران و مشکلات ربط کلمات
و آیات و سور قران جز ایشان و بعد ایشان الی الآن کسی حل آنها نکرده است
و در علم حدیث که رئیس محدثین بودند و در علم درایه که فوق ایشان متصور
نمیشود و در علم رجال که بمثل او اعلم علما باسماء رجال و احوال ایشان بودند
و در علم اصول که استاد کل فی الکل بودند و عنواناتی که هیچ عالمی عنوان
نفرموده ایشان بیان فرمودند و در علم فقه که اعلم فقها و مجتهدین بودند بطوری که
جمیع مسایل را با حدیث و رجال و اقوال علما حاضر داشتند و همه فتاوی من
مبارکشان حاضر بود و در علم کلام که سید علمای اعلام بودند و نظیر از برای
ایشان مشاهده نشده بود و در حکمت علمی که از جمله غرایب روزگار و حکمای
عالیمقدار بودند و در تواریخ و سیر که از عجایب بشر بودند و افتقار عالم بقرون ماضیه
و امم سابقه بودند که احدی عالم بنور و در علم عجایب البلدان اعلم باسم بخصوص
هر جا و هر مکان بودند و در علم هیمیا که افضل علما بودند و در علم کیمیا استاد
حکما بودند و در علم ریاضی سرور فضلا بودند و در معرفت سیمیا که رئیس اساتید
متأخرین و قدما بودند و در علم طلسمات کاشف معضلات و حلال مشکلات بودند و در علم نجوم

تجوید که وحید و فرید بودند و در علم کتابت قرآن و در دبیر کتابت خط طی و متعلقات
آن که رئیس کتاب زمان بودند و در علم تطبیق کتب که از جمله متفردان روزگار
بودند و در علم رمل و قرانات که اشرف علمای کثیر البرکات بودند و در علم کلمات
که اعلم علما بودند و در خط اشعار که اعظم شعرا و ادبای روزگار بودند
نمیدانم چه بگویم از صفات و علوم آن بزرگوار و این چیزهائیست که بما رسیده است
و آنچه کتمان فرموده اند اضعاف مضاعف اینها بوده است و اگر کسی اینها را انکار کند کتب
آن بزرگوار حاضر است که حل همه اینها فرمودند و فضلای هر فنی بجهة استفسار از مشکلات
علوم خود از ایشان سؤال کردند و ایشان جواب فرمودند و عجب تر آنکه کل این علوم را
از قرآن بیرون آوردند و بمحکمات قرآن و احادیث استدلال کردند و دلیل
عقل را بر آنها اقامه فرمودند و منطبق با شبههای آسمان و زمین کردند بارالها کتب
ایشان و تلامذه ایشان هستند که حل آنها را بکنند از ایشان کبر نکرده استفسار بشنوند
حال چنین عالمیکه حلال این علوم از قرآن باشد بر خطاء و اشتباه است و این طلبات
آیه قران را بطور ظاهر ربط بهم نسبت داده فهمیدند که شیخ جلیل باطل بوده است
و حیا از این نکرده جمعی جاهل متون نامتبینه و جهال را جری کرده بر آن بزرگوار
و حرفهای بالاتر میدارند انصاف دهید مرو است و انصاف دهید که از تهمت
کسی که چنین عمل کند و حال آنکه خودشان یکدیگر را در رئوس منابر بی‌سواد و بی‌دین
میخوانند بلی والله همین اشخاص شیخ عظیم‌الشأن را باید رد بکنند و قدر او را
نشناسند بلی والله قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری نمی کسی که علمای جلیل‌الشأن
سابق چگونه قدر ایشان را دانستند و تمکین از ایشان کردند و هر کس منکر سلوک
علمای سابق باشد یا ایشان باشد اهل بلاد حاضرند الحمد لله بیست از فوت ایشان
پیش نگذشته و کسانیکه سی و چهل سال داشته باشند در هر بلدی بسیار حکیم

بلکه از اهل هر بلدی در یزد بسیار رند از انها بپرسند که علمای هر بلد با ایشان
چگونه سلوک کردند و کتب ایشان هم حاضر و شارح آن کتب هم بقدر ضرورت
حاضر پس باید لیلهای تنفع کافی که عرض شد برای شخص متدین حقیقت آن
بزرگوار واضح میشود و اگر غرضی داشته باشد و خدا بر نیت همه آگاه است
و مرگ نزدیک و قیامت حق و جنت و نار راست و خدا حاکم عادل و لا قوة
الا بالله العلی العظیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله و این فصل برای انها ذکر شد که انکار شیخ را داشتند یا انکه
معرفت بانجناب نداشتند و همین قدر کافیست

بدانکه جمعی از مفتنین اشرار بعد از اینکه دیدند جمعی از متدینین و ابرار اقرار بشیخ بزرگوار
دادند و ممکن نیست که در نزد انجماعت قدح شیخ را نمایند ملجا شدند
که اظهار کنند که شیخ جلیل الشان و رفیع البنیان بودند ولی انجماعت که
نسبت خود را بشیخ میدهند انها از شیخ نیستند و طریقه ایشان مخالف
طریقه شیخ است و هر جا که بتوانند قدح در خود شیخ بکنند و کوتاهی نکنند
ولی هر جا که نتوانند تصدیق شیخ بزرگوار بکنند و میگویند که این شیخیه
منحرف از طریقه شیخ میباشند و بطریقه آن بزرگوار نرفته‌اند و این طریقه
حیله چه بسیار شبیه است بطریقه آن اشقیا که بعد از اینکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله بحد تواتر
تعریف ائمه بایشان رسید و در قران مجید محبت ایشان نازل گردید دیدند
که اگر قدح در ائمه ما کنند در مذهب اسلام ناصبی میشوند و کافر نجس
و علانیه بغض ال محمد را نمیتوانند ابراز کرد بلکه نمیتوانند تکذیب انها کنند
در احادیث خود نوشتند که شیعیان علی ع از اهل بهشتند و حب علی ع ثوابیست
که هیچ گناه ضرر بان نمیرساند و حیله بخاطر ایشان رسید و در کتابهای خود

خود نوشتند که این رافضیها شیعه و محب علی نیستند و انها بر طریقه ال محمد ع
نمیباشند شیعه علی ما هستیم و محب علی ما هستیم این رافضیها مرتدند و دروغ میگویند
که علی با ابوبکر بد بود بلکه با هم بسیار دوست بودند و دروغ میگویند
که باقی ال محمد ادعای امامت کردند هرگز ادعای امامت نکردند جمعی
لوطی دور ایشان را گرفتند و لوطی بازی کردند و تقصیر مریدها بود
و الا خود حضرت باقر و صادق علیهما السلام مثلا بسیار ادمهای خوب مؤمن
متقی بودند هرگز ادعای امامتی نکردند و اگر کرده بودند باید پیغمبر بایشان
ما برای ما روایت کنند و در تواریخ بما رسیده باشد و چون نرسیده
پس معلوم شد که جمعی از لواط برای خود سر دمی خواستند و امامت را
بپای ایشان بستند و شیعه علی ما ایم و دوستان علی ما و بر طریقه علی ما حرکت
میکنیم بعد علمای خوب جواب گفتند که شکی نیست که ما را از روز اول
شیعه میگفتند و همه جا نوشته‌اند که شیعه کسانی هستند که تقلید ال محمد
علیهم السلام کردند چنانچه شافعی کسانی هستند که تقلید محمد ابن ادریس
شافعی کردند و حنبلی کسانی هستند که تقلید احمد حنبل کردند و ما هم همیشه
معروف باین بوده‌ایم که مقلد آل محمد علیهم السلام بوده‌ایم و دلیل
بر این مطلب اینکه علوم آل محمد در نزد ماست و کتب و اخبار ایشان پیش ماست
چنانکه بتواتر مسلمین دین پیغمبر ص و معجزات او معلوم شده است همچنین بتواتر
ما دین آل محمد علیهم السلام و معجزات و ایات و ادعاهای امامت ایشان بما
رسیده و بهر برهانی که شما اثبات میکنید از برای یهود خود را از امت پیغمبر ص
ما هم بهمان برهان بودن خود را از اتباع و شیعیان ال محمد علیهم السلام اثبات
میکنیم پس شما دلیل خواهید از برای یهود اگر انکار کنند بودن شما را از امت پیغمبر ص

بانیطور که کتاب پیغمبر ص و دین پیغمبر ص و اخبار و آثار را او بهمه در نزد ما ثابت و
با نها عمل میکنیم باین دلیل ما از اتباع پیغمبریم و بغیر از این طور احدی نسبت
خود را به پیغمبر ص که گذشته نمیتواند اثبات کند و اگر هم یهود انکار کرد که شما
از امت موسی نیستید بهمین طور دلیل خواهند آورد و این بدیهی است
پس معلوم کردیم بهمین دلیل ما از شیعیان آل محمدیم ع پس شیعیان ما باین طور دلیل
از برای شیخی آورده و اثبات اینکه ما از اتباع آل محمدیم کردند و کسیکه
براین دلیل خدشه بگیرد خودش در خواهد ماند در اثبات بودن خود از شیعیان
آل محمد علیهم السلام و از امت پیغمبر ص پس ما هم که خود را شیخی میدانیم بهمین دلیل
خود را از اتباع شیخ میدانیم و بودن خود را از پیروان او بهمین نهج ثابت میکنیم
که علم شیخ از ایام حیوة او الی الآن در نزد ما است و مؤالف و مخالف از
از روز ما حال او را شیخی خوانده اند و فهم علم او و حل مسائل او پس ما سینه بسینه
از او بما رسیده و بعد از ما کسی دیگر ایشان را نمیکند و بغیر از ما کسی درک
مسائل ایشان را نمیکند و بغیر از ما کسی یک سطر از کتابهای ایشان را بلکه یک کلمه
از کتابهای ایشان را درک نمیکند مگر آنکه باز از خود ما شنیده باشد و اگر آنکه
عرض شد امتحان میخواهید بکنید بگویید تفسیر یک کلمه از کتاب ایشان را در حضور
ما تا صحت کلام از سقم آن معلوم شود و اگر بهم میتابانید میشود که در هر جاکه ما
هستیم تشریف فرما شوند زحمت کشیده یک کلمه از کتاب ایشان را شرح کنند
و بنویسند تا ما عیوب آنرا شرح کنیم پس و چگونه علم ایشان در نزد ما است و شارح
کلام و عامل بطریقه ایشان ماییم و نشر علم ایشان را ما میکنیم و از منکر ایشان تبری میکنیم
و با دوست ایشان عقد اخوت میکنیم و آنکه که رئیس این سلسله بعد از ایشان
سید سند و مولای معتمد حاج سید کاظم اعلی الله مقامه بوده و بتواتر

وبتواتر در نزد ما معلوم است که شیخ جلیل فرمودند که سید کاظم میفهمد و غیره نمیفهمد
و در میان ما معلوم و آشکار است که شیخ عرض کردند که اگر دست ما بشما نرسد
اخذ این علم را از که بکنیم فرمودند بگیرید از سید کاظم چرا که او از من علم را
شفاهاً آموخته است و من از ائمه خود شفاهاً آموخته ام و ایشان هم بواسطه
کسی از خدا آموخته اند و باز معلوم است که شیخ جلیل بخط خود نوشتند و استعفا
فرمودند از برای سید سند و والدین ایشان و از برای هر کس که تصدیق ایشان را
کند و با ایشان براستی سلوک کند و بودن این سلسله بعد از شیخ از علامه سید
سند از جمله بدیهیات باشد بر دوست و دشمن اینمطلب پوشیده نیست و منکر این
معنی مثل منکر آفتاب است در وقت زوال و اما این نصوص بر سید سند است
باید پس شیخیه معلوم باشد اگر منکر شنیده اند نقلی نیست چنانچه نص عید غدیر
و نص بر ائمه مثل متواتر او معلوم است و اوس شنیدن پس این نص شیخ جلیل بر شعر
سید سند بوده آنرا هم دستیم و انکار آن یعنی مثل انکار آفتاب وقد ینکر
العین ضوء الشمس من رمد در وقتیکه جلالت و حقیقت شیخ باجماع علمای شیعه
که معاصر بودند معلوم شد جلالت و حقیقت سید سند هم بنص شیخ ثابت میشود
چنانکه نبی بودن حضرت پیغمبر ص بمعجزه و وحی معلوم شد و بودن حضرت امیر ع
وصی بنص پیغمبر معلوم شد و بودن هر یک از ائمه وصی و امام عصر بنص امام سابق
معلوم شد و نص ایشان در نزد ما معلوم است انه در نزد دستی و آنکهی که دیدیم که سید
سند شارح علم شیخ و حلال مشکلات کتب ایشان و بیان کننده مقامات
ایشان بودند و جمیع علم شیخ از ایشان بروز کرد لاغیر پس ما باین دلیلها اتباع
سید اتباع شیخ میباشند و باجماع علمای مذکور بین طائفه شیخیه حقند و همه
براه هدایت میباشند و منکر حقیقت این سلسله جلیله منکر تقوی و پرهیزکاری جمیع علمای

سابق علمای شیعه باشند در همه انها است قدح ورد بر علمای سابق قدح ورد بر ائمه
هدی است علیهم السلام چنانکه در حدیث مقبوله عمر بن حنظله است که همه علمای شیعه
اجماع بر صحت این حدیث دارند و بمضمون آن عمل کرده اند و این حدیث اجماعیست
و در آن حدیث است که هر گاه حاکم شرع شیعه که راوی حدیث ائمه علیهم السلام
باشد و ناظر در حلال و حرام ایشان باشد و عارف باحکام اهل بیت باشد
و حکمی کند باید بحکم او راضی شد چرا که او را اهل بیت نصب کرده اند پس فرموده اند
که هر گاه حکم در مسئله دارد او قبول نکنند چنانست که حکم آل محمد را خفیف
شمرده است و بر ایشان رد کرده است و رد کننده بر آل محمد ص رد کننده
بر خدا است و حد شرک بر او جاری میشود آیا هیچیک از علمای گذشته حاکم شرع
جامع الشرایط نعوذ بالله نبودند بلی والله بوده اند و ایشان حکم کرده اند بجلالت
شیخ جلیل و حقیت ایشان چرا که قول مفتی فتوای دست و حدیث است که هر کس فتوای او را
حکم کرده است پس بحکم علمای سابق شیخ بر حق بوده است و خفیف شمردن حکم
ایشان خفیف شمردن حکم خدا است و رد بر ایشان رد بر خدا و حد شرک بر او
جاری میشود پس منکر حقیت شیخ حکم شرک بر او جاری میشود موافق حدیث اجماعی
که ذکر شد و بحکم کل العلما شیخ بر حق بوده و حاکم شرع بوده است و جامع الشرایط کسی
بوده است و ایشان حکم بحقیت ایشان و سیده و جلالت ایشان فرموده اند پس در رسید
سند و انکار ایشان انکار و رد شیخ است و رد بر شیخ باتفاق علمای سابق
شیخ که بر حق شد معتقدان باعتقاد ایشان و پیروان ایشان هم بر حق اند و انکار
حقیت ایشان رد بر خدا است و رد بر خدا حکم شرک دارد پس منکر این طایفه منکر
بر خدا و رسول اند و اگر بعضی از شیخیه بعضی از اعمال ناشایست سر زند منافات
با حقیت شیخ جلیل ایشان ندارد و همان عمل فسق است و معصیت و اعتقاد صحیح است

و صحیح است چنانکه معصیت ها منافات با حقیت شیعه بودن ندارد چرا که اعتقاد
صحیح است و تابع امامیم و همان عاصی هم که همان معصیت را مرتکب شده بد میدانم
بلی اگر آن معصیت را خوب داند از شیعه بیرون میرود و همچنین اگر یکی از شیخیه
معصیت را خوب داند از شیخیه و شیعه نیست و ضرر بباقی این سلسله و عیب طریقه
استادان ایشان نمیشود و مجملا در این فصل ثابت شد از برای طالبان حق که این
فرقه محقه و این سلسله جلیله شیخیه از اتباع شیخ اند و باتفاق علمای ربانی و حکمای
صمدانی بر حق اند و انکار حقیت ایشان انکار خدا است و در حد شرک بخدا است
بطوریکه شبهه بر منصف نماند و آنچه در این فصل خواندی تعجب مکن و فصل بعد را بخوان
تا یقین کنی که منکر شیخ کافر است و تعجب برداشته باشی بدانکه میخواهم
در این فصل بیان کنم که اعتقاد شیخیه را تا بر کسی مخفی نباشد پس اول خدا او
اگاه بر سر و عیان را شاهد میگیرم بعد از آن پیغمبر آخر الزمان را که گواه بر حق
ابر قرآن بر خلق است و بعد ائمه طاهرین را علیهم السلام گواه میگیرم که بنص قرآن گواه
مردم میباشند گواه میگیرم بعد جمیع ارواح انبیا را که صد و بیست و چهار
گانه و اوصیای صد و بیست و چهار هزار گانه را گواه میگیرم بعد جمیع مومنین
مطلعین بر این نوشته و گفتار را گواه میگیرم بعد جمیع آسمان و زمین
و آنچه در آسمان است از ملائکه و حمله عرش و آنچه در زمین است از جن و جماد و نبات
و حیوان گواه میگیرم بر اینکه آنچه در این فصل ذکر میکنم از اعتقادات اعتقاد
جماعت شیخیه است و آن اینست که اول خداوند عالم یگانه و واحد و احد است
در ذات خود و قدیم جز خداوند یگانه نیست و خداوند واحد و یگانه است
در افعال خود و هیچکس دیگر در افعال با او شریک نیست و کسی کارهای او را
نمیکند نه شراکت و نه بوکالت نه باذن بودن و کننده جمیع افعال خود است

واو بوحدانیت خود خالق و رازق و میراننده و زنده کننده است و هیچ کس
در مشیت و اراده و قضا و قدر با او شریک نیست نه نبی مرسلی نه ملکی مقربی
و نه مؤمن ممتحنی نه کس دیگر از سایر خلق و خداوند عالم بیگانگی خود معبود است
و هیچ معبودی از عرش تا فرش جز خدا نیست و هیچکس جز خدای یگانه شایسته
پرستش نیست نه نبی مرسلی نه ملک مقربی نه مؤمن ممتحنی نه احدی از سایر خلق
و منکر هر یک از این چهار توحید مشرک است بخدای عز و جل و دیگر آنکه خدا
عالم عادل است و ظلم بر او روا نیست و آنکه او بندگان را جبر نکرده بر طاعت
یا معصیتی و تفویض امور خود را باحدی از خلق نکرده نه تفویض خلق بکسی کرده
نه تفویض رزق نه تفویض زنده کردن نه تفویض میراندن بمخلوقی فرموده
و کسیکه بجبر بگوید کافر و کسیکه بتفویض بگوید مشرک است و خدا زمام تصرف
در خلق را از دست نداده و بدا از برای خدا ممکن است نه آنکه جاهل بوده
باشد بآنچه بدا میشود بلکه عالم بوده ولکن اظهار امری پس از امری مینماید
که خلق آن امر ثانی را نمیدانستند پس از اظهار فرمودن خدا از بدا نامیده
میشود و آنکه خدا از همه صفات خلق خود منزه و مبرا است و همه صفات مخلوقی
از خدا مسلوب میشود پس همه صفات کمالات که لایق خلق نیست برای خدای
واحد احد ثابت است و او ازلی و ابدی و قدیم و واجب الوجود است و بعد از آن
پیغمبران گذشته صد و بیست و چهار هزار پیغمبر همه از جانب خدا بودند و بسوی
خدا خلق را خواندند و همه برحق و اوصیای ایشان همه برحق و همه معصوم و مطهر
بودند و پیغمبر ما پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبدالله است و معصوم از سهو و خطا و نسیان
و معصیت صغیره و کبیره قبل از بعثت و بعد از بعثت بود و بسوی خدا خواند
و معراج فرمود باسمان بجسم شریف خود و لباس خود و قائل بمعراج روحانی

روحانی و صوری کافر است و منکر ضروری دین اسلام است و بهمین جسمی که در زمین بود
و معاشرت میفرمود با آسمانها بالا رفت و بسدرة المنتهی رسید و قرآن
و کتاب اوست محکم و منسوخ بر او برحق است به محکم او باید گرفت و متشابه
را بخدا و رسول او باید برگردانید و علم هر چیزی در قرآن است و معجز است
و اگر جن و انس جمع شوند مثل یک سوره از سورهای قرآن نمیتوانند آورد
و سنت آن بزرگواران چه ضروری دین یا ضروری مذهب باحق است
و واجب الاطاعه و منکر یکی از این دو مکذب خدا و رسول است و کافر است
و آنچه از سنت او محل اختلاف در ما بین فرقه ناجیه باشد موقوف است بنظر
فقیه جامع الشرایط است آنچه از کتاب و سنت و اجماع فهمید عمل بآن لازم است
و انکار آن بعد از معرفت آنکه اینطور گفته پیغمبر است کفر است و اختلاف
علما در مسائل خلافیه موجب کفر و فسق میشود بلکه هر صنفی بعد از جد و جهد فهمیدند
تکلیف همان است بلکه عدول از آن بدون دلیل شرعی دیگر فاسق میشود و رد
بر فقهای شیعه بعد از اعتراف بموافقت اجتهاد موجب کفر و شرک میشود
و پس از پیغمبر اوصیاء اطهارش دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابی
طالب است و من بعد از آن حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد
و حسن بن علی و محمد بن حسن علیهم السلام این بزرگواران آنچه در پیغمبر ذکر شد
در ایشان جاری و همه صفات پیغمبر را ایشان دارند مگر نبوت و خصوصیات
نبی را که اجماعی او از آنها گذشته دیگر همه فضایل پیغمبر از برای ایشان جاری است
و همه اشرف خلق خدایند و اول کاینات میباشند و جز ربوبیت صاحب همه
کمالات و فضایل از جانب خدا هستند چه بعقل خلق برسد و چه نرسد که هر چه جز ربوبیت

سایر پیغمبران شریک‌اند مگر نبوت که ائمه علیهم السلام خصوصیات نبوت ندارند

و همه معصوم و مطهرند از سهو و نسیان و خطا و لغزش و معاصی صغیره و کبیره و هستند و معجزات

که از پیغمبر و ایشان سر میزند همه فعل خداست که از دست ایشان و بر دست ایشان

جاری میشود چنانکه بر دست ملائکه جاری میکند و همه فعل فعل خداست و ایشان نه شریک اویند

و وکیل و نه وزیر خلیفه‌اند و نه باذن خدا مستقلا عن ذاته کاری میتوانند بکنند بلکه خدا خود

کننده همه کارهاست و بر دست ایشان جاری میکند بدون شرکت و انتقال ایشان و معاد یعنی

رجوع ارواح باجسام حق است و معاد جسمانی نیست معاد روحانی و صوری خلاف

ضرورت اسلام است و قائل بان کافر است بلکه همین جسم دنیایی ایشان عود میکند و اگر

در جزئیات بگشتند از او در دنیا بگشتند از تغیر و تطهیر تفاوت میکند و عذاب

بروح و جسم هر دو میشود و نعمت بروح و جسم هر دو جاری میشود و جنت و نار

الآن موجود است و انها ... و فانی نیست بطوری که بعضی از جهال تاویل میکنند بلکه حقیقت

آتش است او سوزنده و درکات دارد و غسلین و غساق و آنچه در قرآن وصف و بهشت وصف

شده حق است و بهشت هم حقیقت است و قصور و حور و اشجار و میوه و آنچه نفس بخواهد

دارد و افعال و حقیقت و تاویل در کار نیست و وعده و وعید و خلود کفار در نار و خلود

ابرار در جنت حق است و عذاب اهل جهنم قطع نخواهد و مخلدند و معذب و نعمت اهل جنت

قطع نخواهد شد و مخلدند و منعم و باقی میباشند و آنچه در کتاب و سنت ذکر شده است

از مردن و سوال منکر و نکیر و جنت و نار و برزخ و نفخه صور و نفخه صعق و نفخه احیا و حشر و نشر

و صراط و میزان و تطایر کتب و منبر وسیله و حوض و نشر و دیوان و پنجاه هزار سال بودن

قیامت و آنچه در کتاب خدا و سنت رسول و ائمه هدی علیهم السلام ذکر شده همه حق است

و منکر ضروریهای آنها کافر است و بعضی مسائل خبریه آنها که بحد ضرورت نرسیده است

و تفصیل آن در کتاب و سنت نیست اختلاف در آنها موجب کفر نمیشود و مجملا در آنها

در آنها هم میگوییم که آنچه آل محمد ص در آنها میگویند ما هم میگوییم و آنچه ایشان

دین میورزند ما هم میورزیم و اینکه امروز امام حی محمد بن الحسن صاحب الامر است

و حجت خدا و شاهد خدا بر خلق است و ظهور او و دولت او حق است و خواهد

و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد و رجعت آل محمد علیهم السلام در دنیا

حق است و جزئیات احوال رجعت آنچه بحد ضرورت رسیده باشد لازم است

اعتقاد بان و آنچه بان حد نرسیده باشد مجملا میگوییم که آنچه آل محمد علیهم السلام

در آن میگویند ما هم میگوییم و آنچه ایشان بان دین میورزند ما هم میورزیم

و آنچه فرموده اند که میشود خواهد شد و آنچه فرموده اند که مردد دان احتمال دارد

در تحت مشیت است اگر خدا بخواهد میشود و الا فلا و فروع دین آنچه عموم

دارد صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد است همه فرض است با شرایط

و آداب مقرره در کتاب و سنت و سایر فرایض و سنن و آنچه بحد ضرورت

دین یا مذهب رسیده باشد یا اجماعی کل علمای شیعه باشد و دخول امام در آن

معلوم باشد همه حق است و منکر دو تای اول کافر است مطلقا و منکر اخری بعد

از علم و اطلاع کافر است و شرک است بخدای عز و جل و آنچه به حد ضرورت

و اجماع نرسیده باشد موقوف بنظر فقیه است آنچه از کتاب و سنت فهمیده

عمل بان واجب و معاصی که بحد ضرورت یا اجماع رسیده باشد همه حرام است

و مستحل آنها کافر است و آنچه خلافی باشد موقوف بنظر فقیه است از کتاب و سنت

آنچه فهمید که حرام است ترک آن لازم است و دیگر آنکه علمای شیعه همه بر حق بودند

و علمای شیعه که حی میباشند همه بر حق میباشند و در روایت ایشان بعد از معرفت

و وثاقت و روایات ایشان را که بر خلاف او و ولایت اولیاء الله واجب و عداوت

اعدا و برائت از جبت و طاغوت و اولیاء ایشان واجب و محبت و عداوت اعداء الله



وبرائت از جبت و طاغوت و اولیاء ایشان لازم است و اعداء آل و اولیاء آل و اولیاء
ائمه علیهم السلام بجهة اعتقاد ایشان بنصب و عداوت ایشان بجهة [illegible] ایشان ناصب است
و کافر و دوست اعداء الله بجهة اعتقاد ایشان ناصب است و کافر و منکر فضائل ظاهره
ائمه که ضروری شیعه است کافر است و فضائلی که ضروری نیست ولی برهان کتاب و سنت
در هر عصری واضح میشود بطوریکه عوام و خواص میفهمند منکر آنها در آن عصر کافر است
اگر منکر آنها در عصری که بدیهی نبود کافر نبود چنانچه بسیاری از فضائل ائمه علیهم السلام
در زمان خودشان بجهة تقیه مخفی بود و منکرش کافر نبود و بعد بدیهی شد و منکرش کافر
شد مثل بسیاری از واجبات دین که در اول صدور از شارع بدیهی نبود و بعد خورده خورده
بدیهی شد چنانکه مثلا عصمت ائمه در اول نصب خلافت بدیهی نبود و منکرش کافر نبود و بعد
خورده خورده بدیهی شد و منکرش کافر است و [illegible] و عدم جواز سهو نبی مثل بدیهی نبود
و منکرش کافر نبود و بعد خورده خورده بدیهی شده است و منکرش امروز کافر است
و وجوب روزه مثلا در اول صدور از پیغمبر بدیهی در نزد همه کس نبود و منکرش قبل
از بدیهی شدن کافر نبود و بعد بدیهی شد و منکرش کافر شد و هکذا فضائلی که در هر عصری
واضح میشود بر هر که واضح شد اگر منکر شود کافر میشود و اگر بدیهی کل شد هر کس منکر
شود کافر میشود اینست اعتقاد ما در جمیع امور دین خداوندا بحق خودت
و بحق انبیاء و اولیاء علیهم السلام که ما را باین اعتقاد زنده بدار و باین اعتقاد بمیران
و باین اعتقاد محشور کن و بر این اعتقاد حساب کن و خدایا گواه باش که هر کس اعتقادش
اینست او را بر حق میدانیم خواه اسم او شیخی باشد خواه نباشد و شیخ را ما خوب
میدانیم بجهة آنکه از او این اعتقاد فهمیدیم و سید را هم خوب میدانیم بجهة آنکه از او
این گونه اعتقاد فهمیدیم پس هر کس اعتقادش اینست او را دوست میداریم
و برادر دینی خود میدانیم و هر کس اعتقاد ما را [illegible] میداند خدایا تو گواه باش که ما

رب سهل ولا تعسر

که ما او را کافر میدانیم از او و طریقه او بیزاریم خواه اسم شیخی بر سر او باشد یا نباشد
و اصطلاح ما در شیخی کسی است که اعتقاد او این طور باشد و شیخ را و ما را بجهة این
اعتقاد دوست میدارد و هر کس که ما را و شیخ را و سید را بواسطه این اعتقاد
بد میداند او را ما بالاسری میدانیم و وجه این اصطلاح اما شیخی که واضح است
که چون اتباع شیخ مرحوم میباشند ایشان را نسبت بایشان داده اند و زهی
سعادت اگر نسبت صدق باشد و اما بالاسری سببش اینست که چون شیخ
مرحوم ما و امام که در کربلا بودند نماز را بجهة حرمت امام علیه السلام پشت سر امام میکردند
و امام را در حال وفات حرمت میداشتند چنانچه در حال زندگی حرمت داشتند
چنانچه در حال زندگی امام کسی مساوی او و پیش روی او جایز نبود بایستند ایشان
هم همان حرمت را در حال وفات منظور میداشتند و بجهة آنکه حدیث است که بر امام
نباید کسی مقدم شود یا مساوی شود و ایشان بحدیث عمل میکردند و مخالفان ایشان
برعکس ایشان مساوی امام ایستادن را تجویز کردند بلکه پیش روی قبر امام نماز کردن را
تجویز کردند حتی آنکه یکی از فقهای ایشان کتابی نوشته بود در مسائل ضروریه علمای اسلامی
و [illegible] فروع را ترک کرده بود و بخصوصه [illegible] علی الشیخ نوشته بود که نماز
پیش روی قبر کردن و قبر را پشت سر کردن و رو بقبله کردن جایز است بجهة باطل کردن حرف شیخ
و هر کس [illegible] این مطلب را میداند که امام را پشت سر انداختن بی‌حرمتی است
و مساوی امام شدن بی‌حرمتی است و همین حرکت ایشان [illegible] بی اعتنائی است
با امام خود دیگر هم که نمازش روی قبر و برابر سر جایز است و [illegible] شخص از آن
[illegible] درگاه [illegible] نوشته کار جایز در دنیا بسیار [illegible]
دیگر را نوشته [illegible] خلاصه چون شیخ [illegible]
نماز میکرد و امام را پیش روی خود میکرد و حضرات نماز را بر بالای سر قبر پیش روی

کذارند و بالای سر و پیش روی نماز میکردند و چون امر بسیار شنیع بود خدا ایشان را
باین اسم مسمی کرد تا بهمین اسم در روز قیامت خوانده شوند و جواب این معانده را
بدهند و چون نجشان بخشم امام علیه السلام گرفتار شوند که ما خود را در دنیا بر تو مقدم
داشتیم و مساوی تو کردیم و شوند جا نشستند پس باین سبب انها را بالاسری گفتند
و هر کس هم از بلاد بعیده می آمد که با شیخ عناد داشت البته در صفوف شیخی
ایستاد و بالا سر نماز میکرد اینست وجه تسمیه انها و اما حال در سایر بلاد هر کس پیروی و ترویج
ایشان کند و تصدیق ایشان میکند بر انکار شیخ جلیل و سید نبیل مسمی بهمان اسم
میشود چنانچه جمیع قبایل و امم که مسمی میشوند باسمی بهمین سبب است چنانچه عیسی را
نحن انصار الله و نصاری نامیده شدند و سایر نصرانیان بعد را هم
همه را انصاری گفتند بجهت انکه بر طریقه انها رفتند و یهود خود را مهتدی
گفتند انا هدنا الیک مسمی بیهود شدند و من بعد از ایشان هم یهود نامیده
شدند بهمین جهت هر کس تصدیق کسی میکند اسم آن بزرگ بر آن کس گذارده میشود
سایر بالای سریان علما را هم بجهت تصدیق این بالاسریهای بالاسری گفتند
و حاصل آنکه بالاسری کسی است که شیخ مرحوم و سید مرحوم را و اتباع
ایشان را در اعتقاد کافر میدانند و چون لازم است که منکر ضروری اسلام را
کافر دانیم هر کس این عقایدی که ذکر شد بد میداند ما او را مخالف میدانیم
با ضروری اسلام است و حال آنکه خود بیشتر از مسلمین بوده و در اسلام
متولد شده کافر ابضرورت اسلام و تکلیف شرعی ما همین است اجماعی همه
علماء رضوان الله علیهم همین است پس ما موافق با همه علماء میگوییم و همه علماء
با ما شریک هستند در این قول حال هرگاه کسی با ما در این اعتقادات
مخالفت ندارد دفع الوفاق او را مؤمن میدانیم و تولای او را

واجب هرگاه کسی با ما بجهت عقاید مذکور است او کافر میدانیم بلکه همه مسلمین او را
کافر میدانند و ما تعیین شخصی نکرده ایم که منکر ماست و گفته کافر است جمیل
مسلمه است حال هر کس که بر این نوشته مطلع شد و صاحب نعوت
و ما را تصدیق کرده او از برادران دینی ماست و او ... و هر کس
مطلع شد و با وجود اطلاع ما را تکفیر کرد و تکلیف شرعی ما است که او را
بد بدانیم و ما هرگز نگفته ایم و نخواهیم گفت که بدون ظهور تکفیر با تکفیر او را
تکفیر کرده ما انکه قبل از اطلاع ما او را تکفیر کرد و تکلیف شرعی ما است که او را
بد بدانیم و ما هرگز نگفته ایم هرگاه کسی در عقاید ما حیران باشد او را تکفیر کنند
و نه گفته ایم که مطلق هر کس با ما خبث باید او را تکفیر کرد بلکه هر کس مطلع
شد بر عقاید ما و دانست که موافق ضروریات اسلام اعتقاد داریم بعد از آن گفت این
اعتقاد کفر است ما او را کافر میدانیم موافق فتوای کل فقهای شیعه چنانکه خود همین علمای حاضر
اگر کسی از ایشان استفتا کند و استفسار نماید که کسی ضروریات اسلام کفر داند چه گونه جواب
خواهند گفت که کافر است پس بفتوای کل علما و بکتاب خدا و سنت رسول صلعم عمل کرده ایم
پس بر این گفته چه بحث است و بر این عمل چه نکته اگر بر این عمل و بر این گفته قدحی کنند
در جمیع علمای شیعه بلکه بر جمیع علمای اسلام قدح کرده اند در اتفاقی ایشان و این عمل
موجب قدح در امام ع و رسول صلعم و خدا است چنانچه بدیهی است و عجب است اگر کسی از ما توقع کند
که شما مخالف دین خود را بد ندانید و بحث کنند یهود و نصاری بر این بحث میخندند
بلی اگر ما تعیین کسی را کرده بودیم و اگر چنین نبود و ما را کافر نداند کسی بحث کند که این مرد با شما در دین
مساوی است چرا او را کافر میخوانید آنجا جای بحث است حال اگر این جماعت عقاید ما را
صحیح میدانند پس چه بحث دارند و اگر عقاید ما را صحیح نمیدانند بعد از اطلاع ما را
از فرقه ناجیه شیعه نمیدانیم فاش و علانیه گفتم هر کس میخواهد بداند و الله العلی العظ

که از راه تعصب نیست و از راه حمیت نیست و طلب و بدخواهی با کسی نداریم محض تقویت
که در دین خود داریم و دین خود را حق و مخالف را کافر میدانیم و ابتدا به تکفیر
مسلمی نکنیم و غیر ملامذه شیخ را مطلقا بد نمیدانیم اگر اعتراض بر ما میکنند که هر کس که
ابتدا کرد و ما را تکفیر کرد و بهر او مطلع بر عقاید شده او را کافر میدانیم و لیکن باقی
مردم را تکفیر نمیکنیم و نگفته ایم باید کافر دانست مردم را یا نجس دانست حاشا و کلا
کلامی گفته ایم که همه علما گفته اند و نوشته اند هر کس هر چه میخواهد بگوید و لا قوة الا
بالله العلی العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن و اعتصمت بالله و فوضت
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد   در شکایت جمعی از طلاب و عوام که بدون
جهت و سبب در اذیت طایفه علیه شیخیه میکوشند با اینکه هرچه شیخ مرحوم و سید مغفور
و تلامذه ایشان نسبت دهند ازین قبیل نسبتها داده اند که شیخ و سید مثلا مال کسی را خورده اند
یا خون کسی را بگردن گرفتند یا آنکه سوء ادب بکسی سلوک کردند یا آنکه بطور جهالت
جهال و هوا و هوس با کسی عمل نمودند بلکه موافق ایشان اقرار دادند بحسن طویت
و صفای سریرت و اخلاق حسنه و صفات زکیه و آداب پسندیده ایشان و آنکه ایشان
در همه صفات و اخلاق اجل و اعظم و اکرم و افخم از همه بودند و هیچکس بدی در خصوص
امور دنیا از ایشان ندیده پس راه بر داشتن و تکفیر ایشان چیست برای اعتقادات یا برای
اعمال یا اخلاق اگر برای اعمال است دوست و دشمن ایشان کسی نیست که بگوید از ایشان
عمل حرامی یا مکروهی دیده ام پس چگونه برای اعمال ایشان این طور با ایشان عداوت میکنند و تشنیع
عصات مسلمین مینمایند و با طراف بلدان مینویسند و تکفیر مینمایند و آنکه بر فرض اگر
کسی فسقی در اعمال کسی از کسی دیده باشد مقتضی این نیست که این طور عداوتها کنند
و غیبتها حلال بدانند و تهمتها بزنند و تکفیرها کنند و اگر تکلیف این است همه مسلمین باید از یکدیگر
تبری کنند بجهة آنکه کم کسی است که از معصیت پاک باشد عامل صاحب تقوی خود ذخیره انصاف

انصاف دهند اگر اینها بجهة عملی که از اینها دیده اند این طور بنای شتم و لعن عصات مسلمین کرد
و عباد و بلاد را به تزلزل انداختند و زنها را از شوهرها و پدرها را از فرزندها و برادرها
از برادرها و خواهران را از خواهرها و آشناها را از آشناها جدا کردند برای اینکه
شیخ یا سید را نعوذ بالله یک روزی دیده ایم که عملی خلاف ظاهر شرع از ایشان
سرزده این طور باید کرد نعوذ بالله روزی معصیتی کرد و کسی فهمید باید کل
شاگردها و آشناها و دوستان او را اگر شنیدند که فلان فقیه معصیتی کرد پس اینکه نیست
چرا اگر شیخ عاقلی در هیچ مذهبی این طور نمیکنند و معصیتی برادری چون برادر دیگر را
ضلال نکنند و او را کافر ندانسته اند و حال آنکه دوست و دشمن هیچکس نیست
که عمل مکروهی از ایشان دیده باشد و همه علمای شیعه که شیخ را دیده اند همه آن بزرگوار را
تمجید و تعظیم از ارباب تقوی کرده اند بلکه ایشان مشهورند بکثرت زهد و ورع و تقوی
در پیش همه کس و اگر از باب آنکه خلقی از خلقهای ایشان بد بوده نعوذ بالله باز صورت
این طور شتم عصات مسلمین کردن و عباد و بلاد را فاسد کردن نیست چنانکه در علم اخلاق
و الحکمه که اگر عداوت برای اخلاق بود چنانکه غالب عداوتهای دنیا برای اخلاقات
نه اعمال مثلا کسی طالب ریاست شود لامحاله ریس دیگر او را خوش ندارد کسی متکبر شود
متکبر دیگر او را دوست نمیدارد لامحاله کسی حریص باشد حریص دیگر او را نمیخواهد و هم
چنین غالب نزاع دنیا بر سر اخلاقات است پس اولا صاحب تقوی نباشی که چنین نزاعی
با کسی بکنند که تو چرا حریصی یا چرا حب ریاست داری یا غیر بجهة آنکه با حریص حریص دشمن است
و با متکبر متکبر و صاحب تقوی نباشی که این طور عداوتها بکنند و بر فرض آنکه سلب تقوی
از خود بکنند و اقرار کنند که ما مردم دنیا ایم آیا کدام دین جایز دانسته که برای
دو روزه دنیا و این ریاستها دو روزه دنیا این طور عباد و بلاد را فاسد کنند و جان
چندین هزار نفس را بگردن بگیرند و مردم را از حق منع کنند بجهة آنکه در یک دو لایتی

هر روز هر افقه انو لایت را بکنند یا در مجلسی یا لا نشینند یا آنکه اول وقت
بشوبند و طعام بیش تر از خلق بخورند مردم شهر با مردم آینده حرمت یا او
بیشتر بگذارند این مروتست که این خلاف را بجهة امرهای جزئی در میان مسلمانان
بیندازند بلکه کسی را که در رحم مادر نبود در صلب پدر انها را هم صنیع
بگذرانند و گمراه کنند و مذهب شیعه که رشک مذهبهای عالم است
تفرقه کنند و ما بین علما و جهال این تهمتهای جاهلانه افتد برای آنکه در فلان
یا فلان شهر یکروز یا دو روز اول را آقا بگویند برای دو روز که نبوده اند
نقصی نبوده است یا نیست تا روز قیامت این آشوب را در میان مسلمانان
بیندازد و خونها باین واسطه ریخته شود و عداوتها بیفتد و مالها تلف
شود و خانوادهای کهنه باین واسطه ویران شود و اعزه ذلیل شوند
و اذله عزیز شوند و مؤمنین کافر خوانده شوند و کافرین مؤمن خوانده
شوند باین جهة که دو روز با احتمال آنکه آقا خوانده شوند اگر آن کسی معنی نداشته
باشد یا یا بگیر چرا فلانه کس با ملادت نشست یا چرا فلان بمن سلام نکرد
آیا بعضی اخلاق که سگ فی المثل بد باشد باید با دین و ایمان و سایر مسلمین
اینطور سلوک کنند و حال آنکه موافق و مخالف در زهد و ورع و تقوی و وارستگی
ایشان اعلی ایشان را نخواهند دو تا حال کسی این بحث را با ایشان نکرده که صاحب بلاد
و ورع و تقوی نموده اند از انها هم که شنیدم انصاف داشته کرم که برای عمل
یا خلق ایشان این فتنه را انگیخته اند حال که بیست سال است که شیخ مرحوم
شده است اعلی الله مقامه و سید مغفور دو سال است ببینید عداوت
بچه حد است که بعد از فوت کسی دست بر نمیدارند و باز فتنه در مابین عباد و بلاد
مسلمین انداخته اند و همه اینکه در اصلاب پدران و ارحام مادران اند گمراه کنند

گمراه کنند و ضایع بکنند که شیخ یا سید شما نعوذ بالله کفر و زندیقی کسی دیده که یک
معصیتی کرده یا خلق بدی داشته از کدام تدریس اینکه این قدر علاوت بکنند اگر خلق
بدی بود که گذشته و مردند و رفتند و دنیا را بایشان گذاردند تا کی و تا چند و همچنین
باین سرحد که ربع مسکون را چنانکه شنیدی دو کاسه کنند بجهة این نظر عبرت نظر کنید که
دو سلطان جابر که بر سر ملک با هم نزاع میکنند و ده هزار نفس از طرفین کشته میشوند
فساد در اسلام بقدر علاوت اینها است آن دو پادشاه که دعوا میکنند انها
بر سر دنیا دعوا میکنند چند روزی است میگذرد و بعد از مردن یا صلح کردن ایشان
آن فتنه میخوابد و این فتنه در حیات و ممات ایشان باقی مانده است و هر کس تازه
هم بدنیا می آید و بشعور میرسد این فتنه با او هم میرسد و این شقاق و نفاق تا روز
قیامت میماند و بدعوای دو سلطان شق عصای ایمان نمیشود و بفتنه اینها بنای دین و ایمان
از هم میپاشند تا کی بدین باعث اعتنائی میکنید و این امر را کوچک میشمرید و الله که هفتاد و هزار
مرتبه این فتنه عظیم تر از فتنه و قتال سلم و طور و فارس در روم است و فتنه انها گذشت
و با ایمان کسی دخل نداشت و این فتنه دین شیعه را برهم زد و ربع مسکون را متغیر کرد
اگر برای هم برای حب دنیاست برای دین اگر برای حب دنیاست تا کی و تا چند
و تا چه قدر روا اگر برای دین است آنکه خود دیده اند اگر کسی که معصیتی کند مذهبی منقوب است از ما
از سایر مسلمین بگذر از اهل او با ارحام او بیند بدنیا بنا بد گشته شد انصاف داده بده و بد
که ظلمه و سلاطین جور و قطاع طریق و جمیع اهل دنیا فتنه ایشان سوای این فتنه
میشود و گناهان ایشان سوای این گناه میشود انها نهایت ظلم بنفس خود کردند و مال جمعی را
بردند و جمعی را کشتند انها که مال ایشان بردند یا کشته شدند در دار دنیا متضرر
شدند و در آخرت درجات رفیعه حاصل کردند و گناهان ایشان امر زیده شد
و اما صاحبان این فتنه دنیای مردم را فاسد کردند و مال و جان مردم را

نمی‌کردند و تا روز قیامت همین شقاق و نفاق بر پا است و علاوه بر این
در قیامت هم ایمان مخالف ضرورت از ایشان برطرف میشود و مخلد در جهنم
میگردند حال انصاف دهید که ضرر سلاطین جور بلکه سلاطین فرنگ
و سنی بر اسلام بیشتر است یا ضرر انجماعت که این فرقه را امام خواهند و علم این جماعت را
افراخته‌اند و این را که عرض کردم معینه حضرت صادق علیه السلام فرمودند در حدیثی
که امام حسن عسکری علیه السلام روایت میفرمایند از ایشان چون حدیثی شریف است خواهش
دارم که جمیع انرا فارسی کنم تا همه کس انرا بفهمند شخصی بحضرت صادق علیه السلام
عرض کرد که عوام یهود را که توریة نخوانده‌اند و تقلید علمای خود میکردند
ازچه خداوند مذمت فرموده است و نه اینکه عوام هم تقلید علمای خود
بکنند و خبر از قران ندارند پس برای یهودان جایز نبود که تقلید
علمای خود کنند باید که جایز نباشد که عوام ما هم تقلید علمای ما را بکنند
پس حضرت فرمودند در یکصورت مثل هم نیستند و باید تقلید کنند و بیکصورت
مثل هم هستند و جایز نیست که تقلید کنند اما انصورت که مثل هم میباشند پس عوام
ما را هم خدا مذمت کرده است چنانکه یهودیان را مذمت فرموده است
و اما در انصورت که مثل هم نیستند مذمتی ندارند سائل عرض کرد که یابن رسول الله
صلی الله علیه و آله بیان بفرمائید حضرت فرمودند که عوام علمای یهود علمای خود را با دروغ
گوئی فاش و خوردن حرام و رشوه و تغییر دادن حکم خدا بسبب واسطه
شدن مردم و شفاعت کردن و سختگیری شناختند و دانستند که علمای ایشان
تعصب میکنند بحدیکه بسبب تعصب دست از دین خود بر میدارند و بواسطه تعصب
حکم ناحق میکنند و دانستند که علمای ایشان مرتکب معصیت میشوند و میدانستند که هر کس
انکار اینها را بکند فاسق است و جایز نیست باور کردن فتوی او و با وجود این گفته

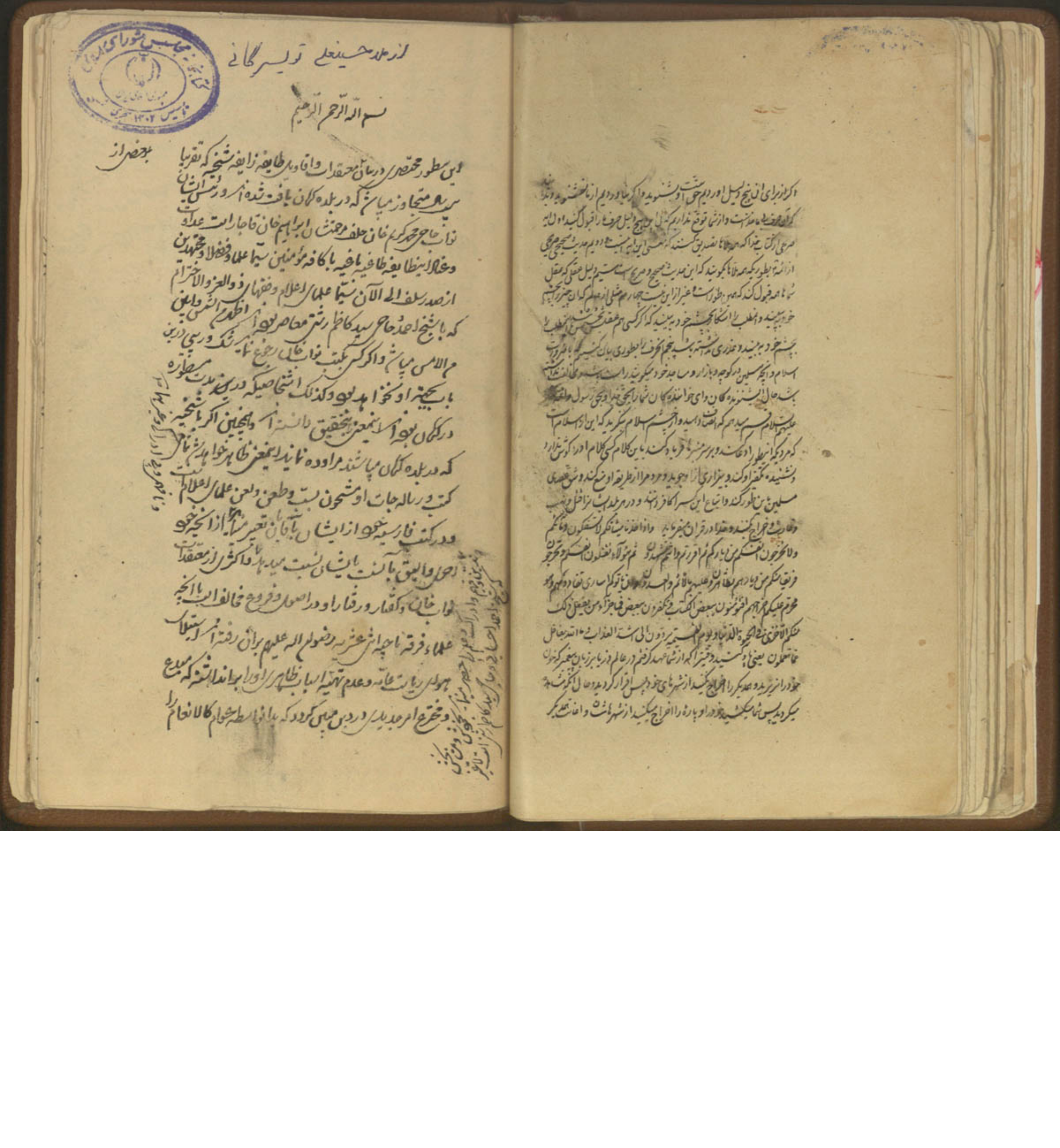
بجمیع اینها عمل میکردند لهذا خدا اینها را مذمت کرد و همچنین میباشند عوام
امت ما هر گاه بشناسند از فقهای این امت فسق ظاهر و معصیت شدید
و حرص بر مال دنیا و حرام دنیا و هلاک کردن هر کس که بعصبیت او را
میخواهند ضایع کنند اگر چه مستحق کرامت باشد و التماس بر آنکس که تعصب او را
میکشند اگر چه مستحق خوار کردن باشد پس هر کس از عوام ما این اعمال را
از علمای خود ببینند و با وجود این تقلید اینها را بکنند و دین خود را از
ایشان بگیرند ایشان هم مثل یهود خواهند بود و اما آن فقهها که نگاه دارنده نفس
خود میباشند و حفظ کننده دین خود باشند و خلاف هوا و هوس خود کنند
و اطاعت امر مولای خود کنند پس بر عوام جایز است که تقلید او را بکنند و صاحب
این صفات نمیشوند مگر بعضی از فقهای شیعه نه همه اینها و اما کسیکه مرتکب کارهای
قبیح و فاحشها شود مثل سنیان پس روایات اینها را قبول نکنید و سبب آنکه اختلاف
در میان علمای شیعه بسیار شده است آنست که فاسقان حدیثهای ما را میشنوند و آنرا
تغییر میدهند و در جای خود میگذارند بجهة نافهمی ایشان و بعضی دیگر هم هستند
که عمدا دروغ بر ما می بندند بجهة تحصیل دنیا که ایشان را بجهنم خواهد برد
و بعضی دیگر هم ناصبی میباشند و در باطن نمیتوانند علانیه عیب جوئی ما را بکنند پس بعضی
از حدیثها و علمهای ما یاد میگیرند که پیش شیعه شوند و در نزد سایر ناصبیان ظاهری
خوار میشوند پس آنقدر زیرا که یاد گرفته‌اند چند برابر آن دروغ بر آن می‌افزایند
که ما از آن دروغها بیزاریم و شیعیان ما که از حقیقت آن خبر ندارند از راه تسلیم
امر ما آنرا قبول میکنند بخیال آنکه این علم است و حدیث ما است پس گمراه شدند
آن ناصبیان ضبطی و گمراه کردند باقی شیعیان ما را و ضرر ایشان بر شیعیان ضعیف بیشتر است
از لشکر یزید بر امام حسین علیه السلام و اصحابش بجهة آنکه لشکر یزید جان و مال امام حسین علیه السلام

و صحیح پس کرخند و در حضرت صاحب دولت جا شد بلکه بجهت آنکه مشتبه شده‌اند و این علمای
بد که ناصبی شده و خود را چنان نموده‌اند که دوست ما و دشمن دشمن ما
هستند شک و شبهه داخل دلهای ضعیفان شیعه میکنند و گمراه میکنند ایشان را
و از راه راست ایشان را باز میدارند پس لا محاله هر کس از شیعیان ما که خدا اراده نماید
که طالب حق است و دین خود را میخواهد نگاه دارد و امام خود را میخواهد
بزرگ کند او را خدا نمیگذارد در دست این خود ساز کافر عاند و مؤمنین را
از برای او میفرستد که او را به راه راست هدایت کند و توفیق میدهد
که قبول کند از آن مؤمن و دنیا و آخرت او را معمور میکند لعنت دنیا و آخرت را
بر آن عالم ناصبی خدا قرار خواهد داد تمام شد حدیث شریف بعبرت نظری
کنید و ببینید که همه عقلها تصدیق این حدیث را میکنند و همچنین حدیث
دیگر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند که کیست بهترین خلق خدا بعد از ائمه
هدی فرمودند علما اگر خوب باشند عرض کردند که کیست بدترین خلق خدا بعد از شیطان
و فرعون و نمرود و بعد از غاصبان حق شما فرمودند علما اگر بد باشند و باطل
ظاهر کنند و حق را بپوشانند خدا در شان ایشان فرموده است اولئک یلعنهم الله
و یلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا یعنی ایشان را خدا لعنت میکند
و همه لعنت کنندگان هم ایشان را لعنت میکنند مگر کسی که توبه کنند در این حدیث
هم بعبرت نظری کنید و قدر هر کس را بدانید و دوست میدارم که حدیثی هم
که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است عرض کنم تا طالبان حق بر
بصیرت باشند حضرت سجاد فرمودند که هر گاه مردی را ببینید که طور خوشی
دارد و آرام است و کلام خود را طول میدهد و در حرکات خود فروتنی میکند پس
آرام باشید مغرور نکند شما را که چه بسیار کسیکه عاجز است از تحصیل دنیا و مرتکب

و مرتکب حرام شدن بجهت ضعف نیت و خواری خود و ترس دل پس دین را دام خود قرار میدهد
پس تمام مردم را بدام می اندازد بطمع خود و اگر بتواند کار حرامی میکند میکند و اگر
دیدید که از مال حرام پرهیز میکند پس آرام باشید گول نزند شما را بجهت آنکه شهوتهای خلق
مختلف است چه بسیار کسیکه از مال حرام میگریزد ولی اعمال شنیعه دیگر میکند و اگر
دیدید که عمل شنیع هم نمیکند هشیار باشید که گول نخورید تا ببینید که عقل او چه طور است
چه بسیار کسیکه این کارها ترک میکند ولی عقل درستی ندارد و خرابیهای بسیار میکند
و اگر دیدید که عقلش هم متین است هشیار باشید و گول نخورید تا ببینید که عقل او تابع
هوا و هوس کرده یا هوا و هوس را تابع عقل کرده است و ببینید که چه طور است
با ریاست باطل بخواهد یا نخواهد بجهت آنکه بسیاری از مردم هستند که از دنیا و اموال آنها
و لذتها همه دست بر میدارند بجهت ریاست و لذت ریاست را از هر چیزی بیشتر میدانند
پس همه را بجهت ریاست ترک میکنند پس حلال میکنند حرام خدا را و حرام میکنند حلال خدا را
هیچ باک ندارد که از دینش چیزی ضایع شود اگر ریاستش برجا باشد پس اینها جماعتی
هستند که خدا بر ایشان غضب کرده است و لعنت کرده است ایشان را و از
برای ایشان مهیا کرده عذاب خوار کننده و لکن مرد تمام مرد و مرد خوب کسی است
که هوای خود را تابع امر خدا کرده باشد و قوه خود را در راه رضای خدا خرج کند
بر حق باشد و ذلیلی خوشتر دارد تا آنکه بر باطل باشد و عزیز و میداند که زحمت دنیا
کم است و او را بنعمتهای ابدی میرساند در خانه آخرت و بسیاری خوشی دنیا را اگر
متابعت کند هوا و هوس را او را بعذاب همیشه میرساند پس این مرد است و خوب
مرد است پس به او متمسک شوید و به راه او اقتدا کنید و او را وسیله ما بین خود و خدا
قرار دهید که دعای او رد نمیشود و طلب او ضایع نمیشود پس در این حدیث شریف نظری
کنید و عبرتی بگیرید و فکر دین خود کنید حضرت امیر علیه السلام فرمودند که علما دو نوع

باشند یکی ملائی که بعلم خود عمل میکند این نجات بیابد و یکی ملائی که علم خود را
ترک میکند این هلاک میشود و اهل جهنم متاذی میشوند بگند آن ملائی که علم خود را ترک
کرده باشد و فرمودند که اشد مرا در دنیا دو نفر شکستند یکی مردی که زبانش
عالم است و خودش فاسق است و یکی دیگر مردی که دانسته و عابدان بکفش خود را از نان
خود پنهان میکنند و این یکی نادانی خود را بالعبادت خود درست پس بپرهیزید از فاسق
دانا و از جاهل عابد که این دو فتنه هر دو مفتون ... اند پس بدرستیکه شنیدم که
پیغمبر فرمودند که هلاکت امت من بر دست منافقی است که زبانش دانا است
و روزی دیگر فرمودند که در جهنم آسیایی است که آرد میکند آیا نمیپرسید که آرد آن چیست
عرض کردند که آرد آن چیست فرمودند علمای فاجر و قاریان فاسق و جباران ظالم
و وزیران خائن و عرفای کاذب و در حدیث دیگر فرمودند که هرگاه عالم را
دوستدار دنیا دیدید او را در دین خود متهم ... شوید و بگوئید که او دین ما را میبرد
چراکه هر دوستی دوست خود را میخواهد و او دوستدار دنیا است بالجمله این احادیث
ذکر کردم تا بدانی که غرض حدیث عرض کردم و ضرر کج نهایی این فرقه را در مذهب
شیعه انچه انها اند بدتر است از ضرر پادشاه جابری که لشکر بکشد بر سر شهری
از شهرهای شیعه که اهل او همه سادات علوی باشند و جمیع مردان انها را قتل کنند و مال
انها را تاراج کنند و زن و بچه انها را اسیر کنند و خانهای انها را خراب کنند چراکه
انوقت ان سادات مقتولین و ان اسرا اهل بهشت و مرتبه خواهند رفت و صدمات انچه
در دنیا از ان تلف شده خواهند و آنکسانیکه بواسطه این کافر ضال گمراه میشوند
خسر الدنیا والاخره میشوند چراکه در دنیا مورد غضبهای الهی خواهند شد چنانکه بعد
خواهی شنید که چه بلاها باین واسطه نازل شد و مردم ندیدند که از کجا خورده اند
و در آخرت اهل جهنم شوند بجهت آنکه در دین خود شکاک و حیران شدند و مثل قلاب

عذاب انها همه بر آن جماعتی است که شنیده کتاب خدا را شکاک و حیران کردند و از راه
انها خشنود انکه تأمل کنید و ببینید که این فتنه را کسی انداخته که بر طریق علمای سابق
رفته و در دین موافق ضرورت اسلام رفته یا کسی که مخالف علما رفته و خلاف ضرورت
میگوید بدیهی است اگر کسیکه مخالف علمای سابق میکند و خلاف ضرورت اسلام میگوید این
فتنه شده است و این تعجب است که عوض شده برای اشتغال بعبرت نظری کنید انهم علمای
شیعه از کرمان و یزد و خراسان و کاشان و اصفهان و طهران و قم و کرمانشاه و همدان و عراق
عرب همه اهل ایران و عربستان که تقلید این علما کردند و همه شیعه بودند همه تصدیق شیخ
کردند و ما هم تصدیق شیخ کرده ایم موافق علمای شیعه حرکت کرده ایم و بقول انها عمل
کرده ایم پس ما شیوه سایر علما حرکت کرده ایم و بطریق کل شیعه که همه در عصر انها بوده
و متعلق انها بودند عمل کرده ایم پس میگوید شیخ را و سید را با تلامذه ایشان را که بر طریقه
انها نشستند و فرار از غیر طریقه انها نشستند کافر داندند نه انکه او مخالف علمای شیعه و عوام
ایشان عمل کرده است و نه انکه این فتنه را برپا کرده است نهایت بعد از فتنه راست گردن
انها ما ثابت میکنیم که خلاف میکنند و قلوب شیعیان را انگاه میداریم که هر کس در عالم در قبول
ولایت کرده است ثابت بمانند و اما عقاید ما را هم که موافق ضرورت اسلام است در فصل
سابق خواندی و شنیدی و فهمیدی پس کسیکه این طریقه را کفر داند و از ان بیزاری جوید نه
انکه او از ضرورت اسلام بر گردان شده است و او تشنیع کرده است و نه انکه او سبب
برگرداندن مردم شده است از راه خداوند نه انکه او شق عصای مسلمین کرده است و نه انکه
مستحق ان صفتها که گفتیم و نه انکه صاحب انکارها است که مردم ابدا احوال سیرت علما چنین
نبوده که عالمیکه متمسک کتاب خدا و سنت رسول صلعم و ائمه ع شود و او را اینطور ایذا کنند
و تکفیر و لعن کنند و مردم را منع از طریقه او کنند یا سبحان الله بروس منابر شیخ را فریاد
کردند با علما موشح خود و این عقاید را که عرض شد ذکر کردیم که حضرات انچه از ما میشنوند



اگر از برای این پنج دلیل او در دیم حق آن او شنوید و اگر شما دو دلیل از ما نشنوید [illegible]
که این حرف ما حق است و از شما توقع نداریم که بی این پنج دلیل حرف ما را قبول کنید اول آیه
صریحی از کتاب خدا که همه شما تصدیق کنید که معنی این آیه این است دویم حدیث صحیح صریحی
از ائمه علیهم السلام بطوریکه همه علما بگویند که این حدیث صحیح و صریح است سیم دلیل عقلی که عقل
شما همه قبول کند که همین طور است غیر از این نیست چهارم مثلی از عالم کیان [illegible]
خود ببینید و این مطلب را آشکار بچشم خود ببینید که اگر کسی هم عقل [illegible] این مطلب را
بچشم خود ببینید و معذوری نداشته باشید پنجم کشف را بطوری بیان کنیم که با ضرورت
اسلام و آنچه مسلمین در کوچه و بازار و مساجد خود میگویند راست باشد [illegible]
باشد حال ای شنونده کان و ای خواننده کان شما را بحق خدا و بحق رسول خدا صلی الله
علیهم السلام قسم میدهم که انصاف داشته باشید و از چشم اسلام بنگرید که این از اسلام است
که مردیکه اینطور ادعا کند و بر سر منبرها فریاد کند باین کلام کسی کلام او را بگوش [illegible]
شنیده تکفیر او کند و بیزاری از او جوید و مردم را از طریقه او منع کند و [illegible]
مسلمین این طور کنند و اتباع این کس را کافر دانند و در هر بلد [illegible]
و غارت و اخراج کنند و خدا در قرآن میفرماید واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم
ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم وتخرجون
فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان وان یأتوکم اساری تفادوهم وهو
محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک
منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل
عما تعملون یعنی و بشنوید خبر از شما عهد گرفتیم در عالم ذر بر زبان پیغمبر که خون
خود را نریزید و همدیگر را اخراج نکنید از شهرهای خود پس اقرار کردید و حال آنکه شاهد
بودید پس شما میکشید خود را و پاره را اخراج میکنید از شهرهاتان و اعانت همدیگر

از ملا حسینعلی تویسرکانی

بسم الله الرحمن الرحیم

بعضی از

این سطور مختصری در بیان معتقدات و اقاویل طایفه زایغه شیخیه که تقریبا
سی سال متجاوز میباشد که در بلده کرمان یافت شده امروز رئیس ایشان
نواب حاجی محمد کریم خان خلف مرحمت ابراهیم خان قاجار است عداوت
و عناد این طایفه طاغیه باغیه با کافه مؤمنین سیما علما و فضلا و مجتهدین
از صدر سلف الی الآن سیما علمای اعلام و فقهای ذو العز والاحترام
که با شیخ احمد و حاجی سید کاظم رشتی معاصر بوده اند اظهر من الشمس و ابین
من الامس میباشد و اگر کسی بکتب نواب خان رجوع نماید [illegible]
باب ببیند او نخواهد بود و کذلک اشخاصیکه در این مدت سی سال
در کرمان بوده اند این معنی بتحقیق دانسته اند و همچنین اگر با شیخیه
که در بلده کرمان میباشند مراوده نماید این معنی ظاهر خواهد شد تمامی
کتب و رساله جات او مشحون بسب و طعن و لعن علمای اعلام است
و در کتب فارسیه خود از ایشان بالفاظ [illegible] تعبیر مینماید از انجمله
رجل و ابلق و آلت با ایشان نسبت میدهد و اکثری از معتقدات
نواب خان و گفتار و رفتار او در اصول و فروع مخالف است با انچه
علماء فرقه ناجیه اثنی عشریه رضوان الله علیهم بر آن رفته اند از استهلاک
هیولای ریاست طامه و عدم تهیه اسباب ظاهر او را بر انداشته که مبدع
و مخترع امر جدیدی در دین مبین گردد که بواسطه عوام کالانعام را

درداره خود جمع نموده بخیال خام خود تا بر صفحه روزگار بوده خود

مخالفین خود را که بموجب روایت عامه بود هلاک گرداند یریدون ان یطفئوا

نور الله والله متم نوره از جمله چیزهایی که در دین و مذهب نموده حکایت

و بدان واسطه مباینت کلی در میان ناس انداخته حتی آنکه پدر از فرزند

بریده و فرزند اعدی عدو پدر گردیده حکایت رکن رابع و با یکدیگر در مقام

لعن و تکفیر و معادات و طعن و اضرار میباشند حکایت رکن رابع است

و بیانش علی الاجمال بطریقیکه نواب خان در بسیاری از رسایل و کتب

خود ایراد نموده و در مجالس درس و منابر وعظ خود مکرر بیان نموده

آنست که تاسیس اصل تازه در دین و مذهب فرقه ناجیه نموده

و غیر معتقد از ناصب و کافر نموده اصول مذهب فرقه ناجیه

اثنی عشریه بود که از صدر سلف از تتبع اخبار و احادیث

علماء اصول الله علیهم پنج چیز قرار داده بودند و فرقه ناجیه را

باین پنج اصل از سایر فرق ممتاز فرموده بودند نواب

خان هم بالتتبع عصای مؤمنین چهار چیز قرار داده که از

و اصل معاد و عدل عدول نموده و رکن دیگر افزوده

و از اسرار اسرار معرفت دانسته در اظهار آن تردد

داشت بهانه آنکه مواد و قابلیات اشخاص هنوز

نضج تام نیافته و نفع الوقت و مساعدت تعللات زیاد

منه

مرتبه تا آنکه عوام کالانعام را بدرجه کمال مستعد و تشنه گردانیده روزی

گفته بود که آن سر معظم معروف و رکن رابع دین معرفت شخص شیعه و باب

امام علیه السلام است یعنی در هر عصری از اعصار معرفت شخص

کاملی که آینه سرا با نمای امام ع باشد و سلطنت ظاهری و باطنی

امام ع از خلق و رزق و آمرزش و ثواب و عقاب و غیر ذلک از امور

دنیا و آخرت بدست اوست واجب و لازم است و کسیکه منکر این

رکن باشد و او را نشناسد ناصب و کافر و از مذهب تشیع خارج

و مالش چون خونش بر مسلمین مباح و حلال و میگویند امر این رکن

تا اوائل مائه سیزدهم از هجرت مقدسه از ظلم ظالمین مخفی بود و ایشان را

کسی نمی‌شناخت لکن علم ایشان بقدر تمام شدن حجت خداوند عالم

در میان بود تا درین زمان که خداوند مصلحت در ظهور این امر

دانست و ظاهر کرد و شخص ایشان را و اول ظاهر شدن این

رکن بواسطه جناب شیخ احمد احسائی پسر شیخ زین الدین بود

که این رکن را اظهار نمود و حجت خدا را تمام نمود و بعد از شیخ احمد

حاجی سید کاظم پسر سید قاسم رشتی بود و میگویند بندگان خدا بواسطه

ایشان و نفر آزمایش شدند هر کس حکم و علم ایشان را قبول کرد نجات

یافت و هر کس قبول نکرد گمراه شد و میگویند واجب است و نتیجه

موهبت ایشان و دوستی دوستان ایشان و دشمنی دشمنان ایشان
و در اوایل قبل از فوت حاجی سید کاظم میگفت بدانید که خداوند بعد
از امامین نفوذ با ز زمین را خالی نمیگذارد و نخواهد گذاشت و شخص این
رکن باید در هر عصری ظاهر خواهد گردید تا ظهور نور الستر و امام عجل الله
فرجه و بالکنایه که ابلغ از تصریح بود میرسانیدند که بعد از حاجی سید کاظم
رکن رابع در باب امام عم نواب خان خود میباشند و بعد از فوت حاجی
سید کاظم گاهی صراحة میگفتند که منم و اطاعت من من جمیع الوجوه
بر همه کس متحتم است و گاهی میگفتند لم یکن دیدوران رابع را گویند
و گاهی کنیة خود را بالکنایه میرسانیدند مثل آنکه مکرر میگفته که جمیع حقایق
و دقایق معرفت و جمیع علوم اولین و آخرین را اگر بخواهم از بر
گاهی استخراج نمیم بیان میزایم و مثل آنکه نیز مکرر گفته و حال نیز
میگوید که علمای شرق و غرب عالم در هر فنی از فنون و هر علمی از علوم
محتاج ما میباشند و نزد ما در مقام تسلیم و انقیاد میباشند و مشکلات
مسائل علوم خود و غیر مشکلات آن را از ما باید استکشاف و استعلام
نمایند زیرا که بر حقایق و دقایق همه آگاه میباشیم و با وجود این عمر
مکرر اتفاق افتاده که در مباحثه بعضی از مسائل علمیه بعضی از علمای اعلام
بلکه طلاب بعرو ... او را مجاب نموده که اصلا نتوانسته سخنی بگوید

[illegible] ۴

پوست خنزیر بعد از دباغت و مثل فتوای بطهارت آب قلیل بملاقات نجاست
با عدم تغییر احد اوصاف ثلثه و مثل فتوای بکفایت اغسال مستحبه موکده
مثل غسل جمعه از وضو همچون غسل جنابت و مثل فتوای بطهارت دهان
مثل آنکه انگشت یا ظاهر لب هرگاه نجس شود و در دهان داخل نمایند و بیرون
آورند میگویند طاهر میگردد و امثال بسیاری از فتاوی ایشان در مسائل
فروع از این مقوله میباشد چنانچه از ملاحظه کتب ایشان معلوم میگردد
و اگر چه در کتب ایشان گویا مصرح نباشد لکن چنانچه از سیره ایشان
مفهوم میگردد گویا یکی از فتاوی ایشان ظاهرا فتوای بسهو عیب انکار
بعد از اقرار باشد زیرا که مکرر اتفاق افتاده که مدعی مطلبی گردیده و کتابها
در آن باب نوشته و منتشر نموده در منابر و مجالس ادله و براهین بر اثبات
آن مطلب باعتقاد خود اقامه نموده که بر همه کس حتی الاطفال و النسوان
ظاهر گردیده که اعتقاد نواب خان در آن مطلب چنان است و بعد ذلک
بواسطه جزئی حکایتی منکر گردیده نه چنان بلکه گویا هرگز آن مطلب را نشنیده
و بخیالش آن خطور نکرده بلکه در مقام لعن خود که اگر چنین سخنی گفته باشد
نیز برآمده چنانکه در کتاب لعنتیه خود گفته باین عبارت که هرگز بر زبان
من و بر علم من و خاطر من چنین ادعائی جاری نشده و خدا لعنت
کند اگر چنین ادعائی کرده باشم و مطالبی که در رساله لعنتیه خود لعن بر قائل
آنها کرده همه از این مقوله میباشد چنانچه بر اشخاصیکه در کرمان بوده اند
و از احوالات ایشان مستحضر گردیده اند مخفی نخواهد بود ~~و همچنان اگر~~
~~مصنفات سابق ایشان ملاحظه شود معلوم میگردد که از تناقض حال~~ و ...
~~گفتار و رفتار و خیالات او رشته کار بجائی رسیده که خدا ایشانرا جمع~~
~~خلق خدا را از شر ... زبان و تحریر ... نواب خان بدار العباده~~

~~در باطن شریعت مطهره ۴~~

در رساله فارسیه نوشته
که جهت مرده طرده خود
در ... طهارت و پشت خنزیر را
بیافت نوشته بود بعد از آن
که ... مورد ... گرفته خواص
دید ... بر ... کتاب
... بد نوشته
و تحریف کردند و عذر
از گناه بدتر شده ملتفت
نشده ۵

بزد رفته بودند بعضی از طلاب سعادت انتساب از مدرک بعضی از فتاوی
مذکوره ایشان مثل عدم نجاست آب قلیل بملاقات نجاست یا بعدم تغیر
ومثل طهارت فرو زمین نجس بعد از جفاف استفسار نموده ودر مقام تعجب
گفته در کتب اخبار وفقهاء مدرک صحیحی از برای اینگونه فتاوی یافت
نشده واگر هم خبری یافت شود ضعیف است ومعمول به اصحاب نیست
نمیدانم مدرک نواب خان در اینگونه فتاوی چیست در جواب گفته بودند
که من خواستم امر بر شما سهل شود ونخواهید میگویم نجس است انتما المؤمنون
انتم کم با آنکه بدیده تحقیق بنگرید وملاحظه نمایید که نواب خان درین
جواب اگر از روی شعور بوده تدعی چه مقامی کرده بوده صاحب شریعت بطاهره
هرگز از پیش خود جعل ووضع هیچ حکمی را نفرموده بلکه احکام شرعیه وضعیه
آنحضرت صلعم منسوب بوحی بوده وایشان خود جاعل حکم میباشند
اللهم احکم بالحق وانت احکم الحاکمین وهمچنین است سایر مصنفات
ایشان در سایر فنون وعلوم و مطالب ایشان بهم عرفان باتحید تماما خرافات
وربطی بقواعد علمیه ندارد کما لایخفی علی المتامل نهایة کاری که نواب خان
کرده اند چند سالی با اعراب معاشرت نموده تکلم بلسان عرب را آموخته
ومشق چیز نویسی وعبارت پردازی را نموده وگویا چنان پنداشته اند که هر خیال
فاسد باطل بی مأخذی که بخیال خود ختم شود علمی میگردد واز علوم موضوعه نقره
وهر گاه بقالب وحلیه عبارت درآید وبر صفحات کاغذ نگاشته شود کتابی
میشود ودر آن غلو داشته اند از آنجهة باشد که میگویند جمیع علوم اولین وآخرین
در نزد ما میباشد ومیگویند که در جمیع علوم تصنیف کرده ایم والا بخبر
ائمه طاهرین سلام الله علیهم که خاندان نبوت ومعدن علم میباشند عاقل چنین
ادعائی نمی نماید وبالجمله تعدی این طایفه طاغیه وبغی وعدوان ایشان

ایشان بمؤمنین بعد از فوت حاجی سید کاظم بیشتر از پیشتر گردید وحکام
هم بعضی جهات متعرض ایشان نمیگردیدند وواو خواهی نمی نمودند گاهی
باندک تغیر وتقلیل تخویفی اکتفا میکردند ونواب خان هم با ایشان بطرق
مختلفه برومدارا سلوک میکرد تا آنکه جمعیت ایشان در کرمان زیاد ابا شیعه
گردید وبهیکل با اسلحه وادوات حرب مهیا و[illegible] استظهارات رفته بودند وابا
که میخواستند در کرمان سلوک کرده اند نتوانستند ومانع هم نداشتند ولی چون خیالات
که در نظر داشتند واستعداد کرمان کفایت آن خیالات را نمیکرد ولکن سفر هم
بدار العبادة یزد رفته که در آنجا هم جمعیتی فراهم آورده باشند واگر چه در یزد
بطریق کرمان امر ایشان پیشرفت ننمود ولکن بازهم معدودی بواسطه اهواء
باطله یا بسبب حماقتی که در آنها بود فریب خورده از جمله پیروان ومعتقدین
گردیدند بعد از مراجعت از یزد به پوشیده جمعیت وپیروان فتنه وفساد خود را
بقرب حلول میعاد خروج نشده وقولشان میکردند وایشان از دین عربی با
در معاودات مؤمنین با جور وعده های دنیوی واخروی حریص وجری میکردند
ومعتقدان آن بودند که اگر حرکت نمایند جمیع طوایف شیخیه از خواص وعوام در هر
ولایتی که هستند همه بمتابعت ایشان معتقدند ودر رکاب ایشان حاضر
خواهند گردید وبهر قسم که حکم کنند مطیع ومنقاد خواهند بود ولهذا زمان را
زمان فرصت شمرده متفرقین تابعین خود را از قریب وبعید حتی بعضی
از رؤسای شیخیه را ابتدای قرب الوقت اعلام ودعوت نمودند که بعد از
اجتماع مهام خود را بانجام رسانند که ناگاه حکایت خروج میرزا علی محمد
باب کذاب خسران مآب علیه اللعنة والعذاب واجتماع اکثری از
خواص شیخیه تلامذه حاجی سید کاظم وعوام ایشان ور تصدیق او ودعوت
آن کذاب نیز نواب خان را بسوی خود استماع یافت نواب خان

چون از شیخ آگاه شدند و سبب بعثت او و دعوای بابیت و القضیة کافر
شنیده و تظاهر و اجتماع ایشان را در رکاب او دیدند زبان باصلاح از
برای دعوت و ابراز بعضی از خیالات خود در جمیع بلاد شیعیان بنا نهادند
و در غرب خود گشت کرده گفتند چون هنوز از ظلم ظالمین مزاج
عالم نضج تمام نیافته مصلحت در ابراز بعضی از اسرار معرفت که همه
کس بدان واقف شوند نیست و بدا واقع شد لیکن بشرط وقت نیز بودیم
و بالفعل هم هستند و بعد از ذلک بواسطه اتحادی که نواب خان در اصل
طریقه با حضرات بابیه دارند زیرا که هردو از تلامذه حاجی سید کاظم میباشند
بودند که امنای دولت علیه وفقهم الله تعالی اهتمامی تمام در دفع
در دفع طایفه طاغیه باغیه بابیه خذلهم الله و ترویج شریعت غرا فرمودند
از راه الحاق خائف خرف بر ایشان مستولی گردیده بخیال آنکه شاید
امنای دولت علیه بر حقیقت حال و مقال و خیال باطل [illegible]
ایشان با اهل ایمان واقف شوند و در قلع و قمع ایشان هم توقف را
روا ندارند بجهة اشتباه امر و مجال انکار یکدو رساله در رد باب کذاب
بفارسی و عربی نوشته و در ولایات منتشر گردانیدند که بگویند نواب
خان هم با باب کذاب هم مسلک و در اصل بابیه دارد و لکن از آنجا
که مشهور است که کذاب دروغگو را قوه حافظه نیست داستان
بابیه خود را که حال قریب به بیست سال است که [illegible] شرح و بسط
داده و در این باب کتابها نوشته و گفتگوها نموده در درس و وعظ و جمیع
مجالس و محافل همین بوده و همه کس حتی الاطفال از کردار و رفتار
و عقاید و اقوال او مستحضر گردیده اند کوتاه فراموشی کرده اند و [illegible] اگر
کسی در این دو رساله که در رد باب کذاب نوشته [illegible] از [illegible]

و آن را دین قرار دهد و حب و بغض او بر آن باشد و من از
هر چه غیر کتاب و سنت باشد بیزارم و بغیر نص فتوی جایز نمیدانم
پس چگونه چنین کسی از اهل بدعت است کسیکه چندین کتاب در
مطلب خود تصنیف نموده و همه مشحون بادله شرعیه نموده
و عمر خود را صرف در این امور نموده است چگونه از اهل بدعت
میشود و حال آنکه از مذهب علماء الست که خطا مجتهد مغفور است
و اگر مغفور نباشد همه عاصیند و اگر همه عاصیند همه فاسقند
نعوذ بالله زیرا که هر یک خطائی در مسئله کرده و البته هیچ یک
فاسق نیستند و لا یکلف الله نفسا الا وسعها
پس خلاف توقع میشود از ایشان که چرا حقیر را نسبت ببدعت
و بر خلاف کتاب و سنت و اجماع علماء و ضرورت مذهب شیعه
در باره من حکم فرموده اند و تفرقه در میان امت انداخته
اند و بواسطه این حکم صد هزار نفر دوستان مرا از این
امت ضال و از اهل بدعت شمرده اند بلکه بمقتضای

این حکم همه علما از اهل بدعت میشوند حتی اینکه خود ایشان
هم البته معصوم نیستند و خود ایشان هم در یک جای اظهار
کرده اند و خلاف اجماعی فرموده اند چنانکه در این کتاب
لیس راست پس بفتوای خود ایشان از اهل بدعتند و حرمت
بدعت مخصوص باصول نیست و در فروع هم جاری میشود
و باز از جمله عجایب آن است که فرموده اند که حقیر غیبت علماء
را کرده ام و حال آنکه حقیر ابدا اسم احدی نه بدی در هیچ کتابی
از کتب خود نبرده ام و بی ادبی باحدی نکرده ام و هر جا که اسم
کسی برده ام با نهایت ادب و القاب اسم برده ام و اگر چیزی
بلی عرض کرده ام از اظهار صفات ناپسند متشبهین
بطلاب بطور ابهام عرض کرده ام و نسبت بکسانیکه خود
نسبت بعلماء داده اند و از علماء نیستند و خود را از اهل
بینه نموده اند و راغب در دنیا میباشند پس حقیر بطور ابهام
حالات اهل تلبیس گفته ام و البته که بی وجه شرعی بنده

دانکفر

دانکفر میکنند غیبت کرده اند و این باتفاق علماء و شهادت
سنت غیبت نیست جمیع ائمه علیهم السلام حال اهل تلبیس بطور عموم
و ابهام ذکر فرموده اند و غیبت نفرموده اند یقینا پس من چگونه غیبت کرده
ام و جمیع علماء و محدثین احوال اهل تلبیس ذکر فرموده اند بطور عموم
که بد اند و اجتناب از آنها لازم است و غیبت نکرده اند و چرا ایشان
این نسبت فسق را بمن داده اند و چه رشته است که ایشان ناکتبها در
سب و شتم و فحش و نسبتهای ناسزا و بیحرمتی نسبت بمشایخ عظام و غیره
باسمائهم نوشته اند غیبت نشده است و اگر بفرمایند تو از اهل بدعتی
و غیبت تو حلال است دانستی که مستنبط از کتاب و سنت اگر چه
خطا کند از اهل بدعت نخواهد بود بعد ذکر کرده اند اخبار وارده
در حرمت غیبت و اذیت و فحش و گفته اند که بعد از دیدن این
اخبار روا داشت سب و شتم علماء نکرده ام و نمیکنم و غیبت ایشان
نمی نمایم و بهتان بر ایشان نمیزنم و افتراء بایشان نخواهم بست و این
کتاب هم نسبتش بجناب ملا جنیعلی ثابت نیست و هر گز ایشان چنین

تصدیقی نمیکنند و روی سخن با مصنف مجهول است و در کتب من
چنین چیزها نیست بلی بطور ابهام تظلم مینمایم از آنها که مرا تکفیر
کرده اند و تضلیل نموده اند و افتراء و بهتان بسته اند و شتم
عصاة ملیین کرده اند و حکم بکفر و ضلالت صد هزار مخلوق ایران
نموده اند بخیالات باطل و چاره کلا و لا توقع نیست که بگوید
چرا تصدیق آنها را نمینمائی و چرا اظهار برائت از افتراهای
آنها مینمائی برمن لازم است اظهار خطای آنها را عموما بنمایم
اما با اینهمه حال که تصریح در کتب کرده باشم در اینکه مصنف
فرموده حقیر غیبت علما کرده ام اشتباه است و لی ایشان
الیم مرا و مشایخ مرا بخصوصه که عرض شد ذکر کرده اند خدا از
ایشان عفو فرماید الی ان قال و بهمین قدر جواب از
نوع اول بس است و لولا الشعر بالعلماء یزری لکنت الیوم
اشعر من لبید انتهی کلامه و الجواب اما اینکه نسبت
افتراء و تهمت بمن داده اند کذب محض و محض افتراء و تهمت

است

جواب فقرات و بعد از رساله دیگران
ابتدا از کذب و طعنرات

است زیرا که آنچه را که بایشان نسبت داده ام همین صدق و حق
واقع است چنانچه بعد از این بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی بلی
چند در کتب خود طعن زیاد و مذمت بیشمار و غیبت و الزامات
لیا رنسبت بمجتهدین گفته و نوشته مثل اینکه گفته که اینها از
اتباع علماء عامه هستند مثل ابی حنیفه و غیره و عمل بمظنه میکنند
و باین جهة دروغ گو هستند زیرا که در حدیث وارد شده الظن
اکذب الکذب چنانچه در ارشاد العوام و الزام النواصب و فصل
الخطاب و غیرها مذکور نموده و مثل اینکه گفته که اینها گوش ببرند و
گوش مردم را میبرند و ما میخواهیم بمردم بفهمانیم و بگوئیم که اینها
گوش برند گوش خود را حفظ نمائید که نبرند بدرستی میآید
چنانچه در ارشاد تصریح باین فقره نموده الی غیر ذلک از بی ادبی
هائی که نسبت بعلماء کرده که اگر بخواهم نقل عبارات متعلقه باین
مقامات را نمایم بطول می انجامد و بنای من در این رساله بر
اختصار است هذا از باب امر بمعروف و نهی از منکر و اعانت

حق وازهاق باطل در رد غیبت از مؤمنین در مقام جواب
از این فقراتی که نسبت بعلماء داده برآمدم وگفتم ونوشتم
که این خیالات وکلماتها که در حق علماء کرده ودر مقام
هتک واذیت وغیبت وتهمت آنها برآمده محض سوء ظن
است بعلماء وبی وغلط است وشما را نمیرسد که اینگونه سخنان
در حق علماء بگوئید واینطور نسبتها بآنها بدهید کدام مجتهد
متابعت ابی حنیفه را کرده وکدام فقیه عمل بمظنونات مطلقه
واهواء وآراء کرده وکدام حاکم گوش بری نموده وبر واضح
است که ذکر علماء عامه ونقل قولی از ایشان دخلی بمتابعت
ندارد آیا نمی بینی که خداوند عالم در قرآن مجید نقل از
شیطان وفرعون وسایر کفار فرموده پس معلوم است که نقل
قول دخلی بمتابعت ندارد وهمچنین هرگاه فقیه ومجتهد
استدلال کنند بظاهر آیه که قطعی الدلالة نباشد بلکه ظنی
الدلالة باشد بجهت قیام احتمال تخصیص یا تقیید یا مجاز
یا اضمار

یا اضمار یا نحو آنها این عمل بظن نخواهد بود وهم چنین هرگاه فقیه
ومجتهد اخذ صدقات وزکواة واخماس وسایر وجوه بر از برای
خود یا غیر خود از فقراء ومستحقین نمایند این گوش بری نخواهد
چگونه گوش بری باشد وحال آنکه خداوند عالم امر فرموده باخذ
وگرفتن بقوله تع انما الصدقات للفقراء والمساکین
وایضا میفرماید خذ من اموالهم صدقة آه والحاصل آنکه غرض
حقیر اذیت واهانت وغیبت نبوده بلکه نهی از منکر ورد
غیبت واعانت فقراء بود واین منافی با تقوی ومخالف
با زی علماء نیست بلکه مقتضای تقوی همین است که حقیر کرده‌ام
زیرا که اخباری که دلالت میکند بر وجوب رد غیبت بسیار است
پس بمقتضای این اخبار رد غیبت مشروع است بل لازم
پس منافی با تقوای نیست بلکه عدم رد غیبت منافی با تقوای
است وهم چنین منافی با زی وطریقه علماء هم نیست زیرا که همیشه طریقه
آنها رد غیبت بود آیا ندیده که مرحوم علامه اعلی الله مقامه

حاصل جواب بعض از ایرادات البیع

معذرت دیگر از کرمانی

نوع سخنان در حق ابن ادریس فرموده بجهت بعض سخنان درشت
و سوء ادبی که از ایشان بالنسبه بمرحوم شیخ طوسی صادر گردیده
علاوه بر اینکه حقیر باعتقاد خود ایشان را از اهل بدعت و ضلالت
میدانم لهذا غیبت ایشان را جایز بلکه لازم میدانم زیرا که
حرمت غیبت اگرچه قطعی است لکن در چند صورت مستثنی
است باتفاق علما و از جمله آنها غیبت اهل بدعت و ضلالت
است و اما اینکه گفته اند که کلمات من در ارشاد العوام و هدایة
الصبیان متشابه است و بر من بحث کرده اند که چرا رد متشابه
از کلام مرا بر محکم از کلام از کلام من نکرده اند و حال آنکه کلام من
محکم هم دارد حتی در این دو کتاب و قاعده اینست که رد
متشابه بمحکم شود پس فلانی چرا رد متشابه بمحکم نکرده و این توقع
از ایشان نبود بلکه متوقع این بود که رد متشابه بمحکم نمایند
گوییم در جواب که کلمات شما در آنچه ادعا کرده ایم متشابه نیست
بلکه صریح است در آنچه نسبت داده ایم علاوه بر اینکه محکمات

و تأویلات

جواب از آن مقال

و تأویلات کلام شما را هم دیده ام و نقل کرده ام اولا اینکه آن
محکمات و تأویلات هم غلط است و ادعائی است بدون دلیل
و باطل است چنانچه بعد از این ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی علاوه
بر اینکه اگر بنا بر تأویل باشد پس سد باب بحث و اعتراض و رد
بر هر صاحب مذهب باطلی خواهد شد زیرا که از برای صاحبان مذهب
هست بنا بر اینکه بحث کنند و بگویند که کلام من متشابه است و مراد من
فلان مطلب است پس باید که رد بر بابیه میرزا علی محمد شیرازی و
قائلین بوحدة وجود و نحو آنها نتوان کرد شاید که ادعا کنند که
مراد ما فلان مطلب صحیح است و حال آنکه چنین نیست هرگز
طریقه بر این نبوده بلکه همیشه طریقه چنین بوده که مطلبی که از
کسی نقل میشده و در کتاب او موجود بوده اگر بحسب دلالت عرفیه
و بمقتضای لسان قوم و فهم اهل لسان مطلبی بوده که غلط و فاسد
و کفر و بدعت بوده رد میکرده اند و اظهار فساد و بطلان
می نموده اند و اعتنائی باحتمالات بعیده و تأویلات بدون

شاهد و قرینه نمیکرده اند والحاصل هر لفظی که در عرف
عام معنی معینی دارد که آن معنی از آن لفظ بدون قرینه
فهمیده شود آن لفظ را بالنسبه بآن معنی محکم میگویند
و متشابه نمیگویند بلکه متشابه لفظی را میگویند که دلالت
واضحه بر معنی نداشته باشد آنوقت میگویند آن لفظ متشابه است
و اما هرگاه لفظ دلالت واضحه داشته باشد بر معنی آن لفظ
محکم میباشد بالنسبه بآن معنی و بنای ایراد و اعتراض بر اینگونه
کلمات است و کلمات ایشان در رکن رابع از این قبیل است
چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی پس توقعی که ایشان
از من کرده اند که چرا رد متشابه بمحکم نکرده بیجا و بی موقع است زیرا که
کلمات ایشان محکم و نص صریح در آنچه من بایشان نسبت داده ام و
متشابه نیست علاوه بر اینکه آنچه را که تاویل کرده اند و تعبیر بمحکم نموده
اند اکثر ناتمام و غلط و فاسد است چنانچه انشاء الله تعالی بیان
خواهد شد بعونه و توفیقه و بالجمله معلوم شد که باعث غیبت

ایشان

[illegible marginal note]

ایشان و مجوز غیبت و تجهیل و تضلیل ایشان این بود که ایشان
ادعای امری کرده اند در کتب خود که آن اثبات رکن رابع در دین
و شرط ثالث لا اله الا الله بوده باشد و آن داخل در دین
بود بلکه از جمله بدع و مخترعات در دین بود و کلمات ایشان صریح
در این مطلب است و مجمل و متشابه نیست پس باین جهت جایز الغیبه
خواهند بود علاوه بر اینکه غیبت علمای دیگر که منکر این مطلب هستند بسیار
نموده اند و نهی از منکر و رد از غیبت لازم است و مجوز غیبت است
و اما اینکه گفته اند که من غیبت علماء را نکرده ام زیرا که تصریح باسم
شخص نکرده ام بلکه چیزی که گفته ام بطریق ایهام و عموم گفته ام
و این غیبت نیست کلامی ضعیف است و ناتمام زیرا که غیبت
منحصر نیست بصورتی که تصریح باسم شخص شده باشد بلکه غیبت مجمل و مبهم
و مجهول نیز حرام است هرگاه آن مجهول امر دائر باشد میان امور
محصوره مثل اینکه مذمت کند بعضی غیر معین از اهل خانه یا مدرسه
را مثلا و بگوید یکنفر از اهل فلان خانه یا فلان مدرسه معصیت

الجواب [illegible marginal note]

کارالت زیراکه شبهه نیست که اینها داخل در غیبت است لعموم قوله تعالی
ولا یغتب بعضکم بعضا و همچنین هرگاه مذمت کنند طایفه یا اهل بلدی را
بعنوان عموم مثل اینکه طلاب مدارس از اشرار خلق الله هستند و مثل
اینکه بگویند مجتهدین صادق نیستند زیراکه صادق کسی است که خود را
صادق داند و کسی که عمل بمظنه میکند خود را صادق نمیداند و مثل
اینکه مجتهدین از اتباع علماء عامه هستند مثل ابی حنیفه و غیر آن
و چیزی نمیدانند بغیر چند مسئله شک و سهو و چند مسئله حیض و
نفاس و گوشش برند و اینکه با ماضی الف میکنند از روایات باطله
میترسند و همکذا از مطاعنی در دنامه که کتاب خود را مملو
از انها نموده اگر باور نمیکنی بهر کتابی از کتب او که خواهی رجوع
کن مثل فصل الخطاب والزام النواصب وارشاد العوام و غیر آنها
از کتب ایشان و اینها همه غیبت است لعموم الادله والاخبار
و اما آنچه را که بعض ائمه منع فرموده اند باید در حق کسی باشد که
جایز الغیبه نبوده اند یا بنحو اجمال و ابهام در میان اشخاص غیر

محصوره

محصوره بوده مثل اینکه میفرموده اند ما بال اقوام یفعلون
کذا و کذا پس بمحض اینکه تصریح باسم نکرده عذر نخواهد بود و
اگر از فقه هیچ سر رشته داشته اینگونه حرفهای عامیانه نمیگفت
علاوه بر اینکه تصریح باسم هم مکرر کرده زیراکه بعد از اقامه ده
دلیل بر رکن رابع گفته که منکران اگر راست میگویند امامت حضرت
صادق را باین ادله اثبات کنند بلکه ببعض آن حتی یکی و چنین
نتوانند که ایشان اساس دین خود را باین ادله ثابت کنند پس چگونه
رد کنند بر مسئله که باین ده دلیل ثابت شده است و ایشان در فقه
خود لبا آنکه بیک حدیث صحیح بلکه بیک ضعیف بلکه بدون حدیث
و بمحض شهرت بین الاصحاب بلکه در مسئله که اصحاب متعرض آن
نشده اند برای خود فتوی میدهند چنانکه علامه در خصوص اخراج
انجفه و رواشن ابو کوچه فرموده است که فتوی داده ام باین
مسئله و حال آنکه نصی و اثری ندیدم نه از خاصه و نه از عامه
بلکه فتوی دادم برای و اجتهاد خودم و محتمل که غیر از من کسی دیگر

[illegible]
[illegible]

فکر کنند و طور دیگر بفهمند بارز در مسئله با بعضی طور فتوی میدهند
و هر کس تقلید کند او را عادل و هر کس نکند او را فاسق میدانند
و شهادت او را قبول نمیکنند و اقتدا باو را جایز نمیدانند
و مستحق سخط و غضب خدا میدانند و حال اینکه هیچ یک از قران و
حدیث و اجماع بر ان گواهی نمیدهد انتهی حال انصاف دهید
که اینجا غیبت علامه ره بخصوصه کرده است یا خیر و تصریح
باسم ان بزرگوار فرموده است یا خیر اگر میگویید این غیبت
نیست نهایت بی انصافی را کرده اید و اگر میگویید غیبت
است پس با اینکه خلاف کلام سابق گفته که من غیبت احدی
بخصوصه نکرده ام و نمیکنم و ابدا اسم احدی در هیچ کتابی از کتب
خود نبرده ام و بی ادبی با احدی نکرده ام پس دو کلام متناقض
گفته و گویا انچه از مطاعن که در کتب خود ذکر کرده فراموش کرده
بلی دروغگو قلیل الحفظ و کثیر النسیان میباشد و مع ذلک
میگوییم مجوز غیبت علامه ره چیست مفروض اینست که اشتمال

علامه ره

علامه ره از اهل بدعت نمیدانید پس غیبت الا بالخصوصیت یا بالعموم
راهی ندارد و حرام محض است علاوه بر اینکه باستفاضه قطعیه ثابت
شده که غیبت جماعه از علمای ارباب مبهم و الشیء مبهم در منابر و مجالس
کرده مثل مرحوم میرزای قمی و شیخ جعفر نجفی و اقا سید مهدی کربلائی
و غیرهم علاوه بر اینها همه اینکه غیبت مراد این رساله [illegible]
کرده کم ورقی است که خالی از غیبت و اذیت مؤمنی بوده باشد و اینکه
گفته که معلوم نیست که این رساله از ملا حسینعلی تویسرکانی بوده باشد
پس کلام با مصنف مجهول است عذر نمیشود زیرا که واضح و معلوم
است که واضح و عالم شده با اینکه این رساله از من است علاوه بر اینکه ملا
حسینعلی تویسرکانی در اصفهان منحصر بمن است پس مصنف
مجهول محصور است و غیبت مجهول محصور جایز نیست چنانکه دانستی
و اگر گویند که من فلانی را ندیده ام و نمیشناسم گوییم که این مجوز
غیبت نیست مثل اینکه کسی غیبت یکی از فقهاء را بخصوصه بکند بجهت
اینکه او را ندیده و نشناخته و بالجمله اینگونه سخنان عامیانه قابل

جواب بیشتر از این نیست و امّا اینکه گفته که ما از اهل بدعت نیستیم زیرا که
مطلب خود را به دلیل از کتاب و سنت و غیرهما اثبات کرده ایم
و بدعت آنست که امری بدون دلیل داخل در دین کند و حب
و بغض را بر او قرار دهد پس جواب از آن اینست که لفظ بدعت
حقیقهٔ شرعیّه نیست و اصطلاح خاصی در شرع از برای او نیست بلکه
معنی شرعی او همان معنی عرفی و لغوی اوست و بدعت در لغت و عرف و شرع
معنی اختراع و احداث است یقال ابتدع الامر اذا ابتدئه و احدثه
کما صرح به جمع من اهل اللغة و بدعت در دین
احداث و اختراع است در دین بنیاد کردن
چیزی یا نقص کردن چیزی و بعبارة اخری بدعت احداث حکمی است
در شریعت مقدسه بدون سند شرعی خصوصا او عموما و بعبارة
اوضح البدعة خلاف السنة یعنی چیزی که پیغمبر در دین قرار
نداده باشد بالخصوص یا بالعموم پس اگر حکمی قرار داد پیغمبر باشد
و از کتاب و سنت سند داشته باشد ولو بالعموم آن بدعت
نخواهد

[illegible]

و با معرفت امام بوده باشد الی غیر ذلک که شاید ان شاء الله بانها در طی
کلمات بشود و بر خدا لازم است نصب چنین کسی دوم آنکه معرفت
و اعتقاد بوجود چنین شخصی نوعا لازم است که اگر اعتقاد باین
مطلب و عارف باین امر نباشد از زمرهٔ مؤمنین و مسلمین خارج
است و داخل در فرقه کافرین است مثل یهود و نصاری بلکه
دهریه که منکر صانع‌اند بلکه اشد از آنها و جواب از هر دو را در این
رساله باقل تشدید فرموده و گفته که لعنتی که خداوند بر قابیل
و شداد و نمرود و فرعون و ابی بکر و عمر و عثمان و معویه و ابن ملجم و یزید
و شمر و سایر قتله ائمه و سایر رؤسای بنی امیه و بنی عباس و هفتاد و
دو فرقه ضاله و مضله و لعنتی که بر نواصب و ملحدین و منافقین ثبت
کرده است بر کسیکه این محل نزاع دین او باشد و مذهب و عقیده او
باشد و خلق امروز باین قول دعوت کند یا در کتابی نوشته باشد
و من از این مذهب بیزارم خدایا مرا از این مذهب تا زنده‌ام محفوظ
بدار و مرا این مذهب نمیران و بر این مذهب محشور مفرما و با اهل
این مذهب در محشر مدار و بیزارم از اهل این مذهب و پیروان

[illegible]

اینن مذهبت تا انکه کفته که اکر ایشان بفرمایند که انچه بتو نسبت داده ام
در کتاب خود نوشته و چاپ کرده و باطراف فرستاده و افترائی
نبسته ام عرض میکنم که جناب سرکار فقیه هستید و از علوم و اصطلاحات
بنده آکاهی ندارید مطلع و لحن مرا نفهمیده اید و بهمه کتب من رجوع
نکرده اید علمت شیئاً و غابت عنک اشیاء مطلع مراد مرا از کتاب
ارشاد العوام و هدایة الصبیان بر نخورده اید اکر چه همه مقدمات
مطلب در اینجا نوشته و لزوم هم ندارد بعد ازانی که مسلم عالم و قسم
میخورد که این حرف از من نیست و در چند جای کتابش عبارات
محکمه دارد که معلوم میشود که مرادش غیر از اینست که مصنف کمان
کرده دیگر حاجت بشرح و بسط نیست و جمیع کتب مصنف بهمین
سبک چهار سطر باطل میشود و نشد ولی از جهت اینکه بدانند که این
تحاشی از کفر نیست و مراد مرا بفهمند تا اینکه اگر بعد از این عناد
نماید بمقتضای لیهلک من هلک عن بینة باشد
قدری شرح میدهم و جمع میان محکم و متشابه خود مینمایم و
در راه جمیع را بدست دوستان میدهم که در اطراف از جواب
امثال

در تحقیق مراد حقیقی و تفصیل اراد تفصیل

امثال سرکار مصنف عاجز نشوند بدانکه باصطلاح ما از برای عالم
دو مقام است یکی مقام حقیقت و یکی مقام اعراض ظاهره و
احکام این دو مقام این با هم مختلفند پس حکمی که در عالم حقیقت
شیء جاری میشود بسا انکه در عالم اعراض حکم بر خلاف آن ثابت
و ما حکم اول را حکم اولی واقعی حقیقی میکوئیم و حکم ثانی را حکم نفس
الامری ثانوی میکوئیم مثل نماز در حال عدم تقیه و در حال صحت
و در حال تقیه و مرض که در حالت اولی باید نماز را بدون تکفیر
کرد و در حالت تقیه باید با تکفیر کرد و در حالت صحت باید قائماً
کرد و در حالت مرض باید نشسته کرد پس نماز را بدون تکفیر و قائماً
حکم الله واقعی اولی میکوئیم و با تکفیر و نشسته حکم الله واقعی ثانوی
میکوئیم و حکم اولی را بسا انکه حکیم عالم بمقتضای دلیل میتواند فهمید
و اثبات آن میتواند کرد و بسا انکه در عالم اعراض جاری نشود بواسطه
عروض اعراض و اکر اعراض زایل شوند حکم واقعی اولی بروز میکند
و از این جهت اثبات حکم واقعی اولی بدلیل عقلی ممکن است
اما حکم ثانوی بجز سمع و نطق بطور دیگر نمیتوان فهمید و

و موقوف است بتقلید آل محمد علیهم السلام و از روزگار قابیل
هابیل را کشت باب احکام اولیه مسدود شده است و اعراض
در عالم پیدا شده و از این جهت است که در شرایع و احکام ظاهریه
باب استدلال بدلیل عقلی مسدود است چرا که عقل مدرک کلیات
و حقیقت شیء است لولا الاعراض و اما اعراض جزئیه اگر از خارج
ملحق بشیء شود و مغیر حکم شیء شود نمیتوانند درک کرد مگر آنکه که محیط بکل
اعراض است و مردم امروز مامورند بطلب حکم ثانوی و بر اول
ایشان باب حکم اولی مسدود است و مامور بآن نیستند و نباید
علم بآن یا ظن بآن حاصل نمایند و همگی مامور بحکم ثانوی اند چرا که
از عالم اعراضند و از اینست که نه آنچه از حجج صادر شده حکم اولی
باشد بلکه بسا باشد که مطابق با اولی باشد و بسا باشد که مخالف
باشد و طریقه ما در حکمت چون استدلال بدلیل عقلی است که موید
باشد بنقل وقتی که ابتدا باشد استدلال میکنیم حکم شیء را لولا الاعراض
بیان میکنیم بعد از آن اگر حکم ثانوی دارد بیان میکنیم که اصل در
مسئله اینست ولی بجهت موانع حکم تغییر کرده و چون عالم از

اعراض

اعراض پاک شود آن حکم اولی بروز میکند و کار حکیم تحقیق حقایق
اشیاء است چنانچه در تعریف حکمت گفته اند که هی العلم بحقایق
الاشیاء علی ما هی علیه فی نفس الامر بقدر الطاقة البشریة
و این نفس الامر اصطلاح حکمای قدیم است و مرادشان واقع
اول است باصطلاح ما پس در بیان احوال رکن رابع اول موافق
حکمت چند فصل بیان کرده ام در اینکه اصل در مسئله موافق با حکم اولی
واقعی آن است که نقباء و نجباء ظاهر باشند و قائم مقام ائمه
ظاهر بین در میان رعیت باشند و سردار و سرکرده رعیت و وجود
ایشان باشند و ده دلیل بر این معنی بعون الله تعالی اقامه
کرده ایم بعد فصول دیگر عنوان کردم برای حکم ثانوی نفس الامری
که در عالم اعراض اقتضای اعراض آن باشد که ایشان مخفی باشند
و بروز ننمایند تا امامشان ظاهر شود پس حکیم استدلال میکند که
میکند که خداوند عالم از ادراک خلایق بیرون است و واجب است
که میان خلق او را وجهی باشد که مردم رو بآن کنند و کسی از او

بشنوند و امام و پیشوای خلق باشند و معصوم و مطهر باشند و حکم کنند
در میان خلق و بدان را سیاست فرمایند و ثغور را حفظ فرمایند
و شریعت را شرح فرمایند و احکام را جاری نمایند و دوای دردهای
نفوس خلایق باشند و زمین خالی از وجود مبارک او نباشد و
او ظاهر و هویدا باشد که دسترس خلق باشد نه غایب از ادراک
مانند خدا این حکم اولی است حال اگر حکمت اقتضا کند که چندی غایب
باشند مناقض با دلیل عقلی نمیشود باز هر وقت که اعراض زایل
شد بروز خواهد فرمود و ظاهر خواهد بود و این مطلب
و طریقه ما است بطور اختصار خواه این طریقه مصنف را
پسند آید و خواه نیاید و خواه بدانند که ما چه گفتیم و خواه ندانند
حال در صدد آن نیستیم که این مسئله را ایشان تصدیق نمایند
مقصود اینست که آنچه در ارشاد که ما بیان کرده ایم از لزوم
وجود ایشان و ظهور ایشان این حکم اولی مسئله است و آن
چند در آخر ذکر کرده ایم بنا حکم ثانوی است و معنیش اینست
اگرچه حکم اولی چنین است که آن ادله اقتضا کرد اما بجهة علیه

جور

جور و غصب خلافت و بسیاری از اعراض دیگر خداوند ایشان را
از دیده خلق پنهان کرده است و اگر میشد که ایشان بروز کنند
مولای ایشان بروز میکرد و با استدلال بیان کرده ام لزوم غیبت
ایشان را و اینکه نباید ایشان در این ایام بروز کنند و مصنف
نسبت این فصول را بمکر داده است و نسبت فصل اول را بحکم
ثانوی با آنکه گفته ام خلاصه مصنف بدانند و هر کس برای ایشان نسبت
بدانند که این محل نزاعی که مصنف تعیین فرموده است ما از آن
بیزاریم و از قائل آن بیزاریم و چنین قولی و مذهبی مذهب ما نیست
و عجب تر از همه اینست افترای عظمی در این محل نزاع بسته اند بما ها
که ما ها میگوییم که نقبا و نجبا معصومند بالله العظیم که افترای
محض خالص است و مطلقا مذهب ما نیست و بخیال ما نگذشته و در
کتب ما نیست لعن الله من افتری و خاب من ادعی و لعنة الله
علی الکاذبین نمیدانم چگونه جرات بر این معنی کرده اند نمیدانم حکم
بغیر ما انزل الله بغیر از این چیز دیگر هست این مطلب همانست
که مصنف جمع علیه دانسته و نقل نزاع از آن کرده همان قدرها

از برای مصنف در این محل نزاع کافیست تا اینجا حاصل کلام
ایشان بود با من در امر اول که محل نزاع قرار داده ام و در امر
ثانی که محل نزاع قرار داده ام و گفته ام که ایشان معرفت و اعتقاد
بوجود چنین شخصی نوعاً لازم میدانند و رکن رابع ایمان
و شرط ثالث از شروط لا اله الا الله میدانند پس اگر کسی این
معرفت را نداشته باشد مثل کسی است که معارف ثلثه دیگر را نداشته
باشد جواب انکار را نیز داده اند و همان لعن شهادت سابق
کرده اند بر کسی که قائل باین قول باشد و گفته اند که حیرت دارم
که فلانی چه قدر جری میباشند در ذکر افترا و بعد از آن حکم
کردن بمقتضای آن افترای البته تقوای ایشان مانع است
از افترا بر حق و این سخنان را از غیر شنیده اند و جهّال معاندین
بعرض ایشان رسانیده اند و ایشان بصداقت خود باور
فرموده اند و ذکر فرموده اند والله ادلی تد بیتی کسی داشته
باشد اینگونه افترا ها بر علما نمی بندد و صد هزار مخلوق
باین بدعتها متهم نمی سازد آیا ممکن است که افترا بر مردم
عاقل

فقرات متعلقات الرمی
[illegible]

و دانا مشتبه شود و خداوندان افترا را باطل نکند خلاصه فرموده
اند که این نسبت محض افترا است و گفته اند که انصاف دهید که ما
میگوئیم سنیانی که عرضی ولایت بر ائمه اثنی عشر و عارف بحق ائمه
نیستند و عداوتی با اهل بیت ندارند حجت بر آنها اتمام نشده
و خلاف را نشنیده اند آنها مسلمند و از اهل توحید و ممکن است که اگر
اعمال صالحه داشته باشند به بهشت بروند چگونه درباره شیعیان این حکم
را میکنیم که هر کس رکن رابع را باین معنی که ایشان کرده اند نشناسد کافر
است و مثل یهود و نصاری و دهری است والله که نسبت این
نسبت بکر کذب و بهتان و افترا و خدا حکم کند میان ما و این اعدا
که چگونه تهمت و افترا می بندند و شق عصای مسلمین مینمایند
والله که مراد ما از رکن رابع نیست مگر ولایت اولیاء و برائت
از اعداء الی آخر ما قال ملخص فرمایش ایشان آنکه رد نسبت آنچه
که من داده ام و گفته اند که این محض افترا است ما چنین
مذهبی نداریم و نگفته ایم و ننوشته ایم و لعن زیاد بر قایل
باین قول کرده اند و تعجب زیاد کرده اند از اینکه این دروغ

ببین در دیگر فقرات و عبارات ایشان خارج از شرع است ازنکات میفرمایند در طفره نامه

دافراء را من چگونه باشان بسته ام حال بعضی از عبارات ایشان
نقل میکنم تا معلوم شود که کاذب و دروغگو مفتری کیست پس میگوئیم
که در بعض مقدمات دلیل اول که تعبیر از او بحکمت ظاهره کرده نوشته است
که سابق بر این فصل بیان شد که حاکم خلقی در میان خلق ضرور شده است
تا خلق او را به بینند و از او بشنوند و در دفع دشمنان خود را با او بگویند و
چاره درد خود را از او بیابند پس چه فرق میکند وجود امام با غیبت
با خدای برتر از دیدهها او هست و او هم هست او جز مدرک و امام
غایب هم غیر مدرک اگر خلق میتوانند امروز بخدا اکتفا نمایند میتوانند
بامام اکتفا نمایند اگر امام در پس پرده تصرف در ملک میکند خدا هم در
پس پرده تصرف در ملک میکند چه فرق میان او و خدا و اگر حجت
بامام غایب بر خلق تمام میشد دیگر بعث رسل و تحمل این همه مصائب
و محن را ضرور نبود همان در عالم غیب بایست بنشیند و تصرف در
ملک کند و حال آنکه حجت بر خلق تمام نشود مگر آنکه کسی را ببینند
و داد حجت بر ایشان اقامه کند و چگونه حجت بر این خلق با غیبت
اقامه شود و حال آنکه در غیبت او بدنیا می آیند و در غیبت
او از دنیا میروند اگر تاریخ و خبر و روایت کفایت میکرد

دیگر

دیگر اوصیاء ضرور نبود و این همه مصائب و محن کشیدن ایشان
چه حاجت بود پس معلوم است اگر کفایت خلق را نمیکند پس معلوم است
که کفایت خلق را اخبار و روایات و کتب سابقه نمیکند بعد حدیث
مناظره شامی و هشام را در حضور حضرت صادق نقل میکنند
حدیث و الزام هشام شامی را میگوید که کتاب و سنت رافع اختلاف
نیستند پس رافع اختلاف ضرور است و بعد از نقل حدیث و الزام
هشام شامی را میگوید که منهم همین سؤال را از تو میکنم که امروز رافع
خلاف کیست اگر امام غایب کفایت میکرد پس برسول رحلت کرده
هم اکتفا میتوانستند کرد و حاجت بمعصوم نبوده و اگر اکتفا
برسول نمیشود امروز چگونه اکتفا بامام غایب میشود و اگر بگویند
کتاب و سنت در میان هست و این دو کفایت میکنند میگوئیم
پس اختلافات از چیست پس معلوم است رافع خلاف ضرور است
پس معلوم شد از این فصل شریف که میبایست خداوند را در هر عصر
حاکمی در میان مردم باشد و الا نظم عالم از هم خواهد پاشید و فساد
در عباد و بلاد ظاهر خواهد شد و حکیم منزه است از اینگونه تدبیر

ودراین برهان نکته نمیتوان گرفت ولی باید فکر کار افتاد و حاکم
ظاهری در هر عصر پیدا کرد و در اوّل جلد چهارم نوشته که مقام
اوّل در اثبات لزوم وجود نقبا و نجبا است در هر عصر و اینکه
خلو عصری از اعصار از ایشان از حکمت و لطف نباشد و نشاید
ومدار عالم و نظام عیش بنی آدم بوجود ایشان است و از
برای این مطلب ده دلیل اقامه نموده و بعد از آن گفته بگو
بمخالف رد کننده برها که ای با غرض اگر مؤمنی و ایمان داری امامت
حضرت صاحب را بیکی از این ادلّه ثابت کن اگر امامان خود را
بیکی از این ادلّه ثابت نمیتوانی کرد و من این رکنی از ایمان
را باین ده دلیل که اقامه کرده‌ام ثابت میکنم چه غرض داری که
کرا از این امر انکار مینمائی و اگر اصول دین خود را باین ادلّه
ثابت نمیتوانی کرد و اسیر فروع دینت و از مرائی در فقه
مسئله را بالاستحسان ثابت میکنی بدون نص و حکم در بلاد و عباد
مینمائی و تخلّف کننده را فاسق میخوانی و شهادت او را قبول
نمیکنی و با آنکه حدّ بر او جاری میکنی و این رکنی از اصول ایمان

با این ده

دلیل ثابت میکنم انکار میکنی و عداوت مینمائی جمیع انبیاء
و اولیاء بهمین درد گرفتار بوده‌اند و همه از دست قوم جفا کشیده
و این رکنی هم تابع آن ارکانست پیغمبر خدا با آن صفات کامله
و قدرت کامله جمعی با او بجهت دنیا راه رفتند و چندی از میان مردم
رفت معلوم شد که گرونده چهار نفر بوده‌اند من با زبان قاصر و نفس
ضعیف چگونه میتوانم این امر عظیم را برگردن این خلق
منکوس بگذارم که هزار و دویست سال است که در جاهلیت
غیبت مانده‌اند و بهوا و هوس خود نشو و نما کرده‌اند ما را
بر من لازم است که نصیحت و خلوص را پیشه نمایم و صدق و صفا را
پیشه نمایم و مرحق را بیان نمایم تا آنکه اشخاصی که عنایت الهی
متعلق ایشان گشته و محتاج بمعنی در این دنیا هستند التفات
بجهت قدر راست کنند و خود را از گرداب جاهلیت بیرون
اندازند والحمد لله باز بالنسبه بی رند و زمین خالی از حجة
انصار بحب ایمان ثابت و همه طالب و ناصر حق و معین حق

هستند و این کتاب محض وجود ائمه نوشته میشود و غرض
هدایت همان صاحب الزمان است نه هدایت کوران و محجوبی
لم یجعل الله له نورا فما له من نور و در جائی
دیگر نوشته است که مقتضی حکمت آنست که عالم بدون
علم و عالم نمیشود و محالست در حکمت اخلال باین امر
معظم و عالم هزار سال قبل یکبار امروز نمیخورد و عالم از دیده
خلق پنهان رفع حاجت خلق بان نمیشود پس میگوئیم در زمان
نبی خود آن نبی عالم است و در مواطنی غیبت آن نبی و در
هنگام فقدان آن نبی بایستی که عالمی دیگر باشد که اقامه
حجت بر جهال نماید و آن امام است در هر جا که شهود است
و در هر جا که شهود نباشد عالمی دیگر باید شهود باشد که رفع
حاجت خلق بان بشود و ایضا در جائی دیگر نوشته که حاصلش
آنست که در میان خلق مذاهب باطله و بدع مخترعه و آراء فاسده
بسیار است مثل مذهب حکما و متصوفه و یهود و نصاری و
سایر ملل و لازم است در حکمت که کسی باشد که بتواند رفع این

بدع

[illegible]

بدع و مذاهب فاسده نماید شبهه نیست که فقهای ظاهره از قوه این کار
برنمی آیند دیگران بطریق اولی پس باید غیر از این فقهای ظاهره
کسی دیگر باشد که اگر مجادله روی دهد بتوانند که رفع آنرا نمایند و از
اینگونه عبارات در این جلد بسیار نوشته که همه صریح است در
اینکه در زمان غیبت لازم است وجود عالم حاکم ظاهر شهودی
که در میان خلق باشد که مردم او را ببینند و رفع حاجت خود
بآن نمایند و اخلال بان خلاف حکمت است و بر حکیم جایز نیست
اخلال بان و عالم از دیده خلق پنهان رفع حاجت بان نمیشود
و همه عبارات صریح در این مطلب است و مستفاد از ده دلیل
همین است بلکه این ده دلیل از برای این مطلب اقامه شده چنانچه
خود تصریح بان نموده که من اثبات این رکن اعظم را باین
ده دلیل کرده ام مخالف یکی از اینها اثبات امامت حضرت
صادق را نمیتواند بکند پس چه اشکالی دارد از قبول این
این مطلب با اقامه این ده دلیل حال یا ایها الاخوان
بیائید انصاف بدهید میتوان با این عبارات صریحه انکار

[illegible]

این مطلب کرد که ایشان ادعا میکنند لزوم وجود و ظهور شیعه کاملی
و حاکم عالم ظاهر مشهود را که قرینه ظاهره امام باشد در زمان
غیبت و فقهای ظاهره کفایت نمیکنند پس من چه افترائی
و تهمتی بایشان زده ام و چه دروغ بایشان نسبت داده ام و
میتوان گفت که این عبارات متشابه است و باید رد بمحکم
کلام من شود و مراد من از تولی اولیاء و تبرا از اعداء است
اگر این عبارات متشابه باشد دیگر عبارت نصی و صریحی در
عالم پیدا نخواهد شد متشابه آنست که نص نباشد و احتمالات
عدیده در او برود یا انکه مأول باشد این عبارات احتمال
غیر از این مطلب ندارد پس چگونه متشابه است میتوان
بمن نسبت داد که فلانی فقیه است و از اصطلاحات من
من اصلا خبر ندارد و مراد مرا اصلا نفهمیده و حال اینکه
گفته که کتاب ارشاد و هدایة الصبیان را از برای نسوان
و اطفال و بیتان نوشته اند که فقیه نیستند و اصلا درس
نخوانده اند می فهمند و من با اینکه عمر صرف علوم کرده ام این
عبارات عامیانه را نمی فهمم علاوه بر اینکه این توجیه و تاویل
وجه

